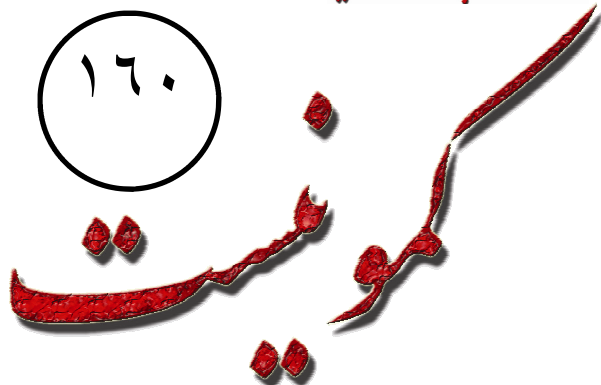




**اولویت ها
و جهت گیری ها**
مصوب پلنوم ۱۵ حزب
صفحه ۶

آنچه باید آموخت!
بیانیه پلنوم ۱۵ حزب حکمتیست
صفحه ۲

**روز قدس، سبز و سیاه
حرکتی اسلامی
علیه مردم ایران و فلسطین**

آخرین جمعه ماه رمضان، و امسال ۲۷ شهریور- ۱۸ سپتامبر، را جمهوری اسلامی روز قدس نام گذاری کرده است. این نام گذاری که یک سال پس از انقلاب توسط جریان اسلامی در ایران صورت گرفت، شروع تعرضی اسلامی به جنبش مقاومت مردمی در فلسطین و دستاوردهای این جنبش بود. از جنس همان تعرضی که ارتجاع اسلامی به انقلاب ضد دیکتاتوری مردم ایران و دستاوردهایش کرد. حرکتی برای خارج کردن محتوای مدنی - انسانی اعتراض و مبارزه مردم فلسطین و تبدیل کردن آن به مطالبات ضدانسانی، مذهبی و قومی بود.

فقدان یک آلترناتیو سوسیالیستی، که بتواند مردم فلسطین را حول خواستهای انسانی و بر حق خود متحد کند و در دل جنگ و مقاومت مردم فلسطین آنها را علاوه بر صاحب کشور مستقل شدن بر سکوی پرش به سمت یک جامعه انسانی و برابر و آزاد قرار دهد از یک طرف و از طرف دیگر وجود و نقش عمیقاً ضد انسانی دولت قومی - مذهبی اسرائیل باعث شد، مشقات و مصائب فلسطینیان دستمایه پیشروی ارتجاعی ترین، مخرب ترین و ضدانسانی ترین جریان سیاسی مذهبی قرن شود.

به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی در ایران بر متن شکست انقلاب ۵۷، پایه های جنبش ارتجاع اسلامی در منطقه و بخصوص در فلسطین را وسیع و گسترده کرد. بسرعت اعتراض فلسطینیان برای داشتن یک کشور، تحت تاثیر مانورها و سهم خواهی های ارتجاع اسلامی، میدان داری حزب الله، و عروج حماس شد.

جنگ عادلانه فلسطینیان برای احقاق حقوق ابتدایی شهروندی شان و علیه تجاوزگری و اشغالگری دولت اسرائیل، مبارزه ای که حمایت بی دریغ همه آزادیخواهان در سراسر جهان را همراه خود داشت، جای خود را به عملیات انتخاری، قتل و کشتار غیرنظامیان و قمه کشی و قصابی های اسلامی در خاورمیانه داد. روز قدس روز این سنت و این جنبش است و علیه مردم فلسطین.

ادامه در صفحه ۴

**دانشجویان آزادیخواه و
برابری طلب ،
تجربه ارزشمند فعالیت
کمونیستی ایران**

بهرام مدرسی صفحه ۳۴

**به کارگران نیشکر
هفت تپه**

حسین مرادیگی صفحه ۲۱

**درباره هدفمند کردن
یارانه ها**

خالد حاج محمدی صفحه ۳۰

**دو جناح
در ضد انقلاب
بورژوا امپریالیستی**

منصور حکمت صفحه ۲۵

چرا گارد آزادی

گفتگو با مظفر محمدی

کمونیست: تشکیل گارد آزادی بعنوان نیروی مسلح حزب، بعنوان یکی از سیاست های حزب، از چه ضرورت سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی ناشی میشود.

صفحه ۱۰



انقلاب یا ضد انقلاب

طبقه کارگر ایران و تحولات خرداد ۸۸

کوروش مدرسی صفحه ۱۳

۱۳ آبان، رژه سرداران

خالد حاج محمدی

۱۳ آبان بهانه دیگری شد تا سرداران و فرماندهان، رهبران و پیشقراولان جمهوری اسلامی، برای بسیج مردم و کشاندن آنان به صف خود به تکاپو بیفتند. برای این امر همه امکانات خود را به کار انداختند، از رادیو و تلویزیون تا روزنامه و نماز جمعه در این راه بسیج شدند. دول غربی و میدیای همیشه گوش بفرمانشان مثل بی بی سی در بوق و کرنا دمیدند. صفحه ۱۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری

صفحه ۴	مصاحبه خالد حاج محمدی در مورد بیانیه حزب
صفحه ۷	مصاحبه با فاتح شیخ در باره سند اولویتهای حزب
صفحه ۲۰	تو مسئول بیرحمی و قساوت من هستی- داریوش همایون و جنگ در غزه - ثریا شهابی
صفحه ۱۸	داستان شکست نخوردگان: درباره مصاحبه سایت اشتراک با فعالین دانشجویی- مظفر محمدی
صفحه ۲۴	مقدمه ای بر بحث دو جناح منصور حکمت - ثریا شهابی
صفحه ۲۵	دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی - منصور حکمت
صفحه ۳۱	چپ پوپولیست در دو دوره - رحمان حسین زاده
صفحه ۳۵	حزب کمونیست کارگری درجنبش سبز- اسد گلچینی
صفحه ۳۶	گزارش و تصویر از تظاهرات روز قدس در استکهلم
صفحه ۳۰	اعدامها باید متوقف شوند

بار دیگر توده های وسیعی از مردم ایران به امید یک گشایش سیاسی و فرهنگی و به امید یک زندگی کمتر مشقتبار اقتصادی، حول انتخابات جمهوری اسلامی بسیج شدند و بار دیگر شکست خوردند. بار دیگر مردم ایران به این یا آن جناح جمهوری اسلامی امید بستند و بار دیگر شکست خوردند. نه فشار اقتصادی کم شد و نه فضای سیاسی و فرهنگی گشایشی یافت.

این بار، توده وسیعی از مردم شهری تحت تأثیر سیاست‌ها و تبلیغات بورژوازی غرب و ناسیونالیسم پروغرب ایران، حول یکی از جناحهای رژیم (جناح موسوی - کروب‌ی - رفسنجانی) به خیابان آمدند. قبول کردند که بیرون از رژیم، پیروزی ممکن نیست؛ باید مبارزه را از کنال جدالهای درون رژیم تعقیب کرد. مردم انقلابی، برعکس اعتراضات تیر ماه ۱۳۷۸، که علیه هر دو جناح رژیم بود، به یکی از جناحها امید بستند. از تجربه تیر ۷۸ عقب نشستند. اما باز هم شکست خوردند.

ظاهرا تجربه ای متفاوت بود. و انصافا همه جریانات بورژوائی و همه فرصت طلبان سیاسی سعی کردند که به طبقه کارگر و مردم انقلابی بقبولانند که این تجربه ای دیگر و این انقلابی دیگر است که فرا رسیده است. اما این نبرد و درسهائی که به همراه داشت از جنس نبردهای پیشین و درسهای ظاهرا آموخته قلیی بود. تجربه ای که اصلا نیاز به تکرار آن نبود.

چرا این تلاش برای آزادی و این امید به عدالت اقتصادی نقش بر آب گردید؟ چگونه میتوان از این دور باطل عبور کرد؟ چگونه میشود از دست بختک جمهوری اسلامی و نظام بردگی مزدی رها گردید؟ اینها سوالاتی است که هر نیروی سیاسی مسئول باید پاسخگوی آن باشد. توجیه شکست با این پاسخ که "جمهوری اسلامی سرکوب کرد" پاسخ نیست؛ تکرار صورت مساله است. جریانی که تصور کرده که جمهوری اسلامی با تمام قوا به سرکوب و تحمیق و به تفنگ و مذهب روی نمیآورد یا شارلاتان است و یا ابله سیاسی.

طبقه کارگر ایران، کمونیستها و انقلابیونی که خواستار آزادی سیاسی، خلاصی فرهنگی و نجات از قید استثمار و ستم سرمایه داری هستند باید یک بار دیگر درسهای این تحولات را مرور کنند و آن را در مقابل مردم انقلابی در ایران قرار دهند. باید مانع از تکرار شکست شد. باید کمک کرد که این دور باطل خاتمه یابد. آزموده را آزمودن خطاست.

پُشت پرده دود

تشخیص ماهیت دعوائی که میان جناحهای رژیم در جریان بود کار سختی نبود اگر جامعه ایران با پرده استتار دود فریب و ریاکاری میدیا و جریانات سیاسی، فرهنگی و فکری بورژوازی روبرو نشده بود. در پس پرده دودی که بر فضای جامعه ایران گسترذند منفعت سر راست بورژوازی را به عنوان انقلاب، به عنوان آزادی و به عنوان عدالت اقتصادی به مردم قبولانند. از یک طرف صفی تشکیل شد که از موسوی، کروب‌ی و رفسنجانی تا اوباما، براون و سارکوزی، از داریوش همایون، سلطنت طلبان پیوسته به دو خرداد تا کهنه چپی های تازه لیبرال شده، از گنجی و حجاریان تا حزب بی بی سی و سی ان ان، و از شاخه های مختلف حزب توده تا بورژوواناسیونالیستهای حزب کمونیست کارگری

در آن حضور به هم رساندند. صفی که سر انجام سر از نماز جمعه رفسنجانی و روز قدس جمهوری اسلامی در آوردند. این نماز جمعه و این جنبش سبز میعادگاه و نقطه ملاقات همه این جریانات بود. آنها مردم را پای صندوقهای رای کشاندند و بعد هم به خیابان آوردند و قهرمانیهای این مردم چشم بسته به خیابان آمده را به عنوان سند حقانیت به همان مردم تحویل دادند.

از طرف دیگر شارلاتانهای مستعضعف پناه و دلسوزان محدودنگر فقرا، به همراه جریانات همزاد خود در فلسطین و لبنان و در دنیای اسلامزده شرق، صف وسیعی از طبقه کارگر، زحمتکشان و تهیدستان شهری و روستائی ایران را در حمایت از احمدی نژاد به پای صندوقهای رای کشاندند. و بعدا در عروج اعتراضات شهری با انگشت گذاشتن بر ترکیب و مضمون طبقاتی جنبش سبز، طبقه کارگر و زحمتکشان را به بی تفاوتی سوق دادند و مانع از آن شدند که طبقه کارگر به نام خود و با قدرت خود از شکاف میان جناحهای رژیم در خدمت منافع خود بهره گیرد، صف خود را مستحکم تر، آگاه تر و متحد تر کند.

در این میان، صدای طبقه کارگر، صدای حقیقت، در غوغای تبلیغاتی بورژوازی در سطح جهان محو شد و مشعل راهنمای کمونیسم طبقه کارگر در ظلمات پرده دود بورژوازی کم سو نمود. این صدا و این مشعل تنها از جانب تعداد معدودی از کمونیستها، از جمله حزب حکمتیست، بلند شد. امروز که دیگر واقعیات، پرده استتار بورژوازی بر جامعه را تا حدی کنار زده، امروز که حماقت آخر خط سبز آشکار شده، و معلوم شده است که بر اساس استراتژی انقلاب سبز و سپاه مبارزه برای خلاصی فرهنگی، جدال برای رهائی از دست اسلام سیاسی و مبارزه برای عدالت اقتصادی از طریق مسابقه در کثرت شرکت کنندگان سبز یا سپاه در نماز جمعه ائمه سبز و سپاه و در روزهای قدس و عاشورا و تاسوعا و غیره نیز دنبال میشود، اوج تقلب باید روشن شده باشد. آخر خط سبز و سپاه، اوج انقلابیگری سبز، رهبران و احزاب شرکت کننده در آن از یک طرف، و دامنه و عمق عدالت خواهی جریانات لمپن مستضعف پناه فاشیست اسلامی از طرف دیگر روشن شده است. به همراه این واقعیت تلخ، هر انسان آزادیخواهی که در این ماجرا شرکت کرد به فکر میافتد که چرا از اینجا سر در آورده است؟ سرنگونی جمهوری اسلامی و آزادی و برابری پیش کش چرا از صف نماز جمعه، روز قدس و عاشورا و تاسوعا سر در آورده است؟

درسها

اگر کمونیستها این تجربه را در خطوط عمده جمعبندی نکنند، نه تنها کنار رفتن پرده دود و روشن شدن حقیقت به سرخوردگی و احساس فریب خوردگی در میان توده وسیع مردم انقلابی منجر میشود بلکه این تراژدی تکرار خواهد شد. در نتیجه باید لااقل بعضی از درسهای این دوره را مورد تاکید قرار داد.

۱ - دعوا بر سر چیست؟

درس اول: باید همیشه متوجه بود که دعوا بر سر چیست. نه اینکه خود برپا دارندگان یک حرکت و یا شرکت کنندگان در آن چه میگویند، بلکه در دنیای واقعی، پشت اختلافات و

آنچه باید آموخت!

بیانیه پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست در باره رویدادهای حول انتخابات خرداد ۱۳۸۸ در ایران

کشمکشها چه منافع زمینی و واقعی ای نهفته است و جنبشی که بپا شده چه چیز را پیروزی خود میدانند؟ این جنبش سبز اگر رفسنجانی ولی فقیه میشد یا موسوی رئیس جمهور میشد خود را پیروز میدانست. این پیروزی نه ربطی به آزادی سیاسی دارد و نه ربطی به خلاصی فرهنگی. موسوی و رفسنجانی کارنامه عیان تری از این حرفها دارند. کسانی که گفتند اینها موسوی سابق و رفسنجانی گذشته نیستند دروغ گفتند. بعلاوه دعوا بر سر عدالت اقتصادی و مبارزه با فساد هم نبود. احمدی نژاد و خامنه ای خود از طراحان و مجریان اصلی توسعه سرمایه داری در ایران، خصوصی سازیها و بستن صنایع غیرسود ده هستند. پلاتفرمشان بیکار کردن کارگر و افزایش سود سرمایه است. اینها میگویند با دزد مخالف اند اما مگر بهره کشی سرمایه دار از کارگر و مگر نفس سودبری سرمایه دار چیزی جز دزدی در روز روشن است؟ واقعیت این است که این دعوا به طریق اولی دعوا بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی هم نبود؛ به عکس، کشمکش بر سر نحوه نجات آن بود.

۲ - دنیا طبقاتی است

درس دوم: جامعه ایران و سیاست در ایران هر دو طبقاتی هستند. به هر چیز و به همه چیز باید محک طبقاتی زد. کل پرده دود جبهه سبز و احزاب وابسته، بر این رکن استوار بود که جامعه ایران به دو صف "مردم" و "رژیم" تقسیم شده است. صف مردم ظاهرا از کارگر عاصی از بردگی مزدی و زن و جوان به تنگ آمده تا رفسنجانی و موسوی و رهنورد را در بر میگرفت. ظاهرا این صف منفعت، سیاست و تاکتیک واحدی داشت. سیاست و تاکتیکی که سر از نماز جمعه و روز قدس در آورد.

این تقسیمبندی، واقعیت جامعه ایران را منعکس نمیکند، بلکه سیاست و منفعت طبقات دارا را به عنوان منفعت کل جامعه به خورد طبقه کارگر و مردم انقلابی میدهد. جامعه ایران یک جامعه سرمایه داری است و نبض جامعه را رابطه کار و سرمایه تنظیم میکند. جدال میان طبقات دارا، همیشه جدال بر سر چگونگی توزیع سهم آنها از سودی است که طبقه کارگر تولید میکند. ***این جدال همیشه سیاسی است*** و سیاست در جامعه بورژوائی در نهایت بحثی درباره نحوه تقسیم سود است. نقطه اشتراک همه جنبشهای بورژوازی این است که سود بردن از گرده طبقه کارگر نه تنها جایز بلکه تنها راه زندگی است؛ در مورد اصل سود بری سرمایه اختلافی ندارند. همه سیاستهای بورژوازی، حتی اگر در حال جنگ کامل هم باشند، با فرض بقای این رابطه پایه ریزی میشود که کارگر کار میکند و مزد میگیرد و سرمایه دار سرمایه میگذارد، مزد میدهد و سود میبرد.

این حکم در مورد کشمکش جناح های جمهوری اسلامی هم صادق است. دعوا نه بر سر اسلام است، نه بر سر عدالت و نه آزادی. دعوا بر سر این است که در اوضاع جدید و چشم انداز جدیدی که برای گسترش سرمایه داری در ایران فراهم آمده است کدام بخش از طبقات دارا سهم بیشتری از قبل سود تولید شده توسط طبقه کارگر را میبرد. دعوا بر سر این است که چه کسی صنایع نفت، ماشین سازی، مخابرات و ذوب آهن و فولاد را صاحب میشود: گروهبندی مالی سپاه

کمونیست ۱۶۰

یا گروهبندی مالی رفسنجانی و شرکا؟ بورژوازی ناچار است برای جمع آوری نیرو از طبقه کارگر و از توده مردم انقلابی، این کشمکشهای خود را در قالب "مسائل مردم" مطرح کند. نیروهای سیاسی طبقات دارا هم درست همین استراتژی را دنبال میکنند.

۳ - سرمایه دار دمکرات نداریم

ادعا میکنند که علاوه بر طبقه کارگر و مردم انقلابی بخشهایی از بورژوازی و حتی دولت جمهوری اسلامی آزادی میخواهند و دمکرات هستند! میگویند استبداد ناشی از اسلامیت رژیم و عقب ماندگی آن است! این هم جزء دیگری از آن پرده دود فریب است. در ایران، استبداد جزء ذاتی هر نوع سرمایه داری است. در ایران، سرمایه دار دمکرات نداریم. ***نمیتوانیم داشته باشیم.***

در بازار جهانی سرمایه، جوامعی شبیه ایران تنها با اتکا به نرخ سودآوری بالا میتوانند سرمایه جلب کنند. این نرخ سود را تنها با نیروی ***کار ارزان و طبقه کارگر خاموش*** ممکن است تامین کرد. تضمین طبقه کارگر خاموش در ایران، بدون استبداد ممکن نیست. استبداد سیاسی در ایران ریشه در این واقعیت دارد و نه در اسلامی بودن رژیم. اسلامیت رژیم تنها به این استبداد چاشنی عقب ماندگی و اختناق فرهنگی میزند. رژیمهای دیگر سرمایه داری میتوانند فشار فرهنگی را بردارند اما قادر به قبول آزادی های سیاسی نیستند. هر ذره آزادی سیاسی در ایران فوراً مجال را برای تشکل و اعتراض کارگری باز میکند، سودآوری سرمایه را به خطر می اندازد و سرمایه داری در ایران را به بحران فرو میبرد. همه اقشار مختلف سرمایه دار، از آن که دو کارگر دارد تا آنکه ده هزار کارگر، در این ارزان نگاهداشتن نیروی کار منفعت مشترک دارند.

۴ - سرنگونی داریم تا سرنگونی

بخشهایی از بورژوازی ایران، و جهان، میتوانند در مقطعی خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شوند اما در همان حال تمام تلاش خود را میکنند که تا در این پروسه تغییر یا سرنگونی، در مقابل هر تحولی که در آن طبقه کارگر و مردم انقلابی قدرت بیابند، خارج از دایره کنترل آنها متشکل شوند و سودآوری سرمایه را به خطر بیندازند بایستند. به خطر افتادن سودآوری سرمایه برای بورژوازی، هرج و مرج و بحران است. بورژوازی تمام سعی اش را میکند که دولت در بالا دست بدست شود. بهترین راه این کار، انداختن پروسه تغییر و سرنگونی به قالب دعوی جناحها و یا انقلابات مخملی و سبز و غیره است.

چنین سرنگونی ای نیاز های طبقه کارگر و مردم انقلابی را پاسخگو نیست، به عکس میتواند به مستحکم شدن قدرت بورژوازی منجر شود و در واقع حاکمیت بورژوازی را نجات دهد. منفعت طبقه کارگر و مردم انقلابی در سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است و این سرنگونی نه تنها در شکل بلکه در مضمون انقلابی است. طبقه کارگر باید پلاتفرم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را داشته باشد و وسیعترین نیرو را حول آن گرد آورد. این تنها راه عبور از جمهوری اسلامی به شرایط مطلوب برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش است.

←

۵ - برای بورژوازی، جز سود، همه چیز قابل معامله است: دوستان مردم کیانند؟

یک بار دیگر تجربه نشان داد که بورژوازی، جنبشهای بورژوائی و احزاب سیاسی آنها همه چیز را می‌توانند بفروشند. بورژوازی پروغرب ایران که در دوره قبل، دل مردم را به سرنگونی محتوم جمهوری اسلامی به کمک دست غیبی آمریکا، خوش کرده بود، همراه با آمریکا و غرب از جمهوری اسلامی شکست خوردند. دست غیبی بریده شد و پرچم ناسیونالیسم عظمت طلب ایران (که وعده قدرت ایران یعنی سلطه بورژوازی ایران بر منطقه و سهم بری بیشتر آن از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر است) در این جدال توسط احمدی نژاد و جمهوری اسلامی به غنیمت گرفته شد. معلوم شد جمهوری اسلامی و احمدی نژاد، لااقل فعلا، بهتر از همتای پروغرب خود می‌توانند منفعت بورژوازی را حفظ کنند.

جنبش سرنگونی بورژوازی پروغرب خوابید و همراه آن غرب و پروغرب امیدشان را از دست دادند و به مبارزه در قالب جناحهای رژیم رضایت دادند. از دولت آمریکا تا شاهزاده منتظرالسلطنه و از لیبرالها تا حزب کمونیست کارگری "لباس جنگی" را کردند، کراوات و پاپیون زدند و از ضدیت با جمهوری اسلامی به ضدیت با احمدی نژاد "لیز خوردند". همه از حزب بی بی سی و سلطنت طلبان تا اپورتونیستهای حزب توده و حزب کمونیست کارگری همراه اوباما و مرکل و سارکوزی، مبارزه خود را به زیر پرچم سبز جمهوری اسلامی منتقل کردند. جنبش ناسیونالیسم اسلامی به دست ناسیونالیست های پروغرب النگوی سبز کرد، ناسیونالیستهای پروغرب پرچم عظمت طلبی ایرانی را به دست اسلامیها دادند. بورژوازی پروغرب با **نظام جمهوری اسلامی آشتی کرد**.

در این پروسه لیز خوردن سیاسی، طبقات دارا حق زن را فروختند، حق کارگر را فروختند، حق جوان را فروختند و آزادی را فروختند. دل زنان را به گل و بته مقفنه زهرا رهنورد خوش کردند. زنان را تشویق کردند تا آرایش خود را پاک کنند و در نماز جمعه به امامت رفسنجانی شرکت کنند. ناسیونالیستهای متشکل در اکس مسلم یواشکی پرچم "کهنه مسلمانی" را کنار گذاشتند و به امامت سیاسی رفسنجانی و کرویوی "نومسلمان" شدند و مردم را به نماز جمعه رفسنجانی فراخواندند.

در این چرخش، جنبش سبز و نماز جمعه آن پیش درآمد آزادی سیاسی و انقلاب سوسیالیستی اعلام گردید. و در غیاب حضور قدرتمند کمونیستها و طبقه کارگر، احمدی نژاد و بزرگترین بلوکبندی سرمایه داری در ایران به عنوان مدافعین عدالت اقتصادی به خورد بخش مهمی از طبقه کارگر و مردم زحمتکش داده شد.

همه دروغ گفتند. همه کلاهبرداری سیاسی کردند تا بتوانند بورژوازی را در هر حال چه در قالب احمدی نژاد و چه موسوی در قدرت نگاهدارند. دروغ گفتند تا بتوانند نخست وزیر و رئیس جمهور نسل کشی انقلابیون و کمونیستها را به کرسی رهبران آزادیخواه، سردسته سرکوب زن و مبتکر رنگ پاشی و اسیدپاشی به صورت زنان بی حجاب را بر صندلی رهبری جنبش رهائی زن و لمپن قمه زن بزرگترین گروهبندی سرمایه داری در ایران را به عنوان نماینده مردم زحمتکش به جامعه بقبولانند.

خیره کننده، بیش از قهرمانیهای مردم، شیادی سیاسی جریانات بورژوازی بود. خیره کننده، صورت مسئله کاذبی بود که در مقابل جامعه قرار دادند و تقریبا به همه قبولانند که گویا فاز اول و دوم انتخابات در ایران بر سر سعادت مردم زحمتکش و آزادیخواه است. خیره کننده،

چرخشهای احزاب و جریانات سیاسی و صفبندی جدید در صحنه سیاست ایران بود. صحنه سیاست ایران دوباره چیده شد و طبقه کارگر و مردم زحمتکش باید دوستان و دشمنان خود را در این زمین لرزه از یاد نبرند.

۶ - مبارزه برای آزادی از مبارزه برای برابری جدا نیست

در این تحولات یکی دیگر از شگردهای کلاسیک بورژوازی به نمایش درآمد. از یک طرف جنبش سبز نه تنها هیچ تعلق خاطری به "عدالت اقتصادی" و بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر، از بیمه بیکاری تا کاهش ساعت کار، از ممنوعیت اخراج تا حق تشکل و اعتصاب، از تعیین حداقل دستمزدها توسط نمایندگان مستقیم کارگران، حرف نزد بلکه در مقابل ادعاهای طرف مقابل، به جنگ اقتصاد صدقه ای رفت و حتی امروز هم که حرف از آزادی زندانیان سیاسی میزند منظورش فعالین سبز است و نه رهبران زندانی طبقه کارگر و کمونیستها. خاصیت جنبش سبز این بود که حتی طالب آزادی سیاسی نبود. اعتراض داشت که احمدی نژاد "آبرویش را در مقابل مردم غرب" برده است و از موضع گنده دماغی اشرافی به "بی سر و پا بودن"، "از ته جامعه آمدن" و "قیافه میمون" احمدی نژاد اعتراض داشت. و همین، باروت زیادی به جریان اسلام سیاه داد تا با سرمایه گذاری بر آن، "بی سر و پا"ها، "از ته جامعه" آمده ها و بردگان گرسنگی را حول خود بسیج کند و یا آنها را منفعل سازد. جنبش سبز برای اولین بار در تاریخ اخیر ایران، مبارزه علیه جمهوری اسلامی را در قالب مبارزه "بالا شهری"ها بازتعریف کرد.

از طرف دیگر احمدی نژاد و اسلام سیاه، مدعی بهبود وضع زندگی طبقه کارگر در اوج استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی شدند. در واقع وعده دادند که در پروسه بازسازی سرمایه داری بر کرده طبقه کارگر و مردم زحمتکش به "فقرا" و "محرومین" کمک خواهند کرد. کوشیدند تا تولیدکننده ثروت در جامعه، به صف گدائی رضایت دهد تا آنها بتوانند ثروت جامعه را در قالب سود به خود اختصاص دهند.

طبقه کارگر و مردم انقلابی در ایران بار دیگر دیدند که مبارزه برای خلاصی فرهنگی از مبارزه برای آزادی سیاسی جدا نیست و مبارزه برای آزادی سیاسی از مبارزه برای برابری یعنی نجات از چنگال سرمایه داری جدا نیست. اگر کسی آزادی میخواهد باید جای خود را در صف مبارزه برای برابری باز یابد و اگر کسی برابری و نجات از سرمایه داری را طلب میکند باید پیشقراول مبارزه برای آزادیهای سیاسی و فرهنگی باشد.

۷ - قابلیت های جمهوری اسلامی

تجربه این بار هم نشان داد که جمهوری اسلامی چه از نظر پایه های اجتماعی و چه از نظر قدرت دفاع از خود به هیچ عنوان شباهتی به رژیم شاه ندارد. جمهوری اسلامی ذوب نمیشود. جمهوری اسلامی به یک ایدئولوژی فاشیستی مسلح است و از آن مهمتر نیروی مسلح ایدئولوژیک تا دندان مسلح دارد که اگر پای آن بیاید حاضر میشوند که جامعه ایران را عراقیزه و لبنانیزه کنند و به تباهی بکشانند. این خطر، بخش مهمی از سرمایه بورژوازی برای برحذر داشتن توده مردم از تلاش برای سرنگونی انقلابی رژیم و پایه شکست های پی در پی سیاستهای بورژوائی در مقابل این رژیم است. جمهوری اسلامی در هر قدم، مخالفین بورژوازی خود را "سورپرایز" کرده است، شکست داده است و به همراه آن مردمی که امید شان را به این اپوزیسیون بسته اند را ناامید ساخته است. این

دور باطلی است که بورژوازی به جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی تحمیل کرده است و این یکی از دلایل اساسی بر سر کار ماندن جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی ذوب نمیشود، باید آن را ذوب کرد. جمهوری اسلامی در جهت منفعت انسانیت سرنگون نمیشود مگر اینکه با یک نقشه آگاهانه و با یک پرچم روشن و رهبری روشن تر آنرا سرنگون کرد. باید از افق بورژوائی سرنگونی و تغییر جمهوری اسلامی عبور کرد. باید سیاست کمونیستی و کارگری را اتخاذ کرد. تنها نیروئی که میتواند مانع کشانده شدن جامعه به یک از هم گسیختگی کامل توسط دارودسته های جمهوری اسلامی و یا سایر جریانات سیاسی مسلح شود، قدرت متشکل، مسلح و توده ای طبقه کارگر و مردم انقلابی است. در غیاب این قدرت، فعلا یا جمهوری اسلامی باقی میماند و یا ایران به کام عراقیزه شنی به مراتب دهشتناکتر فرو میرود. تنها طبقه کارگر و انقلابیگری این طبقه است که میتواند نیرو، انرژی و افق لازم برای سرنگونی جمهوری اسلامی را گرد آورد. در غیر این حالت، یا باید به آغوش جناحهای جمهوری اسلامی خزید و یا باید تن به استحاله شانسوی جمهوری اسلامی داد.

۸ - برای پیروزی بر جمهوری اسلامی باید سازمان و قدرت پیروزی را داشت

یک تاکتیک اساسی جریانات بورژوائی برای ممانعت از سازمانیابی و تشکل طبقه کارگر و مردم انقلابی، القای این تصویر است که گویا جمهوری اسلامی را بدون سازمان، بدون رهبری، بدون پرچم روشن میتوان سرنگون کرد. کافی است پیغمبری، امامی یا ناجی ای پیدا شود و از طریق تلویزیون و ماهواره مردم را هدایت کند تا به خیابان بیایند و جمهوری اسلامی را سرنگون کنند! این تز حماقت مطلق یا شارلاتانیسم کامل است. این تاکتیک کسی است که میخواهد مردم را برای معامله با جمهوری اسلامی و برای گرفتن سهم از آن به میدان بکشد و نه برای سرنگونی آن. این تاکتیک جریاناتی است که میخواهد با انقلاب مخملی و سبز و راه راه، از بالا جمهوری اسلامی را به سازش و تسلیم بکشند بدون اینکه امکان متحد شدن و سازمانیابی طبقه کارگر و مردم انقلابی را داده باشند. در این تاکتیک، دیگر پرچم سرنگونی مهم نیست، سرنگونی معنی نمیشود، در نتیجه میشود پیوستن بورژوازی پروغرب ایران به رفسنجانی و موسوی را پیوستن موسوی و رفسنجانی هم به جنبش سرنگونی و نماز جمعه و روز قدس را تاکتیکهایی برای سرنگونی جمهوری اسلامی معرفی کرد.

اما مهمتر از همه اینکه این تاکتیک در مقابل جمهوری اسلامی بنا به تعریف شکست خورده است. فضا و برنامه های تلویزیونهای لس آنجلس و میدیای بورژوازی پروغرب ایران طی ده سال گذشته، نمونه مجسم این تاکتیک "داهیانه" بود. تاکتیکی که در تحولات اخیر اوج ناتوانی و پوچی خود را نشان داد. به خیابان آمدن کافی نیست، طغیان بی برنامه جوابگو نیست. باید سازمان داشت. باید سیاست داشت. باید متحد بود. و باید این جنگ را مانند یک جنگ واقعی به پیروزی رساند. حمله سرخپوستی به صف دشمن، هرچند که قهرمانانه هم باشد، در قرن بیست و یک و در مقابل دشمنی مانند جمهوری اسلامی شکست خواهد خورد و در نهایت، قهرمانی همه کسانی که در این جنگ شرکت کرده اند تنها به ابزار معامله و سازش بخشهای مختلف بورژوازی بدل خواهد شد.

برای پیروز شدن باید قدرت پیروزی را داشت. برای پیروز شدن باید معنی سرنگونی انقلابی و تفاوت آن با انواع دیگر سرنگونی را دانست. و برای سرنگونی باید سازمان و رهبری داشت.

3

برای پیروزی باید قدرتمندترین نیروی جامعه ایران یعنی طبقه کارگر را به میدان کشید. لحظه ای که کارگران برق و نفت و گاز دست از کار بکشند، ماشین و موتور بسیج و سپاه حرکت نخواهد کرد؛ سیستم، در آستانه سقوط قرار میگیرد. کسی که این حقیقت را از چشم جامعه مخفی میکند ناتوان از سرنگونی جمهوری اسلامی است.

۹ - کمونیسم و طبقه کارگر بی سازمان، بنا به تعریف پاسیو است

تجربه تحركات توده وسیع شهری در ایران و تجربه سکون طبقه کارگر در این رویدادها هر دو نشان داد که این واقعیات را با نیروی پراکنده و ضعیف کمونیستها و طبقه کارگر نمیتوان تغییر داد. کمونیستی که از سر ناچاری خود را مجبور به شرکت در "جنبش مردم" یافت، در نهایت رد چندانی از خود باقی نگذاشت و در تصویر بزرگ جامعه، سربازی شد از ارتش سبز. فعالیت، تغییر واقعیت است نه فعالیت جسمی. در جامعه، فعالیت پدیده اجتماعی است و نه قهرمانی فردی. کمونیست منفرد، کمونیست بی سازمان و کمونیستی که نمیتواند خود را در ابعادی اجتماعی در صحنه ظاهر کند با همه قهرمانیهای که از خود نشان دهد منفعل است و راهی جز دنباله روی از اوضاع ندارد. برای کمونیست منفرد نه میشود تاکتیک تعیین کرد و نه راه نشان داد. کمونیسم بنا به تعریف، راه و تاکتیک برای فعالیت اجتماعی است و نه فردی. کمونیستها در این تحولات از سازمان لازم برخوردار نبودند. آنجا هم که سازمان داشتند، این سازمان، قدرت پاسخگونی به نیازهایی در ابعاد جامعه را نداشت. قدرت لازم برای پاسخگونی به تبلیغات عظیم بورژوازی از سی ان ان تا بی بی سی و تمام میدیای غرب را نداشتند. چپ ناسیونالیست به اندازه کافی افشا و منفرد نشده بود و کمونیسم به اندازه کافی متشکل و متحد نبود.

عین همین واقعیت برای طبقه کارگر هم صادق است. کارگر متفرق هیچ قدرتی ندارد حتی اگر در تحولات اجتماعی شرکت کند، مستقل از اراده خود، به عنوان پیاده نظام جنبشی که به حرکت در آمده است ظاهر خواهد شد. طبقه کارگر قدرتش در موقعیت اش در تولید است و نه در زور بازو، "جوانمردی"، و یا کثرت آن. کسی که میخواهد انقلابی را بدون تشکل و اتحاد طبقه کارگر سازمان دهد، انقلابش به این تشکل و اتحاد نیاز ندارد و این چیزی بهتر از انقلاب سبز یا مخملی و در هر حال ضد آزادی و ضد کارگری خواهد بود.

۱۰ - باید به حزب حکمتیست پیوست

کمونیسم در این دوره بیش از هر جا در حزب حکمتیست خود را نشان داد. واقعیات و درسهای بالا را حزب حکمتیست طی سالهای گذشته بطور منظم در مقابل جامعه قرار داده است. هیچیک از درسهای فوق نیستند که حزب حکمتیست برای قبولاندن آنها، طی سالهای گذشته، تا پای جان تلاش نکرده باشد. تاریخ این حزب سراسر تلاش برای ممانعت از تکرار تجربه، تلاش برای به میدان کشیدن و قدرتمند کردن طبقه کارگر و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، بوده است. هر کس که درسهای بالا را درست و از آن خود میداند باید از خود بپرسد که چرا در حزب حکمتیست نیست؟ اگر حزب حکمتیست قویتر از این بود، این تجربه تکرار نمیشد. هنوز هم دیر نشده است. کمیته مرکزی حکمتیست همه کمونیستها و رهبران و فعالین طبقه کارگر را به پیوستن به این حزب دعوت میکند. شاید مهمترین درس این تجربه این است که خوب یا بد، این حزب تنها نقطه امید است.

شهریور ۱۳۸۸ – سپتامبر ۲۰۰۹

حزب حکمتیست، انتخابات رژیم، طبقه کارگر و قدرت سیاسی

مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی در مورد بیانیه پلنوم ۱۵



کمونیست: طبق ارزیابی که بیانیه پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حول اتفاقات بعد از انتخابات ایران ارائه میدهد، مردم در اتفاقات و تلاشهایی که کردند موفق نشدند. چرا؟ عده ای معتقدند که تحت شرایط معینی، حول و حوش انتخابات، مردم به امید لطمه ای به استبداد حاکم، به امید تضعیف جمهوری اسلامی، از این اتفاقات به عنوان فرجه ای برای بیان اعتراض شرکت کردند. فکر نمی کنید، با وجود اینکه تخصصی که درگرفت در واقع جنگ جناحهای جمهوری اسلامی بود، اما در دل این اتفاق جمهوری اسلامی لطمه خورد و به اصطلاح چفت و بست و اقتدار آن دچار گسیختگی شد؟

خالد حاج محمدی: از زاویه منفعت مردم آزادیخواه، مردمی که به امید تحولی مثبت در زندگی، در این اتفاقات شرکت کردند، بر این اتفاق نمیتوان نامی جز شکست گذاشت. جنبش سبز برای خود اهدافی تعیین کرده بود مبنی بر ابطال انتخابات که در خوشبینانه ترین حالت جایگزینی موسوی با احمدی نژاد نتیجه آن میشد. اگر این اتفاق می افتاد، لابد طرفداران موسوی، با رئیس جمهور شدن موسوی، جنبش شان به موفقیت رسیده بود. اما به قول شما بخش زیادی از مردم به امید ضربه به استبداد به میدان آمدند. این بخش از مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند و خواهان بهبودی در زندگی خود هستند. کل ماجرا این است که امیال این بخش از مردم در جنبش سبز نمایندگی نمیشود. موفقیت جنبش سبز به معنای موفقیت همان جنبش است، نه امیال انسانی مردم انقلابی. سران جمهوری اسلامی مثل موسوی، کروبی، خاتمی و رفسنجانی برای تحقق امیال مردم و علیه استبداد و برای تامین رفاه به میدان نیامده اند. در هیچ جای برنامه و اهداف آنها بهداشت رایگان، آزادی بیان و تشکل، بیمه بیکاری و برابری زن و مرد، حق کودک و لغو حکم اعدام و... نیامده است و نخواهد آمد. سرتاسر مطالبه آنها ابطال انتخابات و اعتراض به تقلب بود. در کل بیانیه های آنها جز دفاع از قانون اساسی جمهوری اسلامی و ادامه خط امام و به قول موسوی "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" موجود نیست. پس حضور مردمی که با اینها نه اهداف مشترک دارند و نه تشابهی

روز قدس ...

پاشاندن رنگ اسلامی به مبارزه برحق مردم فلسطین و مذهبی کردن مقاومت عادلانه میلیونها مردم محروم و آواره فلسطینی، مقاومتی که حمایت هر انسان شریفی در سراسر جهان را در رکاب خود داشت، همان بلایی را برسر جنبش مقاومت در فلسطین آورد که بر سر انقلاب ضددیکتاتوری مردم ایران آورد. در این میان آنچه که بیش از همه قربانی شد، خواست عادلانه میلیونها آواره فلسطینی است و تبدیل کردن مبارزه انسانی و برحق شان به پشت جبهه ارتجاع اسلامی در جنگ تروریستی اش علیه تروریسم دولتی اسرائیل! روز قدس روز این سنت و این جنبش است و علیه مردم

سیاسی زیادی با هر برنامه و اهدافی که برای خود داشتند، در صف سرنگونی طلبان جمهوری اسلامی بودند. بخش عمده این نیروها پیشبرد اهداف خود را به پیروزی جناحی از جمهوری اسلامی بستند و به صف سبز و دنبالچه موسوی و رفسنجانی تبدیل شدند. در همین دوره کوتاه در نبود قطبی قدرتمند و کمونیستی که بتواند مردم را در ابعاد وسیع برای متحقق کردن امیال انسانی آنها زیر چتری جمع کند، میلیونها انسان تشنه آزادی، میلیونها مخالف جمهوری اسلامی زیر سایه تبلیغات مسموم کنده دولتهای غربی و میدیای آنها و احزاب و جریانات مختلف، به دنبالچه و سرباز یک جناح جمهوری اسلامی تبدیل شدند. بخشی از مردم محروم در همین دوره و با تبلیغات "مستضعف" پناهی جناح احمدی نژاد زیر نام مبارزه با دزدی و فساد مالی، زیر پرچم سیاه این جناح رفتند. کسی که آینده این وضع و شکست و سرخوردگی این صف و نیرویی که قاعدتا میبایست در صف سرنگونی جمهوری اسلامی می ایستاد را نبیند، نمیتواند حقایق آنچه اتفاق افتاد را بفهمد. اختلاف جناحهای جمهوری اسلامی بالا گرفت ولی صف مخالفان جمهوری اسلامی بیش از هر زمانی از هم گسیخته تر شد. امید مردم به رفاه و آزادی و آسایش و تلاش و فداکاری آنها در این دوره، دستمایه جنگ جناحهای جمهوری اسلامی شد. و این یک تراژدی انسانی بزرگ بود.

کمونیست: در بیانیه به طیف وسیع و متنوعی از احزاب و جریانات از داریوش همایون و گنجی و جباریان تا بی بی سی و سی ان ان و شاخه های مختلف توده و اکثریت تا حزب کمونیست کارگری اشاره شده که زیر پرچم سبز رفتند. اینها طیف بسیار متنوعی از چپ تا راستترین جریانات سیاسی را شامل میشوند. با چه توضیحی بیانیه حزب آنها را در یک کاتگوری گذاشته است؟ کدام امر مشترک، این ها را به هم نزدیک کرده است؟ کدام اهداف و منفعت مشترک ایجاب میکند که این احزاب و سازمانها که داعیه های سیاسی مختلفی دارند، زیر پرچم سبز جمع شوند؟ و آنطور که بیانیه میگوید، "سر از روز قدس و نماز جمعه در آوردند"؟

خالد حاج محمدی: این جریانات طیف متنوعی هستند، این درست است. ولی امروز همه آنها امید خود و اهداف خود را فعلا در این می بینند که جناح سبز موفق شود. لذا اینها آگاهانه این انتخاب را کرده اند و زیر یک کاتگوری رفته اند. مهم نیست این را در چه قالبی بیان میکنند و بالای دروازه خود، پرچم الله اکبر، شیرو

مردم در این مسابقه نباید شرکت کنند. روز قدس روز مردم فلسطین نیست. این روز روز جمهوری اسلامی، روز ارتجاع اسلامی و علیه مردم ایران و فلسطین است. اولین شرط دفاع از مردم فلسطین خارج کردن آنها از زیر پرچم ارتجاع اسلامی است. در مراسم دولتی، درون خانوادگی و ارتجاعی قدس، به رهبری جمهوری اسلامی، سیاه یا سبز، نباید شرکت کرد. باید با صدای رسا اعلام کرد که مردم ایران در مبارزه علیه سطله ارتجاع اسلامی بر زندگی شان، با مردم فلسطین همدرد و همسرونوشت اند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست
۲۵ شهریور ۱۳۸۸ - ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۹

خورشید یا سفید و سرخ آویزان کرده اند. احزاب سیاسی را نمیتوان بر مبنای ادعاهای خودشان سنجید، نقش و جایگاهی که در صف بندیهای سیاسی و در متن مبارزه طبقاتی اتخاذ میکنند، ماهیت آنها را تعیین میکند. اهداف همه آنها فعلا جایگزینی احمدی نژاد با موسوی است، و همه خود را در آن دینفع میدانند. همگی اینها در این دوره علیرغم تنوع پرچم و شعار و ادعاهای خود، تلاش کردند مردم را زیر پرچم جناح سبز جمهوری اسلامی جمع کنند. جناح سبز اگر در این دور موفق میشد، بخشا بر دوش این جریانات این موفقیت را کسب میکرد. همچنانکه خمینی در دوره انقلاب ۵۷ غیر از جنبش اسلامی بر دوش جریانات توده و اکثریت که در واقع در صف ملی - اسلامیها بودند و با اتکاء به آن سنت، به قدرت رسید.

طیف متنوع جریانات سیاسی مورد بحث نیز چنین موقعیتی را تا کنون داشته اند. آنچه محور مشترک آنها است و این وضع را فراهم کرده است، مخالفت مشترک آنها با درجه بالای اسلامیت جناح حاکم است. رادیکالترین این جریانات امرشان مبارزه با نابرابری و فقر و محرومیت نیست، بله با استبدادی است که آن را از چشم اسلامیت رژیم می بینند مسئله دارند، نه سرمایه داری بودن نظام! آنها فکر میکنند با کنار گذاشتن جناح احمدی نژاد - خامنه ای و سرکار آمدن جناح موسوی و رفسنجانی، جامعه ایران از نظر فرهنگی تغییراتی خواهد کرد و از درجه مذهبی بودن حکومت کاسته خواهد شد و این یعنی کم شدن استبداد. به هر حال با همین دلایل در دوره دوم خرداد نیز بخشی از اپوزیسیون و از جمله احزاب توده ای- اکثریتی به صف اصلاح طلبان پیوستند و به مداحان خاتمی تبدیل شدند. این حقایق و نقش جریانات فوق در تحولات اخیر جایگاه واقعی آنها و بی ربطی این جریانات با رفاه و آسایش بخش اعظم مردم و در رأس آن طبقه کارگر را نشان میدهد.

کمونیست: خالد حاج محمدی، روز قدس و نماز جمعه به امامت رفسنجانی چه ربطی به آزادیخواهی دارد؟ نه تنها هر چپ و کمونیستی، بلکه یک سکولار هم نمی تواند به چنین مناسباتهایی امید ببندد. اما ما در این دوره شاهد رفتن بخشی از چپ زیر پرچم روز قدس و نماز جمعه بودیم و بعلاوه این تحرکات را هم مسیری در پیروزی یک "انقلاب" خواندند. این چه چپی است که "انقلاب و سوسیالیسم" آن از نماز جمعه و روز قدس و چنین مناسباتهایی بیرون می آید؟

خالد حاج محمدی: چپ بودن به تنهایی دلیلی بر حتی سکولار بودن هم نیست. طیفی از احزاب چپ از سر ضد امپریالیست بودن خمینی در پشت سرش صف بستند. نیروهای سیاسی و از جمله چپهایی که در این دوره تلاش کردند مردم را به زیر پرچم سبز ببرند، خارج از هر نیت و اهدافی که برای خود داشتند، بلاخره مردم را زیر رهبری موسوی بردند. جریانی که این نقش را بازی میکند، از جریانی که تمام سعی و کوشش خود را بکار گرفته تا مردم را متقاعد کند که صف سبز و موفقیت رفسنجانی و موسوی و کروبی به نفع مردم است، نمیتوان غیر از این انتظار داشت. از دید اینها اگر موفقیت سبز خوب است و به نفع است، خوب لابد باید به نماز جمعه و روز قدس هم امید بست و پشت آقای رفسنجانی هم رفت. احزاب سیاسی همیشه سعی میکنند، اهداف خود را به عنوان منفعت مردم قلمداد کنند.

به هم دارند چیست؟ چه اهداف و منفعت مشترکی کارگر، مردم آزادیخواه و خواهان رفاه و آسایش و مخالف جمهوری اسلامی را با خاتمی و رفسنجانی و کروبی و موسوی به یک صف و زیر یک پرچم که تازه پرچم آنها است جمع میکند؟ غیر از این است که این مردم اند که در این دوره به چشمانشان خاک پاشیده شد و به نیروی تحقق اهداف موسوی، کروبی و رفسنجانی تبدیل شدند؟ در نتیجه اگر هم جنبش سبز پیروز شود، باز فداکاری و تلاش و از خودگذشتگی این بخش از مردم دستمایه به قدرت رسیدن جناحی از جمهوری اسلامی در مقابل جناح دیگر میشود. این است که امیال و نیت مردم تعیین کننده نیست. مردمی که این امیال انسانی و بر حق را دارند در این دوره متأسفانه با تبلیغات وسیع بی بی سی و سی ان ان و صفی از جریانات بورژوازی، به جنگی برده شدند که جنگ برای اهداف خود مردم بنود و نیست. در این جنگ حتی اگر سبزه ها هم موفق شوند، نتیجه دست بالا پیدا کردن رفسنجانی و موسوی و کروبی است نه مردم انقلابی. در نتیجه در هر صورت سهم این بخش مردم از رفتن زیر پرچم سبز، شکست است.

در مورد اینکه جمهوری اسلامی لطمه خورد و چفت و بست و اقتدار آن دچار گسیختگی شد، اینگونه به اتفاقات این دوره نگاه کردن، هم خوشبینانه است و هم یکجانبه و سطحی. جنگ و جدال جناحهای جمهوری اسلامی را نمیتوان الزاما گسیختگی نامید و حتی اگر جمهوری اسلامی دچار گسیختگی هم شود هنوز به معنای قدرتگیری صف آزادیخواهی در جامعه نیست. نتیجه گسیختگی جمهوری اسلامی خود بخود رفاه و آسایش مردم نیست و میتواند در نتیجه آن و در نبود صفی قدرتمند و روشنین و جدی، به سناریویی سیاه مثل عراق تبدیل شود. جمهوری اسلامی میتواند از هم گسیخته شود بدون اینکه چیزی عاید طبقه کارگر و محرومان این جامعه شده باشد. دولت بعث عراق نه تنها گسیخته بلکه تار و مار شد و صدام حسین هم به دار آویخته شد، اما مردم عراق جز فقر و کشتار و محنت بیشتر چیزی نصیبشان نشد. به هر حال جدال جناحهای جمهوری اسلامی بالا گرفته است و قطعاً چفت و بست این رژیم لطمه خورده است. اما این تنها یک طرف قضیه است. همچنانکه گفتم صف آزادیخواهی، صف طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی، در دل این اوضاع حتی تقویت هم نشد. در دوره اخیر صف آزادیخواهی اتفاقا دچار از هم گسیختگی کامل شد. قبل از این اتفاقات احزاب و نیروهای

فلسطین. امسال در ادامه کمپین ارتجاعی جمهوری اسلامی در تبدیل کردن مبارزه برحق فلسطینیان به زائده جنبش ارتجاعی خود، و در دل جنگ و جدال داخلی خود جمهوری اسلامی، مسابقه جدیدی برای سواستفاده بیشتر از محرومیت و مشقات مردم فلسطین، بین رهبران اسلام سیاه احمدی نژاد و رهبران اسلام سبز موسوی و کروبی، در جریان است. هریک از طرفین تلاش میکند که این روز را روز نمایش قدرت خود برای امتیازگیری از طرف مقابل کند. آوردن مردم به میدان قبل از هر چیز تلاشی برای مرعوب کردن مردمی است که جمهوری اسلامی را با سیاه و سبز آن نمیخواهند. قرار است حضور مردم را به عنوان اهرمی جهت مشروعیت نظامشان علیه اعتراض عادلانه و انسانی ما مردم، ما کارگران و زنان بکار ببرند.

اما این اهداف را باید در میدان عمل محک زد و دید منفعت مردم چیست و این احزاب کجا ایستاده اند. بیان سوسیالیستی و ادعای کمونیستی خودبخود کمونیست بودن کسی را ثابت نمیکند. کمونیستی که کارگر و زن و جوان را به خطبه سرداران جمهوری اسلامی در نماز جمعه امیدوار میکند، معلوم است سر سوزنی به کارگر و کمونیسم طبقه کارگر و آزادیخواهی ربطی ندارد و در عوض خادم و سرباز جنبش سبز است. کسی که امید خود را به این نمادهای ارتجاع می بندد، فردا در سینه زنی و تاسوعا و عاشورا هم میتواند شرکت کند. توقع اینکه فردا جریان سبز از دل نماز جمعه و روز قدس قدرت بگیرد و سوسیالیسم این احزاب توده گیر شود، از دیوانگی هم فراتر است. معلوم نیست اگر روز قدس خوب است و اگر نماز جمعه روزنه امیدی به رهایی است، چرا مردم باید بعد از موفقیت صف سبز، رهبران این تیپ احزاب "چپ" را بر شانه های خود به عنوان قهرمانان به قدرت برسانند؟ و چرا مردم نباید همین رفسنجانی و موسوی را به عنوان رهبرانی که جنبش شان به موفقیت رسیده است، بر شانه های خود بگذارند؟

کمونیست: در بیانیه به طبقاتی بودن جامعه ایران و حاکمیت سرمایه داری اشاره دارد. تا جایی که به ایران برگردد انقلاب ۳۰ سال قبل در جامعه ایران، توهمات بخشی از چپ پوپولیست را هم کنار زد و اکنون ظاهرا همه پذیرفته اند که در دور افتاده ترین روستاها هم مناسبات سرمایه داری حاکم است. چرا این تاکیدات دوباره لازم شده است؟

خالد حاج محمدی: این تاکیدات به این دلیل لازم است که جامعه را نمیتوان یک بار واکسینه کرد و خیال خود را راحت کرد که مرض برنخواهد گشت. مبارزه سیاسی و پس زدن گرایشات دیگر را باید روزانه و تا موفقیت نهایی، پیش برد. سنتهای سیاسی در جامعه باز تولید خواهند شد. اکنون با تمام تلاشهایی که در تاریخ کمونیسم و مبارزات طبقه کارگر شده است، احزاب فراوانی با اسم کمونیسم و به نام دفاع از سوسیالیسم وجود دارند که این حکم اولیه کمونیسم را که به روشنی درمانیفیست اینطور بیان شده است که: "تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته اند تاریخ مبارزه طبقاتی است"، را زیر سوال برده اند. اینکه جامعه ایران طبقاتی است، اینکه جامعه ایران جامعه ای سرمایه داری است و طبقات اصلی در این جامعه طبقه کارگر و بورژوازی است، امروز از جانب چپ غیر کارگری همگی در واژه ای به نام "مردم" جمع بسته شده است. مبارزه طبقاتی در این جامعه یعنی مبارزه روزانه و آشتی ناپذیر طبقه کارگر و طبقه بورژوا، تحت نام مبارزه با رژیم کنار گذاشته شده است. اینها از سر ضد رژیمی گری صرف بار طبقاتی رژیم را به مثابه دولت متعلق به طبقه بورژوا و ابزار سیادت طبقاتی آن برداشته و "مردم" و رژیم را جایگزین کرده اند. "مردم" اسم رمزی برای همه مسائل شده است. وقتی میگوئید جنبش سبز ارتجاعی است، فوری همین چپ خلقی در مقابلت با این حکم که مردم در میدان هستند، حکم انسانی بودن جنبش سبز را صادر میکند. حضور مردم در هر تحرکی به عنوان حکم تخطی ناپذیر انقلابی بودن آن تحرک و لذا دفاع و شرکت در آن ضروری انگاشته میشود. با این عنوانها حضور مردم در اعتراضات ناسیونالیسم ترک در آذربایجان، حضور مردم در تحرکات قومی در جنوب ایران و حضور مردم در اعتراضات این دوره و در روز قدس و نماز جمعه و اعتراضات بعد از انتخابات، به همه این تحرکات هویت انقلابی میدهد. با این درک میتوان هیتلر را هم انقلابی دانست، میتوان جنبش اسلامی در عراق به رهبری مقتدا صدر را هم انقلابی نامید. بخش عمده و اساسی جریانات ارتجاعی با اتکا به

نیروی مردم سر کار آمده اند. بخش عمده انقلابات ارتجاعی دنیا روی دوش مردم زحمتکش و با فریب آنها و به اسم منفعت آنها که خود در قدرت گیری آن جنبش نفعی نداشته اند صورت گرفته است. در ثانی مردم را طبقات مختلف با منافع مختلف از آقای رفسنجانی و خامنه ای و موسوی تا کارگر نفت و ایران خودرو ومن و شما شامل خواهیم شد. لذا این تاکیدات لازم است تا خودآگاهی صفوف خود و طبقه خود را بالا ببریم. و تا مانع شویم کارگران، زنان و مردم محروم را چشم بسته و به نام منفعت آنان به جنگ و جدال بین طبقات دارا ببرند و به نیروی جنبشهای ارتجاعی تبدیل کنند.

کمونیست: در بیانیه به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی اشاره شده است، موانع این کار چی است؟ چرا بعد از سه دهه در جامعه ایران و با تجربه سه انقلاب و ذهنیت مثبتی که جامعه به انقلاب و امکان پذیری آن دارد، و با توجه به تنفر عمیقی که مردم نسبت به جمهوری اسلامی دارند، جمهوری اسلامی هنوز سر کار است؟

خالد حاج محمدی: اینکه مردم از جمهوری اسلامی منتفر هستند و آرزوی نابودی آن را دارند، یک حقیقت آشکار است. اما برای انقلاب و برای کنار گذاشتن یک رژیم ارتجاعی، تنفر مردم به تنهایی کافی نیست. جمهوری اسلامی رژیمی است که سی سال است بر این جامعه حاکم است. از دل شکست یک انقلاب مردمی و با قتل عام یک نسل کامل از مخالفین خود و خصوصا جریانات چپ و آزادیخواه در دل کشتاری بسیار خونین سر کار آمده است. جدا از امکانات و توان نظامی و دم و دستگاه سرکوب وسیعی که دارد، بر شبکه ای از نهادها، مساجد و جریانات اسلامی استوار است که در این سی سال کار کرده اند. میخوامم بگویم که ما با رژیمی طرف هستیم که یک رژیم پوشالی نیست و کنار گذاشتن آن ساده نیست. جمهوری اسلامی را باید با زور کنار گذاشت. نارضایتی مردم به تنهایی حتی پوشالی ترین حکومتها را هم نمی تواند کنار بزند.

عامل اصلی در ماندگاری جمهوری اسلامی عدم وجود نیرویی است که توان و امکانات کنار گذاشتن آن را داشته باشد. نیرویی که توانسته باشد بخشی از مردم را در ابعاد اجتماعی متشکل کند و اعتماد آنها را جلب کرده باشد. گفتم جمهوری اسلامی با چهار اعتراض خیابانی کنار نخواهد رفت. باید نیروی کنار گذاشتن آن را داشت. بخش زیادی از نیروهای سیاسی امروز امرشان کنار گذاشتن جمهوری اسلامی نیست و همچنانکه قبلا اشاره شد امیدوارند جمهوری اسلامی را از درون و به کمک جناحی از آن تغییر دهند و به همین دلیل به جناح سبز پیوسته اند. نیرویی که امروز میخواد جمهوری اسلامی با یک انقلاب کنار گذاشته شود، کمونیستها هستند. حزب حکمتیست آماده ترین نیرو از نظر روشنی در سیاست و جهت گیری، بی توهم ترین نیروها است. این حزب تنها جریانی بود که در این دوره کمونیسم و طبقه کارگر را نمایندگی کرد. اما با تمام حقانیت موضع و سیاست، در فضای سیاهی که کل دول غربی و جناحهای جمهوری اسلامی و احزاب و جریانات مختلف حاکم کردند، در فضای مسمومی که ساختند، صدای کمونیستها و حزب حکمتیست در این میان تنها درجه کوچکی بود به حقیقت. ما نتوانستیم در مقابل این موج مسموم کننده، نیروئی باشیم که در ابعاد اجتماعی تاثیرات سموم آنها را خنثی کنیم و طبقه کارگر و بخش انقلابی مردم را زیر چتری جمع کنیم و نیروی مستقل طبقاتی خود را به میدان بیاوریم. در جامعه ایران از نظر عینی همین الان میتوان انقلاب سوسیالیستی را به ثمر رساند و راستش چند دهه است که مانعی برای انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد. مانع، ذهنیت

نیرویی است که چنین انقلابی بر دوش او میتواند موفق شود. این نیرو طبقه کارگر است. جمهوری اسلامی را میتوان نابود کرد، به شرطی که طبقه کارگر از نظر ذهنی چنین آمادگی ای داشته باشد. باید این طبقه از سطحی از خودآگاهی و اتحاد بهره مند شود و حداقل بخش پیشرو این طبقه در حزب سیاسی خود متشکل باشد. الان نه تنها کمونیستها بلکه هیچ نیرویی در چنین موقعیتی نیست که توان عملی کنار گذاشتن جمهوری اسلامی را با هر نوع برنامه و پلاتنرم و انقلابی داشته باشد. نه ما در چنین موقعیتی هستیم و نه سایر نیروها.

کمونیست: در بیانیه آمده است که: " برای پیروزی بر جمهوری اسلامی باید سازمان و قدرت پیروزی را داشت" میشود در این زمینه بیشتر توضیح دهید و اینکه تامین سازمان و تامین نیروی پیروزی چرا تا حال مهیا نشده است؟ موانع چه است و از کجا باید شروع کرد؟ یا بالاخره کارگر و کمونیستها در این جامعه در کدام مرحله هستند، قدمهای بعدی کدامند؟

خالد حاج محمدی: در جواب به سوال قبلی شما نکاتی را اشاره کردم. ببینید جمهوری اسلامی میتواند در جنگ و جدال جناحها هم دچار گسیختنی کامل شود. گفتم میتواند چنین شود. در شرایطی میتواند با استفاده از "ریختن مردم به خیابانها" و اعتراضات وسیع، شیرازه جمهوری اسلامی به هم بریزد. اما هر انقلابی الزاما زندگی بهتر و موقعیت مناسبتری را برای بخش اعظم مردم به همراه نخواهد آورد. ما در همین دوران شاهد انواع انقلابات بوده ایم. از یوگسلاوی سابق تا کشورهای دیگر در اروپای شرقی، تا عراق و افغانستان و تا آفریقا، انواع رژیمها آمده و رفته اند. اما حتی در یک کشور هم شاهد بهبودی در زندگی اقشار پایین جامعه نیستیم. در این نوع انقلابات سالیان سال شاهد ایجاد ناامنی و راه افتادن کشتارهای وسیع و جنگهای قومی و ارتجاعی بوده ایم. میخوامم بگویم که ما خواهان هر انقلابی نیستیم، و عاشق شلوغی و به خیابان ریختن هم نیستیم. ما نوع خاصی از انقلاب را میخوامیم که انجام آن جامعه را قدمی پیش ببرد و درجه ای از رفاه و آسایش را برای طبقه کارگر، زنان، جوانان و اقشار پایین جامعه تامین کند. ما خواهان انقلاب سوسیالیستی هستیم. اما هر تحولی که فکر کنیم بهبودی در زندگی مردم ایجاد می کند و ما را در شرایط مناسبتری برای انقلاب کارگری قرار می دهد، استقبال خواهیم کرد. و گرنه "سواری" دادن به طبقات دیگر و جنبشهای دیگر، به امید انقلاب و شلوغی کار ما نیست. ما همه تلاش خود را خواهیم کرد تا مردم انقلابی را با رویای این نوع انقلابات، فریب ندهند. ریختن مردم به خیابان و شورشهای مختلف در دوره های مختلف میتواند صورت بگیرد و تا کنون هم صورت گرفته است، ولی تقریبا هیچوقت خودبخود به موفقیت مردم ستمدیده نیجامیده است. به همین دلیل باید قدرت آن را داشت، باید نیروی پیشبرد انقلاب را داشت. حزب مسئول، انقلاب برایش قمار نیست. سازمان درست میکند، مردم را سازمان میدهد و نیروی خود را برای مقابله جدی، هم بزیر کشیدن دولت حاکم و هم نگهداری قدرت بعد از پیروزی آماده میکند. این کاری جدی و برای ما بسیار هویتی است. اینطور نیست که شما شب بخوابید، صبح نزاع بین موسوی و احمدی بالا بگیرد و همه چیز به هم بریزد و شمای کارگر و کمونیست را بر دوش بگیرند و بر مسند قدرت بنشانند. این نوع تفکر که متأسفانه بخشی از چپ ایران را مسموم کرده است، از خواب و خیال هم غیر واقعی تر است. حزبی کمونیستی ای که به انقلاب در ایران و کنار گذاشتن جمهوری اسلامی فکر میکند باید همه جنبه های مسئله را در نظر بگیرد، باید طبقه کارگر و حداقل بخشی از کارگران مراکز بزرگ صنعتی را که برای ما نیروی اصلی انقلاب اند

5

متوجه خود کرده باشد، باید بخشی از رهبران کارگری را به خود جلب کرده باشد، باید بدانند که جمهوری اسلامی برای حفظ خود خواهد جنگید و توان مقابله با این جنگ را داشته باشد و خود را برای آن مهیا کرده باشد. الان هیچ نیرویی نه تنها کمونیست بلکه هیچ حزب بورژوایی هم از چنین موقعیتی برخوردار نیست. اگر در این دوره طبقه کارگر میتوانست با صف مستقل خود در مقابل این فضا بایستد، اگر علیه سبز و سیاه در مراکز بزرگ صنعتی تحرکات جدی اتفاق میافتاد، آنگاه در این میان شانس بزرگی برای صف آزادیخواهی میتوانست وجود داشته باشد. ما باید در این جهت کار کنیم و صفوف خود را متوجه این حقایق کنیم. برای چنین آمادگی ای باید در صفوف کارگران، در صفوف زنان و جوانان انقلابی، در صفوف مردم انقلابی درجه ای از اتحاد ایجاد کنیم. باید بهترین رهبران و فعالین آنها را به حزب جلب کنیم و موانع راه انقلاب مد نظر خود را رفع کنیم.

کمونیست: در بیانیه حزب از اهمیت مبارزه متشکل، از کم تاثیرری مبارزه پراکنده طبقه کارگر، جایگاه اتحاد و سازمان آن، صحبت شده است. شما اگر خویشتان را بجای یک رهبر کارگری، یک کارگر آگاه و کمونیست در نفت، ثوب آهن یا ایران خودرو بگذارید، چکار خواهید کرد؟ خشتهای اول این ساختمان که به اتحاد و تشکل و سازمان کارگران می انجامد چه هستند؟

خالد حاج محمدی: اکنون ما روزانه شاهد اعتراض کارگران در بخشهای مختلف هستیم. این اعتراضات به صورت برجسته عمدتا بخشهایی از طبقه کارگر را شامل شده که در معرض اخراج و بیکارسازی بوده و با دستمزد آنها پرداخت نشده است. اینکه چرا چنین است را میتوان مفصل در جای دیگری صحبت کرد. اما برای پیشبرد همین حد از اعتراض و تحمیل خواست خود به دولت و صاحبان سرمایه باید نیرو و قدرت تحمیل آن را داشت. ایران یکی از صنعتی ترین کشورهای خاورمیانه است. این یک داده قطعی است که کارگر متفرق، نیرو و اهرم فشار جدی نیست. حق را باید تحمیل کرد و گرفت و این با توصیه و خواهش نمیشود. باید زور و قدرت داشت تا صاحب کار و دولتشان را وادار به پرداخت مزد کرد. ابزار این زور برای طبقه کارگر متوقف کردن تولید است. نقش طبقه کارگر در تولید آن نقطه کلیدی توان و قدرت این طبقه است. تولید جمعی است و کارگر منفرد به عنوان فرد در مبارزات جایگاهی ندارد. اگر بحث از اهمیت اتحاد و تشکل کارگر میکنیم به این دلیل است که این مرکز قدرت طبقه کارگر است. بدون درجه ای از اتحاد، کارگرفت، ثوب آهن، پالایشگاه، پتروشیمی، برق و ... طبقه کارگر نمیتواند نیروی خود را جمع کند و با مثلا یک اعتصاب دولت را مجبور به قبول مطالباتش کند. در نتیجه نه تنها برای خواست افزایش دستمزد بلکه برای جابجایی قدرت و کنار گذاشتن جمهوری اسلامی هم اگر طبقه کارگر از درجه ای از اتحاد بهره مند نباشد، اگر حول حزب سیاسی خود متشکل نباشد، بعداز کنار گذاشتن دولت حاکم هم سرش بی کلام خواهد ماند.

من فکر میکنم هر رهبر و فعال کارگری به اینها فکر میکند. معتمد شرط اول کار و ایجاد اتحاد، متحد شدن خود رهبران کارگری است. تجارب کارگران نفت در قیام ۱۳۵۷ ایران و تجربه شوراهای کارگری و ... که با به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی مورد حمله قرار گرفتند، بسیار ارزنده است. استفاده از همین تجارب و تبدیل آن به خودآگاهی صفوف کارگران، توجه صفوف کارگران به حقایقی که در همین دوره اتفاق افتاد امر رهبران کارگری و فعالین سوسیالیست است. کارگر با هیچ پرده عایقی از اتفاقات جامعه جدا نشده است.

←

مقدمه:

حزب حکمتیست برای سازمان دادن انقلاب پرولتری و بنای جامعه سوسیالیستی ایجاد شده است. تنها مانع این انقلاب پراکندگی صفوف طبقه کارگر (چه در بعد سیاسی و چه در بعد توده ای) و فقدان آگاهی لازم برای انجام این انقلاب است. فائق آمدن بر این مانع تنها یک امر آگاهگرانه نیست. مهمتر از آن یک امر مبارزاتی است. سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط انقلاب سوسیالیستی است. حزب ما باید نیروی محرکه سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی باشد به نوعی که بیشترین امکان برای انقلاب سوسیالیستی تضمین گردد. ما برای یک انقلاب بیوقفه تلاش میکنیم.

شرایط امروز ایران و جمهوری اسلامی و تغییراتی که در رابطه بخش اعظم بورژوازی ایران و جهان با جمهوری اسلامی پدید آمده است، طبقه کارگر و کمونیست ها را با مصاف های جدیدی روبرو کرده است. بخش اعظم بورژوازی که پیشتر، به هر عنوان سرنگونی طلب بود، مبارزه خود را به درون جناح های جمهوری اسلامی منتقل کرده و به عنوان متحد این یا آن جناح ظاهر میشود. بخش اعظم روشنفکران و سازمان های سیاسی مختلف در اپوزیسیون نیز مبلغ پیوستن کمونیست ها، طبقه کارگر و بخش های انقلابی جامعه به مبارزه میان جناح های جمهوری اسلامی شده اند.

اولویت های این دوره حزب حکمتیست باید علاوه بر مسائل دائمی پیش پای ما این واقعیات را نیز در نظر داشته باشد.

اولویت ها:

اولویت اساسی ما کماکان تبدیل حزب به نیروی محرکه اصلی مدعی قدرت سیاسی و آماده کردن فکری، عملی و تشکیلاتی حزب برای پاسخگونی به مسائل دوره جدید است. حزب باید به اصلی ترین نیروی اپوزیسیون رژیم اسلامی و به یک حزب سیاسی توده ای که بخصوص در بر گیرنده طبقه کارگر است تبدیل گردد. برای تضمین این امر اقدامات زیر باید انجام گیرند:

→

سنتهای سیاسی و تبلیغات و فرهنگ حاکم بر جامعه صفوف طبقه کارگر را هم تحت تاثیر قرار خواهد داد. حکومت نازی در آلمان با اتکا به نیروی کارگران آلمان و به نام مبارزه علیه بیکاری نیرو گرفت. بخشی از کارگران آلمان به امید نجات از فقر و بیکاری به صف نازیستها پیوستند. لذا متوجه کردن صف کارگران به حقایقی که به نام کارگر و منفعت او و در واقع برای تحمیق آنان در جریان است، بر دوش رهبران کارگری است. اگر در دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در چهار مرکز بزرگ و مهم صنعتی ایران کارگران در مجمع عمومی خود جمع میشدند و اعلام میکردند که به نماینده سرمایه داران رای نخواهند داد، این در آن دوره قدم مهمی در ایجاد خود آگاهی و اتحاد میان کارگران و ساختن صفوف خود بود. فکر میکنم اینها مسائل مهمی است که هر کارگر سوسیالیست و هر رهبر کارگری آگاه قاعداتا باید متوجه آن باشد.

کمونیست: در بیانیه حزب دعوت به پیوستن به حزب حکمتیست شده است. کلا جایگاه تحزب و رابطه حزب کمونیستی و طبقه کارگر چگونه

اولویت ها و جهت گیری ها

مصوب پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست -۶ سپتامبر ۲۰۰۹

۱ - حضور دائمی حزب و همه تشکیلات های آن در مبارزه برای آزادی های سیاسی، خلاصی فرهنگی در جامعه و مبارزات اقتصادی طبقه کارگر است. حزب باید در این رابطه نه تنها یک حزب مبلغ بلکه باید امر سازمان دادن و رهبری مبارزه در دنیای واقعی را در راس امور قرار دهد.

۲ - ایجاد یک حزب وسیع و توده ای کمونیستی حول یک سازمان مستحکم از کادرهای حرفه ای (حرفه ای در مقابل آماتور و نه در مقابل پارت تایم) ممکن است. بدون وجود چنین سازمانی شانس کمونیسم در شکل دادن و یا دخالت در هر تحول سیاسی در جامعه ایران مینیمال است.

سازمان حزب در ایران باید محمل قدرت کارگران، زحمتکشان و متشکل شوندگان در آن در مقابل رژیم، در مقابل سرمایه داران و در مقابل خطر سناریو سیاه باشد.

سازمان حزب باید طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی ایران را موضوع کار خود قرار دهد. تلاش برای آگاه کردن و متحد کردن کارگران در محیط کار و زیست خود و تقویت شبکه های رهبران و آژیتاتورهای طبقه کارگر یکی از مضامین پایه ای کار ما در ایران است. ایجاد کمیته های کمونیستی مطابق طرح های مصوب و اساسنامه حزب باید حاصل این تلاش باشد.

۳ - تصرف سیاسی و فکری و متشکل کردن جوانان انقلابی و جنبش زن برای رهائی یکی از محورهای اساسی فعالیت حزب در این دوره خواهد بود.

۴ - مبارزه تبلیغی، ترویجی و تئوریک حزب باید متوجه این واقعیت باشد که آگاهی و تشکل طبقه کارگر و توده زحمتکشان جامعه هم یک فعالیت آگاهگرانه در نقد مارکسیستی باورهای موجود است و هم بخصوص یک فعالیت مبارزاتی و در نقد گرایش ها و داده های بورژوائی است.

طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران زیر فشار

دائم داده ها، سنت ها و توهمات بورژوازی قرار دارد. ایجاد صف طبقاتی کارگری در ایران از جمله نیازمند مبارزه دائم با این داده ها، باورها، توهمات و توجیهات تئوریک متناظر با آن ها است. طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بیش از هر جا در متن مبارزه اقتصادی و سیاسی است که میتوانند خود و جریانات بورژوازی را بشناسند. رهبری کردن مبارزه سیاسی در جامعه باید همراه این فعالیت وسیع تبلیغی و ترویجی انجام شود. در این رابطه بویژه امروز محورهای زیر در تبلیغات، ترویجات و فعالیت تئوریک حزب در صدر وظایف قرار گیرد :

الف - آموزش و فعالیت روشنگرانه مارکسیستی ارتدکس مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت در مقابل باورهای موجود بورژوائی. این آموزش باید اساسا طبقه کارگر و فعالین، رهبران و آژیتاتورهای کارگری را مد نظر داشته باشد

ب - افشاگری دائم و بی امان ایده ها و جریانات بورژوائی در زندگی و مبارزه روزمره بویژه:

- ناسیونالیسم غربگرای و پوپولیستی غالب در چپ

- نفوذ جریان ننوتوده ای، بخصوص در قالب یکی از خط های موجود در کومه له

- پوپولیسم و کلاشی مستضعف پناهانه جریانات درون جمهوری اسلامی

- مبارزه دائم نظری و سیاسی با انواع ناسیونالیسم و قوم پرستی

ج - جمعبندی و بررسی دائم مبارزات کارگری و توده ای

۵ - کردستان درپچه قدرت برای کمونیسم در ایران است. یک اولویت مهم حزب متصل نگاهداشتن رهبران کمونیست با جامعه و دادن امکان اظهار وجود سیاسی و دخالت در جامعه به آنها است. حزب باید به کمک این رهبران کمونیست چند خاصیت دائمی را حفظ کند:

الف - توپخانه ای تبلیغی که بطور دائم جامعه را

کارگران برای رسیدن به مطالبات شان است. شورا و سندیکا و اتحادیه کارگری ابزار کسب قدرت سیاسی نیست. متحد شدن کارگران در سازمانهای توده ای خود، امری لازم و حیاتی در مبارزات کارگری است. حتی برای انقلاب کارگری هم درجه اتحاد کارگران در سازمانهای توده ای خود امری بسیار مهم است. ولی طبقه کارگر جدا از این برای کسب قدرت باید در حزب سیاسی خود متحد شود. ابزار کسب قدرت برای طبقه کارگر وجود حزبی کمونیستی است که در میدان سیاست و در جنگ و جدال طبقات در جامعه، منفعت عمومی طبقه کارگر را نمایندگی کند و از درجه ای نفوذ در میان طبقه برخوردار باشد و بخشی از رهبران مراکز اصلی صنعتی را با خود داشته باشد. حزب کمونیستی بر خلاف تفکرات رایج در میان چپ غیر کارگری، خود جزوی از طبقه کارگر و جنبش کارگری است، و البته بخش آگاه و متشکل و تحزب یافته آن.

طبقه کارگر برای انقلاب خود احتیاج به ستاد رزمنده و سازمان خود برای انقلاب دارد. و این سازمان رزمنده سندیکا و اتحادیه نیست، گو اینکه ساختن این تشکل ها در جامعه ای مثل ایران هزار برابر ضروری است. نمیوان سندیکا

کمونیست ۱۶۰

با گفتگو، با سخنرانی و نوشتار می پوشاند.

ب - این رهبران باید کانون شبکه های مبارزاتی ای باشند که سازمان های حزبی بر آنها رشد میکنند.

ج - حفظ چهره مسلح حزب و تضمین حضور منظم رهبران کمونیست در میان مردم.

د - برافراشته نگاه داشتن پرچم کمونیسم در فضای اجتماعی و سیاسی کردستان در مقابل ناسیونالیسم کرد

۶ - گارد آزادی یک رکن پایه ای هر گونه شانس دخالت تعیین کننده در تحولات سیاسی ایران است. سازماندهی این گارد در کردستان و در خارج از کردستان با توجه به ویژگی های هر یک از این محیط ها اولویت مهم حزب است. رهبری حزب باید تضمین کند که ناروشنی ها و اغتشاش ها را برطرف کند و این فعالیت را برپایه اسناد مصوب سازمان دهد.

۷- داب یکی از دستآورد های طبقه کارگر انقلابی است. حزب باید کمک کند تا ... داب از زیر فشار دستگاه های اطلاعاتی رژیم و موریانه تردیدی که در اساس توسط ننوتوده ای ها دامن زده میشود خارج گردد.

۸ - تشکیلات خارج کشور بیش از هر کمیته ای در ترسیم سیمای سیاسی، طبقاتی و اجتماعی حزب تاثیر دارد و بعلاوه منشأ بخش اعظم امکانات حزب است. تغییر نوع فعالیت و عرصه های فعالیت و چهره این تشکیلات به همان اهمیت تغییر در داخل کشور است. خارج، پشت جبهه نیست بخش مهمی از جبهه است و در این رابطه باید از هر نظر نمونه یک سازمان کمونیستی کارا، منضبط، باراندمان و در ارتباط با پیشروترین فعالین کارگری کشورهای محل فعالیت خود شود. تشکیلات خارج کشور ما باید به یکی از داغ ترین کانون های دفاع از حقوق طبقه کارگر ایران در خارج از کشور تبدیل گردد.

۹ - مدرنیزه کردن سازمان حزب مطابق اصول اساسنامه ای امروز یک اولویت اساسی است.

۱۰ - تدارک کنگره برای حدود یکسال دیگر

در انطباق با این اولویت ها سازمان ها و کمیته های حزبی، در چارچوب اساسنامه و اصول سازمانی حزب، در صورت نیاز بازسازی خواهند شد.

و اتحادیه ساخت و گفت میخوام دولت حاکم را سرنگون کنم، طبقات دارا را از قدرت پایین بکشم و قدرت را قبضه کنم. اینها ابزار و چتری در مبارزه روزانه کارگری برای مطالبات اقتصادی طبقه کارگرنند. تا کنون هم به کرات در تاریخ اتفاق افتاده است که کارگران در تشکلات توده ای خود متحد بوده و سندیکا و اتحادیه و شورا هم داشته اند، در انقلاب نقش ایفا کرده اند و در فردای انقلاب هم سرشان بی کلاه مانده است. شورا و سندیکا و اتحادیه آنها هم از فردا مورد حمله دولت تازه به قدرت رسیده قرار گرفته و همه را غیر قانونی اعلام کرده اند، رهبران و فعالین اصلی آن هم اگر اعدام نشده اند، روانه زندان شده اند. امروز یکی از حیاتی ترین نیاز طبقه کارگر تحزب این طبقه است. درجه این نیاز چقدر است، به همان اندازه که کسب قدرت لازم و فوری است. کارگر آگاهی که به کسب قدرت فکر کند، نمیتواند حزب سیاسی این کسب قدرت از نظرش دور باشد. طبقه کارگر برای کسب قدرت باید ابزار آن را داشته باشد و این ابزار سازمان و حزب سیاسی آن است. بدون این مهم، فکر رهایی و جامعه ای مبتنی بر لغو استثمار و لغو کار مزدی خواب و خیال است.

کمونیست‌ها موظفند همواره افق و پرچم انقلاب پرولتری را جلو طبقه کارگر و جامعه بگیرند

در مورد سند "اولویت‌های حزب" مصوب پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست



مصاحبه پرتو با فاتح شیخ

پرتو: پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب اوانل سپتامبر برگزار شد. طبق اطلاعیه پایانی پلنوم مباحث مهمی در آن طرح شده و اسنادی هم از جمله سند "اولویت‌های حزب" تصویب شده است. ابتدا راجع به جایگاه این پلنوم و مباحث آن توضیحی برای خوانندگان نشریه پرتو بدهید؟

فاتح شیخ: اهمیت این پلنوم حاصل سه موقعیت کنکرت جدید است: اول موقعیت پرتیش و تنش جامعه ایران در سیر تحولات بعد "انتخابات"؛ دوم موقعیتی که حزب ما با پراتیک سیاسی متفاوتش در قبال آن تحولات، در صیفندی جدید سیاسی طبقاتی جامعه پیدا کرده؛ و سوم موقعیتی که رهبری حزب، آگاهانه انتخاب کرده تا بتواند سریعاً به نیازهای فوریتز مبارزه طبقاتی جاری جواب بدهد و همزمان تلاش کند ملزومات سیاسی و سازمانی رفتن حزب به پیشواز تحولات آتی را فراهم سازد. جهت اطلاع خوانندگان، ماه قبلتز کل دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب، پنج روز نشستیم اوضاع پرتحول جامعه و موقعیت حزب را به تفصیل بررسی کردیم، که حاصل آن تدارک سیاسی پلنوم۱۵ شد.

مباحث پلنومها معمولاً دو اتصال رو به عقب و رو به جلو دارد. در ترکیب این دو اتصال، پلنوم ۱۵ بیشتر بر دورنمای کار آتی حزب تمرکز داشت. گزارش دفتر سیاسی از کارکرد حزب در سه ماهه مقارن با تحولات پس از انتخابات، شامل مرور آن تحولات و همچنین مرور سیاست و تاکتیک حزب در این دوره بود. چکیده و نتیجه این مبحث، تاکید محکم شرکت کنندگان بود بر صحت و اهمیت خط متمایز و خلاف جریانی حزب در جهت ایجاد یک صف مستقل متکی به سیاست کارگری علیه کلیت جمهوری اسلامی، و تلاش برای خارج کردن اعتراض بحق مردم از زیر پرچم تحرک بورژوائی ائتلاف سبز. پلنوم همچنین با اتفاق نظر کامل، فراخوان اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد در کردستان را بعنوان یک تاکتیک بجا در راستای برافراشتن مجدد پرچم کمونیستی در این عرصه ارزیابی کرد.

اما بیشترین مباحث پلنوم بر تحلیل مشخص اوضاع سیاسی جاری و دورنمای آن، بر اولویت‌های حزب و بر سازمان حزب متمرکز شد. بخشی از اسناد این مباحث ازجمله سند "اولویت‌های حزب" و سند درباره

اوضاع سیاسی در دسترس عموم و بخش دیگر

در اختیار کمیته های حزبی قرار گرفته است. حلقه وصل کل مباحث پلنوم، تلاش رهبری حزب برای پاسخگونی به نیازهای سیاسی و سازمانی و سبک کاری حزب در رویارونی با تحولات سیاسی آتی است. با دقت در اسناد، می توان به روشنی دید که این تلاش صرفاً "معطوف به خود" حزب نیست، بلکه پاسخگونی به نیازهای سازمانیابی طبقه کارگر و تبدیل حزب و طبقه به نیروهای اصلی و تعیین کننده در سیر تحولات آینده جامعه ایران و در مسیر حرکت مداوم بسوی انقلاب سوسیالیستی است. تاکید پلنوم بر ضرورت ایجاد تغییر بنیادی در سازمان و سبک کار حزب از رهبری تا پایه ای ترین رده سازمانی هم از همینجا سرچشمه می گیرد. از این منظر، پلنوم ۱۵ تصویر یک حزب کمونیستی روشن بین و آینده نگر را جلو جامعه گرفته و رهبری حزب را موظف به تحقق آن کرده است.

پرتو: سند اولویت‌های حزب حکمتیست مصوب کمیته مرکزی منتشر شده است. در شروع این سند نوشته است: "حزب حکمتیست برای سازمان دادن انقلاب پرولتری و بنای جامعه سوسیالیستی ایجاد شده است"؛ با توجه به اینکه این حکم فلسفه وجودی حزب است، تاکید دوباره بر آن در سند اولویتها در این شرایط چه لزومی دارد؟

فاتح شیخ: لزوم این تاکید قبل از هر چیز از اینجاست که این "فلسفه وجودی" حزب ما، صرفاً جنبه اعتقادی یا اعلام موضعی ندارد، بلکه قطب نمای پراتیک ماست و در شرایطی مانند امروز ضامن نیفتادنمان به دنبال حوادث است؛ آنچه اکثر سازمانهای چپ به آن مبتلا هستند. در ماههای گذشته تحولات سیاسی مهمی در ایران اتفاق افتاده و ما با روشن بینی کمونیستی خلاف جریانی در درجه اول سعی کرده ایم طبقه کارگر و توده تشنه آزادی را از دنباله روی جناحهای رژیم و رفتن به زیر پرچمهای سبز و سیاهشان منع کنیم.

تاکید بر اینکه کمونیستها و طبقه کارگر در هر تحول سیاسی باید مسیر حرکت مستقل خود برای سازمان دادن انقلاب پرولتری را رها نکنند، درست در دل چنین تحولاتی ضروری است. دیدیم چگونه جریانات چپی که سالها تسلیم طلسم انتظار بوده اند و صفوفشان را با وعده دیدار با انقلاب موعود در پیچ بعدی، سر موضع نگاه داشته اند، با مشاهده امواج مردم در خیابان چنان از هول و هیجان سر از پا نشاناختند که نخواستند و نتوانستند واقعیت اعتراض و تنفر بحق مردم را از "جنبش سبز" یک جناح بورژوازی و رژیم حاکم که تا مغز استخوان ضد کارگر و ضد بشر است تفکیک کنند؛ تنها کاری که از دستشان برآمد آن بود که با "انقلاب انقلاب" کردن طعم تلخ انتظار سالیان را به یک شیرینی کاذب زودگذر و خودفریب بدل کنند. درنتیجه خواه ناخواه تا آنجا که صدایشان به مردم رسید به مهره مددکار عوامفریبی رایج روز که سیل آسا دنبال "موج سبز" براه افتاده بود بدل شدند.

در جامعه ایران که تاریخ معاصر آن شاهد انقلابهای متعدد بوده و کلمه انقلاب در اذهان عمومی از بار مثبت برخوردار است، کمونیستها موظفند همواره افق و پرچم انقلاب پرولتری را جلو طبقه کارگر و جامعه بگیرند تا بتوانند کار سازمان دادن نیروی اجتماعی این انقلاب را در دل هر تحول و خیزش سیاسی به پیش برند و همزمان مانع شوند که تحرک ارتجاعی جنبشها و

جریانات بورژوائی، توده کارگران و محرومان تشنه آزادی را به نام "انقلاب" به دنبال خود بکشد. حتی اگر هم به جای "جنبش سبز" یک جناح جمهوری اسلامی، جنبشی آزادخواهانه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، حی و حاضر در میدان بود، بازهم تاکید بر اینکه فلسفه وجودی حزب حکمتیست سازمان دادن انقلاب پرولتری و بنای جامعه سوسیالیستی است جا داشت، تا خط مشی طرفداری مان از انقلاب مداوم در حرکت بسوی این هدف را از مشی جریاناتی که سرنگونی رژیم اسلامی هدف نهائی شان است به روشنی متمایز کنیم. امروز متأسفانه اوضاع چپ در ایران خیلی شورتر از این حرفهاست، چنانکه انگار ایران جامعه ای سرمایه داری نیست، انگار نیروی مبارزه طبقاتی کارگر و کمونیسمی که هدفش سازمان دادن انقلاب پرولتری است حضور اجتماعی و سیاسی ندارد، هرچه هست خیابان و ازدحام و تقابل آن با "رژیم" است، آنهم فقط با یک جناح آن! در چنین شرایطی، اینکه سند "اولویت‌های حزب" جا به جا بر خط انقلاب پرولتری تاکید میگذارد، که از نظر خود حزب مابدهیی است، از زاویه جدال سیاسی و نظری جاری در جامعه کاملاً حیاتی و بجاست.

پرتو: در مقدمه همین سند به عنوان مانع انقلاب سوسیالیستی از پراکندگی طبقه کارگر و موانع ذهنی انقلاب سوسیالیستی صحبت میکنید و همزمان میگویید رفع این موانع تنها امر آگاهگرانه نیست بلکه امری مبارزاتی است. میشود در این زمینه توضیحات بیشتری بدهید و بگویید منظور از امر سازمانی چیست؟

فاتح شیخ: چندین دهه است که ایران جامعه ای سرمایه داری است و انقلاب ۵۷ در تمایز با انقلابهای پیشین تاریخ معاصر ایران، انقلابی بود که از تناقضات ذاتی مناسبات سرمایه داری سرچشمه گرفته بود. انقلاب ۵۷ یکی از پیامدهای بحران اقتصادی بزرگی بود که در نیمه اول دهه هفتاد، جهان سرمایه داری را در نوردید. اثرات آن بحران بر اقتصاد سرمایه داری تحت سلطه ایران که بر پایه استثمار کار ارزان طبقه کارگر توسط سرمایه های بزرگ و رانت نفتی میچرخید، به رکود و بیکاری و سرانجام به آن انقلاب بزرگ توده ای منتهی شد. آنچه در مسیر انقلاب ۵۷ مانع تداوم آن به انقلاب سوسیالیستی شد، چیزی جز پراکندگی طبقه کارگر و فقدان آگاهی سوسیالیستی و حزب انقلابی کمونیستی طبقه کارگر نبود. امروز پس از گذشت سه دهه، مناسبات سرمایه داری در جامعه ایران ریشه دارتر و پایدارتر و گسترده تر شده است. روند تولید بر مبنای مناسبات سرمایه داری، قطع نظر از کاراکتر رژیم حاکم که تناقضات معینی با کارکرد عادی سرمایه داری دارد، سیر خود را داشته و هر لحظه و ساعت و هر شبانه روز آن به قیمت استثمار شدید طبقه کارگر همراه با تحمیل سرکوب و خفقان وحشیانه بر کارگران و کل جامعه جلو رفته است. تاکید بر این بدیهیات برای آنست که بگوئیم حال که نیروی اجتماعی انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است، پس مانع سر راه این انقلاب نمیتواند چیزی جز ناآمادگی ذهنی و پراکندگی صفوف این نیرو باشد.

اما بخش دوم تاکید مقدمه سند مهمتر و شایان توجه تر است: رفع این موانع تنها از راه آگاهگری ممکن نیست، بلکه یک امر مبارزاتی است. واضح است که هر چه در اهمیت آگاهگری

بگوئیم هنوز کم است؛ روبیدن طویله اورژیاس ناآگاهی در صفوف طبقه کارگر و توده های محروم جامعه، نیازمند رودخانه های خروشانی از آگاهی طبقاتی سوسیالیستی است اما مساله این است که خود این روند آگاهگری از کانال مبارزه طبقاتی، اعم از اقتصادی و سیاسی، میگذرد. بویژه تردیدی نیست که مبارزات اقتصادی جاری یک کانال مهم کسب خودآگاهی برای طبقه کارگر است. بنابراین یک حزب کمونیستی معطوف به انقلاب سوسیالیستی پرولتری، اولاً دانما باید تاکید کند که چنین انقلابی مانع عینی مربوط به مناسبات تولیدی، نیروهای مولد و میزان رشد تکنولوژی و تولید جامعه ندارد، مانع در عرصه ذهنی، در عرصه آگاهی و تشکل است؛ ثانیاً باید تاکید کند که رفع این موانع تنها با آگاهگری و تبلیغ و ترویج میسر نميگردد، بلکه کانال مبارزاتی میطلبد. حزب کمونیستی باید سازمانده و رهبر مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر باشد تا بتواند طبقه را آگاه و متشکل کند و برای به پیروزی رساندن انقلاب خود و بنای جامعه سوسیالیستی آماده سازد.

پرتو: در این سند بحث از مصافهای جدیدی شده که کمونیستها و طبقه کارگر با آن روبرو هستند، این مصافها کدامند؟

فاتح شیخ: مصافهای جدید پیامد شرایط جدیدی است که با تحولات سیاسی ماههای اخیر ایران، جلوی پای طبقه کارگر و کمونیستها سبز شده است. این تحولات از آنجا شروع شد که با ورود پرسروصدای جناح تعدیلگرای حکومت به عرصه رقابت بر سر پست رئیس جمهوری در حمایت توپخانه تبلیغی دولتها و میدیای غربی، و متقابلاً تلاش قرص و قایم و شدیداً سازمانیافته جناح حاکم برای شکست و خواری دادن به رقباء، لشکرکشی بیسابقه ای برای کشاندن جمعیت به پای صندوقهای "انتخابات" سازمان داده شد. علاوه بر بخشهایی از بورژوازی که نفع خود را در حمایت از موسوی بو کشیده و به کمپین سبزش پیوسته بودند، توده وسیعی از مردم تشنه تغییر هم به این بیراهه کشانده شدند که گویا بالانس بین دو جناح رژیم در نتیجه شرایط جدید جهانی و داخلی، چنان عوض شده که تغییر رئیس جمهور از کانال انتخابات را ممکن می کند و انداختن احمدی نژاد و نشاندن موسوی بجای او گامی قابل حصول و به هر حال مثبت است. چرخش بخش اعظم بورژوازی و احزاب سیاسی آن در اپوزیسیون، از مطالبه سرنگونی جمهوری اسلامی به مطالبه تغییر در داخل رژیم، سهم مهمی در این لشکرکشی و توهمسازی داشت.

سرانجام روز موعود ۲۲ خرداد، حامیان موسوی که سراسر روز رای به صندوق انداخته بودند، شب بسر نرسیده خبر شدند که رایشان راهی باطلاق شده است. نیروهای سازمانیافته و همه کاره پشت احمدی نژاد، او را از صندوقها در آوردند آنهم با رقمی چنان بالا که برای رقبایش یکجا خفت آور و شوک آور بود. در این میان طبیعی بود که رای دهندگان متوهم، بیشتر از خود رقبای احمدی نژاد احساس خفت و گولخوردگی کردند و خشمشان را با ریختن به خیابانها بیرون ریختند. پدیده چند روز پیاپی تظاهرات وسیع، که موسوی و کرویبی را هم غافلگیر کرد، حاصل سرخوردگی از توهم و فریبی بود که جناح تعدیلگرا و خیل حامیانشان در صف اپوزیسیون و دولتها و میدیای غربی به رای دهندگان، بخصوص به نسل جوان انداخته

بودند. تناقض اینجا بود که دو جناح رژیم با دمیدن در آتش جدال قدرت خود، جمعیت زیادی را پای صندوقها کشاندند، اما همین جدال قدرت و همین شکاف که در راس رژیم باز شد، لشکرکشی انتخاباتی شان را به ضد خود بدل کرد؛ بجای اینکه بتوانند از آن بهره برداری کنند و موقعیت رژیمشان را بالا بکشند، آن را دوشقه کردند و تنزل دادند.

جمهوری اسلامی امروز همان رژیمی نیست که قبل از جدال انتخاباتی بود. موقعیت دوشقه و از هیبت افتاده رژیم، با هیچ میزان تشدید سرکوب به دوره قبل از انتخابات بر نخواهد گشت. این یک جنبه از پیامدهای تحولات بعد از انتخابات است که شرایط مبارزاتی جدید و دولبه ای در برابر طبقه کارگر گذاشته است. یک مصاف جدی طبقه کارگر در این شرایط اینست که با کدام استراتژی و تاکتیک، کدام خط مشی مبارزاتی، کدام اشکال از سازمانیابی صفوف خود چنان صف آرائی محکمی به نیرویش میدهد که نه فقط در بیراهه دنباله روی از هیچیک از دو جناح به هرز نرود، بلکه خواهد توانست از تضعیف موقعیت رژیم به سود پیشروی صف مستقل خود بهره برداری کند. باید توجه داشت که طبقه کارگر تنها نیروی جامعه نیست که بخواد از این موقعیت تضعیف شده جمهوری اسلامی بهره برداری کند. بروز همین شکاف امکان میدهد که بخشهای مختلف بورژوازی ناراضی از رژیم چه در سطح داخلی و چه در سطح جهانی و منطقه ای، با امکانات واقعی به مراتب بیشتری بخواهند از تضعیف رژیم برای سهمخواهی بیشتر از حاصل استثمار طبقه کارگر در ایران بهره برداری کنند و عرصه سیاست جامعه را به اشغال خود درآورند.

چرخش بخش اعظم اپوزیسیون از خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به خواست تغییر در راس رژیم به نفع جناح تعدیلگرا، به معنی آن است که طبقه کارگر در مصاف خود برای پائین کشیدن جمهوری اسلامی تنهاتر از گذشته است. این هم یک تحول دولبه است: اگر طبقه کارگر با جمع و جور کردن صفوف خود بتواند بعنوان پرچمدار سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در پیشاپیش توده های تشنه آزادی و رهائی، ازجمله و بویژه زنان و جوانان قدم بردارد، نه فقط قادر خواهد شد که به چند دهه کابوس حاکمیت جانیبار این رژیم خاتمه دهد، بلکه با گامهای محکمتر و مطمئنتری خواهد توانست با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در مسیر تداوم انقلاب بسوی انقلاب کارگری و بنای جامعه سوسیالیستی پیشروی کند.

ازجمله مصافهای دیگر طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن، تحلیل و تبیین دقیق و روشن از اوضاع سیاسی و دورنمای تحولات از زاویه منافع و سیاست پرولتری، تلاش برای سازمان دادن صف مستقل مبارزاتی، گسترش مبارزات اقتصادی و سیاسی در این شرایط، تلاش برای سازماندهی توده ای و همچنین گسترش و استحکام سازمان حزبی متکی به بخشهای صنعتی طبقه است.

پرتو: در بحث اولویتها آمده است: "اولویت اساسی ما کماکان تبدیل حزب به نیروی محرکه اصلی مدعی قدرت سیاسی و آماده کردن فکری، عملی و تشکیلاتی حزب برای پاسخگونی به مسائل دوره جدید است". سوال این است با توجه به پراکندگی طبقه کارگر و موانع ذهنی آن برای طبقه کارگر، چرا در اولویتها مسئله تبدیل حزب به نیروی اصلی بزرگ میشود؟ چرا اصلا از حزب باید شروع کرد؟ چرا حزب اینقدر در این سند برجسته میشود؟

فاتح شیخ: دقیقا یک شرط اساسی و تعیین کننده موفقیت طبقه کارگر در مصافهای آتی، ازجمله در امر غلبه بر پراکندگی صفوفش، حضور

قدرتمند حزب آن در جامعه است. موجودیت حزب کمونیستی طبقه کارگر، و در این بحث ما حزب حکمتیست، موجودیتی خارج از طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست. چپهای غیرکارگری و ازجمله جریانات "کارگر کارگری" قلابی، تلاش گسترده ای به خرج میدهند تا "جنبش" کارگری و حزب سیاسی طبقه کارگر را از هم جدا کنند و البته همیشه هم چنان تقدس عرفانی مزورانه ای به "جنبش" کارگری الصاق می کنند که گویا دارد کار خودش را می کند و احزاب سیاسی نباید در آن اخلال کنند! این تلاش ناشریف و ریاکارانه بخشی از طبقه بورژوا، گیریم بخش خرده آن، برای محروم کردن طبقه کارگر از ستاد رهبری سیاسی و سراسری اش، از حزبش، بدترین نوع اپورتونیسم است که باید آن را بی هیچ گذشت و رعایتی نقد و افشا و منزوی کرد. این گرایش در بهترین حالت و در صادقانه ترین برخورد، جنبش کارگری را به مبارزه اقتصادی تقلیل میدهد، "کار"ش را به تلاش برای بهبود زندگی بخورنمیر در زیر زنجیر کار مزدی محدود میداند و سیاست و قدرت سیاسی، سازمانیابی خود و سازماندهی جامعه و نهایتا لیاقبت طبقه کارگر برای رهائی خود و بشریت از مناسبات سرمایه داری را نادیده میگیرد و کنار میگذارد.

اینکه ما در این دوره هم کماکان اولویت سیاسی خود را "تبدیل حزب به نیروی محرکه اصلی مدعی قدرت سیاسی و آماده کردن فکری، عملی و تشکیلاتی حزب برای پاسخگونی به مسائل دوره جدید"، تعریف کرده ایم، نه از سر خودبینی حزبی، بلکه از سر تاکید بر این واقعیت است که راهگشائی و حرکت برای رفع موانع ذهنی طبقه کارگر و پراکندگی صفوف آن بدون حضور و فعال چنین حزبی مطلقا غیرممکن است. بویژه در این دوره پرتحول، پرمساله و پرمصاف، ذره ای تردید در اینکه از حزب باید شروع کرد، حزب را باید برجسته کرد، از کانال تقویت حزب باید به سراغ رفع مشکلات مبارزات اقتصادی، سیاسی و فکری طبقه کارگر رفت، را مجاز نمیدانم.

پرتو: در سند اولویتها تاکید شده است که سازمان حزب باید پرولتاریای صنعتی را موضوع کار خود قرار دهد و باز تاکید بر تقویت شبکه های رهبران و آژیتاتورهای طبقه کارگر و کمیته های کمونیستی دارد. هدف از این تاکیدات چیست؟ رابطه شبکه رهبران، که معمولا در شبکه های مبارزاتی با هم مرتبطند، با کمیته های کمونیستی چگونه است؟

فاتح شیخ: نقش سرنوشت ساز پرولتاریای صنعتی در صف مقدم مبارزه طبقه کارگر، بخصوص با توجه به چشم انداز تحولات سیاسی و انقلابی آتی جامعه، موضوع واضحی است که لزومی به تاکید مجدد ندارد. آنچه تاکید را لازم کرده واقعیت تلخ متشکل نبودن پرولتاریای صنعتی و درنتیجه عدم حضور پیشرو و نیرومند آن در این مقطع حساس از مبارزه است. این یک نقطه ضعف اساسی مبارزه طبقاتی جاری است که رفع سریع آن وظیفه حزب ما و همه فعالین کمونیست است. سه دهه قبل در جریان انقلاب ۵۷، حرکت نیرومند پرولتاریای صنعتی و پیشاپیش آنها صنعت نفت، پشت رژیم سرمایه داری حاکم را شکست. کارگر نفت، در زمین واقعی مبارزه به "رهبر سرسخت" جامعه بدل شد، ولی در غیاب یک تشکل رادیکال و یک سیاست کمونیستی و انقلابی، آمادگی آن را نداشت که رهبری انقلاب را بدست گیرد و تداوم آن در مسیر انقلاب سوسیالیستی را تضمین کند. بالاینحال حرکت کارگران نفت در تاریخ مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران، تجربه بسیار درخشان و درس آموزی است. درس آن در ارتباط با نوع دخالت در تحولات جاری و کسب آمادگی برای تحولات آتی، برای حزب ما و

فعالین کمونیست و سوسیالیست طبقه کارگر اینست که با تمام توان و تعجیل خود سعی کنیم این نقطه ضعف اساسی را چاره کنیم. اگر اولویت درجه اول ما در این دوره سازمان حزب است، این یعنی تمرکز مبارزاتی و آگاهگرانه و سازمانگرانه حزب بر بخش پرولتاریای صنعتی. متوجه باشیم که این بخش، در مقایسه با سه دهه قبل، به مراتب گسترده تر شده و موقعیت تعیین کننده تری در تولید جامعه پیدا کرده است.

در سند اولویتها در ادامه این تاکید، بویژه یادآوری شده که چنین سازمان حزبی ای را نمیتوان ساخت مگر با تکیه بر شبکه های رهبران و آژیتاتورهای طبقه. فعالیت رهبران و آژیتاتورها رکن وجودی طبقه و ستون فقرات مبارزه طبقاتی دائم گاه آشکار و گاه پنهان است و این فعالین در شبکه های مبارزاتی با هم ارتباط طبیعی دارند. سطح کنونی مبارزه طبقه، حاصل این دینامیسم وجودی همیشه فعال است. اما این فعل و انفعال طبیعی و دائمی، بدون اتکاء به سازمان سیاسی و توده ای، و مشخصا بدون استخوانبندی سازمان حزبی استوار بر پایه های محکم کمیته های کمونیستی و کادرهای حرفه ای (حرفه ای در برابر آماتور، نه به معنی فولتایم)، از حد حرکت تاکنونی فراتر نمیرود، سراسری نمیشود، درنتیجه نمیتواند تأثیری بر تحولات سیاسی بگذارد. رهبری حزب ما، فعالین کمونیست و کمیته های کمونیستی در این دوره باید کاتالیزور این تحول حیاتی در صفوف پرولتاریای صنعتی باشند تا با هم بتوانیم بر این نقطه ضعف اساسی طبقه کارگر بیاییم. به همین منظور هم قرار است در سازمان کمیته های اصلی حزب و در آرایش رهبری حزب تغییراتی داده شود تا آماده ایفای این نقش حیاتی شوند.

پرتو: بحث از "تصرف سیاسی و فکری و متشکل کردن جوانان انقلابی و جنبش زن برای رهائی .." شده است؛ منظور از تصرف فکری چیست و چرا جوانان و زنان در این سند اولویتها برجسته شده اند؟

فاتح شیخ: یک حزب کمونیستی همگام با آگاهگری و تبلیغ و ترویج، همگام با سازماندهی و رهبری مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، باید بتواند (نه فقط "بخواد") درگیر و هدایت کننده آن مبارزات متنوعی هم باشد که در جامعه در جهت نفی وضع موجود جریان دارد. امروز در ایران علاوه بر مبارزه کارگران علیه فقر کشنده و برای بهبود معیشت و رفاه خود، مبارزات حاد و وسیعی برای آزادیهای سیاسی، برای رهائی زن و برای خلاصی فرهنگی در جریان است که توده های وسیع، بخصوص از نسل جوان، در آن شرکت دارند. مساله فقط این نیست که طبقه کارگر در پیشرفت و پیروزی این مبارزات دینفع است، این که واضح است، جنبه اصلی تر این است که بدون شرکت فعالانه طبقه کارگر و حزب کمونیستی اش در این مبارزات، پیشرفت و پیروزی آنها یا اصلا ممکن نیست، یا آنقدر نارسا و نارادیکال خواهد بود که نفعی برای پیشروی آتی طبقه کارگر ندارد و فقط جریانات بورژوائی از آن سود خواهند برد.

حضور فعالانه، رهبرانه، رادیکال و همه جانبه حزب کمونیستی در چنین مبارزاتی، آفاق آنها را گسترش می دهد. هیچ بخشی از جامعه به اندازه ما به گسترده ترین آزادیهای سیاسی نیاز ندارد، به رهائی کامل زن نیاز ندارد، به خلاصی فرهنگی جامعه نیاز ندارد، به شنای شاد و آزاد نسل جوان در فضای فرهنگ پیشرو و مدرن نیاز ندارد. بویژه وقتی که یک جناح تا مغز استخوان ارتجاعی بورژوازی به میدان آمده تا با چادر و چاقچورش دریچه به روی زنان باز کند! با الله اکبرش فضای فریاد کشیدن برای جوانان فراهم سازد! کمونیسم و فعالین طبقه کارگر باید جلو

بیفتند و هرچه زودتر بساط مسخره این ورجه وورجه عفونتبار را به روی سرکردگان "جنبش سبز" و کل طبقه سرمایه دار و رژیم اسلامی اش برگردانند. این یک مصاف جدید و بسیار جدی است، یک عرصه مهم مبارزه طبقاتی است که قبل از هر چیز به تعرض سیاسی فکری، به نقد برنده از این عوامفریبی نوظهور، به تلاش فوری برای منزوی کردن این ارتجاع شنیع و به رسوا کردن حامیان اپورتونیست آن نیاز دارد. تصرف سیاسی و فکری جوانان انقلابی و جنبش زن برای رهائی، و متشکل کردن صفوفشان، نوک پیکان چنین تعرض همه جانبه ای است و روشن است که باید جزء اولویتهای مهم این دوره ما باشد.

پرتو: در سند اولویتها بحث از مبارزه جدی با توهمات و باورهای بورژوائی در میان طبقه کارگر و ... میکند. در ادامه از یک طرف بحث از آموزش و فعالیت روشنگرانه مارکسیستی ارتدکس مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت است و از طرف دیگر بر مبارزه با ناسیونالیسم غربگرا و پوپولیسم از پوپولیسم جریانات چپ تا احمدی نژاد تاکید میکند. اولا چرا در این سند ارجاع به مارکسیسم ارتدکس در این مقطع چنین برجسته میشود؟ در ثانی چرا مبارزه با پوپولیسم که شکست آن در میان چپ ایران به دهه ۶۰ برمیگردد، دوباره برای حزب حکمتیست جایگاه پیدا کرده است؟

فاتح شیخ: ارجاع به مارکسیسم اصیل مارکس، سنت فکری جنبش کمونیسم پرولتری در دوران بعد از مارکس تا پیروزی انقلاب اکتبر و تا دوره پرچمداری لنین در راس آن انقلاب بوده است؛ و همچنین سنت فکری جنبش سی ساله کمونیسم پرولتری ماست که به پرچمداری منصور حکمت، در برابر کمونیسم بورژوائی معاصر قد علم کرده ایم و با نقد آن نوع "کمونیسم" برای احیای میراث فکری مارکس و ارائه ورژن دیگری از کمونیسم مارکسی تلاش کرده ایم. توهمات و باورهای بورژوائی همیشه مثل توفانی از گرد و غبار خفقان آور و کورکننده در دالانهای زندگی و مبارزه طبقه کارگر جریان داشته است. بدون اشاعه دائم این توهمات و باورها، چرخ بازتولید و خودافزایی سرمایه بر پایه استثمار طبقه کارگر مزدی از حرکت خواهد افتاد. مصاف دائم کمونیسم و مارکسیسم با توهمات و باورهای بورژوائی در صفوف طبقه کارگر، اگر امروز در سند اولویتهای ما برجسته شده، علاوه بر ضرورت فی نفسه و همیشگی اش، معطوف به طوفان معینی از سمی ترین و متعفن ترین ایده های "جنبش سبز" است که در پی تحولات سیاسی اخیر ایران توسط بخشی از بورژوازی ایران و جهان به صفوف طبقه کارگر و اقشار آزادیخواه منتفر از وضع موجود، دمیده شده است.

با چرخش سیاسی بخش اعظم بورژوازی از خواست سرنگونی جمهوری اسلامی به تعقیب اهدافش از درون رژیم، اردوی مبلغان و تئوریسین های این بخش بورژوازی، امواج کمپین های عوامفریبانه شان در حمایت از "جنبش سبز" و بسیج نیرو برای یک جناح رژیم را در فضای فکری جامعه پخش کرده اند. هدف مستقیم این کمپین ها صفوف طبقه کارگر و بویژه فعالین و پیشروان آن است و طبعا به درجاتی هم به سرگیجه و گمگشتگی دامن زده است.

اتحاد مقدس ناسیونالیسم غربگرا، پوپولیسم چپ و طیف ملی اسلامی، در تکیه به لولای مشترک ناسیونالیسم ایرانی که توسط سخنگویان صریح اللهجه ناسیونالیسم غربگرا با توجیه "جنبش ملی" و "وحدت ملی" فرموله شده، همچنین بسیج گسترده مدیبا و دولتهای غربی در حمایت از "موج سبز"، باعث ایجاد بیراهه ها و مشغله های گمراه کننده جدیدی شده که هشدار دادن و آگاه

کردن طبقه کارگر و آزادیخواهان جامعه در قبال خطر آنها، نیازمند تلاشی جدی و گسترده است.

بورژوازی در دوره های بحران از همه سلاحهای ایدئولوژیک موجود در زرادخانه جهانی اش، بویژه دین، استفاده ماکزیمم میکند. بحرانی که همزمان در هر سه عرصه اقتصاد و سیاست و ایدئولوژی، گریبان بورژوازی جهانی را گرفته است، بخشهای مختلف آن را بسوی استفاده هرچه کاملتر و فراگیرتر از ابزار دین سوق داده است. سخنرانی چند ماه اوباما در دانشگاه قاهره و ظاهر شدن این قدیس نوظهور در نقش مبشر اتحاد مسیحیت و اسلام و یهودیت، جلوه ای از این نیاز بورژوازی به استفاده فراگیر جهانی از ابزار دین بود. اما بطور مشخص تر در کشور بحرانزده ایران، دامن زدن به "جنبش سبز" اسلامی توسط بخشهایی از بورژوازی ایران و جهان، نه فقط تلاش مشترک آنها برای استفاده از ابزار دین در این دوره بحرانی است، بلکه تلاشی برای نجات خود این ابزار زنگزده است که عمر موثر آن آشکارا به عمر رژیم جمهوری اسلامی گره خورده است.

از طرف دیگر پوپولیسم لمپنیستی فاشیستی احمدی نژاد هم که از پشتیبانی توپخانه ایدئولوژیک وتبلیغی کل رژیم و زرادخانه اقتصادی، سازمانی و نظامی، بویژه ستون فقرات آن یعنی سپاه پاسداران و اطلاعات و زندان برخوردار است، در جریان بحران اخیر با گرفتن انگشت اتهام "فساد" بسوی بخش دیگری از سرمایه داری ایران، در صدد برآمده که توجه طبقه کارگر و توده های محروم محکوم به زندگی در قعر زیر خط فقر را از مناسبات سرمایه داری و دولت مدافع آن منحرف کند، و کاسه کوزه بحران اقتصادی جاری را بر سر "دانه درشت"ها بشکند. نظیر همان انگشت اتهامی که دولتهای بخش پیشرفته تر سرمایه داری جهانی، در یکسال اخیر به سوی روسای بانکها نشانه رفته اند. فقر و فلاکت شنیعی که سرمایه داری متکی به استبداد اسلامی بر طبقه کارگر و توده های محروم تحمیل کرده است به گسترش چنین خرافات سخیفی در صفوف فقرزده و جهل زده و دین زده طبقه کارگر مجال میدهد. رژیم با اتکا به این جهنم تودرتوی سرمایه داری اسلامی است که می‌تواند بخشهایی از اقبال لمپنیزم پاتین جامعه را در قالب "بسیج" خریداری کند و آنها را مثل گرگهای گرسنه کف چران به جان هم طبقه ایپایشان و مردم آزادیخواه و معترض ببندارد. وجه

مشترک تجربه فاشیسم هیتلری با فاشیسم دینی مارک احمدی نژاد، هشداری جدی به کمونیستها و طبقه کارگر در ایران و جهان است.

بعلاوه پدیده عوامفریبی "چپ" پیچیده در نسخه احیاشده مائویستی، بعنوان پوشش "تنوریک" یک اپورتونیسم عریان جنجالی در حمایت از موسوی و جناح سبز، بخش دیگری از گردوخاک ایدئولوژیک این دوره است که توسط کمونیسم بورژوائی، در حاشیه تحولات چند ماه اخیر ایران جولان پیدا کرده است. این شیوه مرسوم مائویی با حرکت از تقابل جناح موسوی (در ردای اپوزیسیون!) در برابر جناح خامنه ای – احمدی نژاد – سپاه پاسداران (در ردای نمایندگان انحصاری "رژیم") بساط اسطربلاب تضاد عمده و غیر عمده را پهن می کند و به تفکیک و تطهیر موسوی می رسد؛ چرا؟! چون امروز تضاد عمده، تضاد "مردم" با "رژیم" است، که البته فقط خامنه ای و احمدی نژاد آن را نمایندگی می کنند! این بدترین نوع خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر است. چکیده این خاکپاشی اپورتونیستی این است که کمونیسم بورژوائی با تهییج و عوامفریبی خارج از وصفی، تلاش می کند تضاد "مردم" و "رژیم" را، به جای تضاد کار و سرمایه، به جای مبارزه طبقه کارگر علیه حاکمیت سرمایه داری

و دولت آن، تحویل مخاطبانش بدهد! تازه طرف این تضاد را از کلیت جمهوری اسلامی به یک جناح آن (خامنه ای – احمدی نژاد) کاهش داده است. در مقابل این خاکپاشی آشکارا پوپولیستی، امروز ما ناچاریم این بدیهیات را تکرار کنیم که ایران جامعه ای سرمایه داری است، پشت بحران اقتصادی آن تناقضات ذاتی مناسبات سرمایه داری است، دولتی که خامنه ای و احمدی نژاد و رفسنجانی و موسوی و غیره در راس آن هستند و سپاه پاسداران و اطلاعات و زندان و غیره ستون فقراتش را تشکیل میدهند، یک دولت سرمایه داری است ولو متکی به یک استبداد دینی معین. بنابراین تبیین هر تحول سیاسی در این جامعه بدون ارجاع به تقابل دائم کار و سرمایه، بدون ارجاع به مبارزه طبقاتی دائم طبقه کارگر علیه کل مناسبات سرمایه داری و طبقه سرمایه دار و دولت آن، یک تبیین صرفا بورژوائی است.

در قبال این مصافهای فکری سیاسی جدید است که سند اولویتها بر ضرورت آموزش و فعالیت روشنگرانه مارکسیستی ارتدکس مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت در مقابل باورهای موجود بورژوائی انگشت میگذارد و تاکید میکند که این آموزش باید اساسا طبقه کارگر و فعالین، رهبران و آژیتاتورهای کارگری را مد نظر داشته باشد.

پرتو: در سند مبارزه با جریان نئوتوده ای هم در محیط دانشجویی و هم در کل برجسته است. این جریان در جامعه ایران نفوذی ندارد، خوشنام نیست و نیرونی ندارد. چرا باید مبارزه با چنین تفکری جایی در سند اولویتها داشته باشد؟

فاتح شیخ: ضرورت مبارزه با جریان نئوتوده ای در این دوره به دو دلیل در اولویت ما قرار می گیرد:
اولا این جریان، دست به یک کمپین نفرت آور علیه یکی از دستاوردهای طبقه کارگر انقلابی در محیط دانشگاه زده است، درست در دوره ای که این دستاورد زیر وحشیانه ترین حمله و فشار دستگاه اطلاعاتی رژیم بود و جمع زیادی از عزیزترین مبارزان راه آزادی و برابری در زندان و زیر شکنجه بودند. ثانیا اگرچه جریان نئوتوده ای، با تعرض متقابل مدافعان این دستاورد طبقاتی، بر متن همان کمپین رسوای خود افشا شد، عقب رانده شد و به سکوت کشانده شد، اما در قالب یکی از خطوط موجود در کومه له به جنگ ایدئانی روانی اش علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ادامه داده است. هشدارهای ما به کومه له در این زمینه ادامه تلاش ما برای منزوی کردن این جریان بود.دفاع پیگیر و تا به آخر از دستاورد طبقه کارگر در محیط دانشگاه، امروز هنوز ایجاب میکند که مبارزه علیه جریان نئوتوده ای تا کنار زدن کامل مزاحمت ایدئانی این جریان ادامه یابد.

پرتو: چرا کردستان دروازه قدرت کمونیستها و حزب حکمتیست است در شرایطی که کردستان از مراکز صنعتی مهم جامعه ایران که مورد توجه حزب است نیست؟

فاتح شیخ: اینکه ما میگوئیم کردستان به دریچه قدرت برای کمونیسم در ایران بدل شده است، صرفا یک تبیین نظری ما نیست، واقعیتی است که حاصل عینی سیر سه دهه صف آرائی کمونیسم در برابر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم در کردستان است. ماحصل این تاریخ سی ساله حضور یک جنبش کمونیستی ریشه دار و اجتماعی در این منطقه است که هم در جریان مبارزه قاطع و انقلابی علیه جمهوری اسلامی توانسته است معادله ای متفاوت از سایر مناطق کشور، با حاکمیت

برقرار کند و هم در تقابل سیاسی با ناسیونالیسم کرد چنان معادله قدرت و نفوذی در جامعه کردستان ایجاد کرده که احزاب ناسیونالیست کرد در طول سی سال گذشته با وجود بهره برداری از مساله ملی و دامن زدن به شکاف ملی، هرگز نتوانسته اند یکه تاز میدان سیاست کردستان شوند. نه فقط این، بلکه کمونیسم در کردستان توانسته است دستدرازی جریانات ناسیونالیست کرد به عنوان نماینده سیاسی بورژوازی در کردستان، به حقوق و آزادیهای طبقه کارگر و مردم زحمتکش را بلوکه کند.

این دو سنت طبقاتی و مبارزاتی تاریخا دو نوع رابطه با قدرت سیاسی در سطح سراسری برقرار کرده اند: حضور نیرومند کمونیسم در کردستان به تقویت موقعیت سیاسی کمونیسم در سطح سراسری کمک کرده است. واقعیت این است أنطور که کمونیسم در تاریخ سی ساله بعد از انقلاب ۵۷ مخصوصا در نخستین دهه آن، به نیروی سیاسی و اجتماعی تغییر دهنده معادله قدرت در کردستان بدل شد، در سطح سراسری چنین مجالی پیدا نکرده است؛ ولی حضور کمونیسم در کردستان همیشه وزنه حضور آن در سیاست جامعه در مقیاس سراسری را سنگین تر کرده است. کمونیسم در کردستان در مقابل رژیم، توانست نوعی قدرت دوگانه و اعمال حاکمیت برقرار کند، مقابله نظامی سازمان دهد، رژیم حاکم را به مذاکره وادارد و ازجمله تا حد تبادل اسرای جنگ با زندانیان سیاسی از طیف چپ و کمونیست جلو برود. اینها دستاوردهای بزرگی برای کمونیسم در ایران است. اما رابطه ناسیونالیسم کرد با قدرت سیاسی سراسری متفاوت بوده و می توان گفت جهت معکوس داشته است: نقش احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد، اساسا کمک به گسترش نفوذ بورژوازی سراسری در کردستان بوده است، چه در هیات احزاب سیاسی سراسری طبقه سرمایه دار و چه بویژه در هیات رژیم حاکم یعنی بورژوازی متشکل در دولت. این موقعیت ناسیونالیسم کرد از یک طرف ناشی از اشتراک منافع طبقاتی اش با بورژوازی سراسری در استثمار و سرکوب طبقه کارگر و دشمنی با کمونیسم و از طرف دیگر ناشی از این است که بورژوازی در کردستان از نظر سیاسی در موقعیت درجه دو نسبت به بورژوازی سراسری قرار دارد و خود هم این موقعیت را پذیرفته است، به این دلیل سقف آسمان توقع سیاسی اش هم هرگز از "سهیم" شدن در قدرت سیاسی بلندتر نبوده است. جنبش کمونیسم در ماهیت خود سراسری است و نفوذ و قدرت کمونیسم در کردستان بخشی از نفوذ و قدرت کمونیسم در ایران است. این در حالی است که حریف سیاسی آن در کردستان کاراکتر محلی و منطقه ای دارد.

بخش مهم این بند از سند اولویتها در ارجاع به نقش کمونیسم در خود جامعه کردستان، و بطور مشخص نقش شخصیت های بانفوذ کمونیست متشکل در حزب، در ارتباط مقابلاشان با سازمان حزب و شبکه های مبارزاتی پیرامون حزب در کردستان است. حضور و فعالیت این شخصیتهای کمونیست می تواند به گسترش آتی شبکه های مبارزاتی طرفدار حزب در صفوف طبقه کارگر و بخش چپ و آزادیخواه جامعه کمک کند و در دل چنین شبکه های مبارزاتی، سازمان حزبی نیرومندی رشد کند و گسترش یابد. بنابراین تاکید بر اهمیت کار کمونیستی و حزبی در کردستان از هر دو زاویه سراسری و منطقه ای جزء اولویتهای این دوره پرتحول در حیات سیاسی و سازمانی حزب ما و طبقه کارگر است.

پرتو: در این سند از طرفی به خطر سناریوی سیاه اشاره شده است و از طرف دیگر به اهمیت

9

گارد آزادی در ابعاد سراسری. چه دلیلی برای جدی بودن سناریوی سیاه وجود دارد و رابط آن با گارد آزادی چه است؟

فاتح شیخ: خطر سناریو سیاه بنا به دلایل پایدارتی که در ده پانزده سال گذشته بر اساس تحلیل از موقعیت رژیم جمهوری اسلامی و ترکیب جناحهایش به آنها ارجاع داده ایم، از دوره ای دورتر یک خطر جدی برای مدنیت جامعه بوده و هیچوقت زمینه های واقعی آن کنار نرفته است. در دوره کنونی با تشدید رقابت جناحها و احتمال گسیخته شدن فابریک جامعه بر اثر برخوردهای خشنوتیار بیشتر مابینشان از یک طرف، و از طرف دیگر ناآمادگی فعلی طبقه کارگر و قطب چپ و آزادیخواه جامعه برای سازمان دادن یک سنگربندی محکم در دفاع از مدنیت جامعه، این خطر جدیتر شده و باید جدیتر گرفته شود. اهمیت پروژه گارد آزادی در این است که میتواند محمل اتحاد و ارگان اقتدار طبقه کارگر و توده محرومان جامعه باشد. اگر این پروژه در وهله اول در کردستان و در وهله بعد در سطح سراسری، با توجه به ویژگی هر کدام از این دو عرصه، به خوبی پیش برده شود، بعنوان ابزاری در دست حزب و طبقه کارگر در مقابله با خطر سناریو، می توان به آن متکی شد. این کار ما هنوز چنانکه لازم است پیشرفت نکرده است. در این دوره باید مشکلات عملی و سازمانی آن را و همچنین مشکلات ناشی از برداشتهای متفاوت در میان فعالین این عرصه را که اساسا حاصل تداوم عادات فکری و عملی فعالیتهای مشابه در گذشته است، رفع کنیم.

پرتو: آخرین سوالم در مورد تشکیلات خارج است که در این سند جایگاه آن به این عنوان که نقشی جدی در در ترسیم "سیمای سیاسی، طبقاتی و اجتماعی حزب" دارد، برجسته است. منظور چیست؟

فاتح شیخ: خارج کشور همیشه برای حزب ما یک عرصه مهم فعالیت و یک بخش برجسته از جبهه نبرد بوده است. این عرصه در دستگاه فکری ما هیچگاه پشت جبهه نبوده است. مخصوصا در این دوره که بخش اعظم اپوزیسیون خارج کشوری، به دنبالچه حمایتی و پشت جبهه ای "موج سبز" بدل شده، فعالیت ما در خارج کشور باز هم برجستگی و اهمیت بیشتری پیدا کرده است. امروز فعالیت ما در خارج کشور با مصافهای جدید روبروست و درنتیجه کاراکتر آن در مقایسه با گذشته قدری پیچیده تر و حساستر شده است. امروز علاوه بر گسترش ابعاد فعالیت عملی، دوز بیشتری از کار ترویجی و آگاهگرانه، بنا به ضرورت زمان، در دستور تشکیلات خارج کشورمان قرار گرفته است. تا همینجا حزب ما با سیاست درستی که در قبال انتخابات و سپس در قبال تحولات ناشی از آن در پیش گرفته، مبنای محکمی برای ادامه مقابله با کلیت جمهوری اسلامی بر اساس سیاست طبقه کارگر و تمایز طبقاتی آشتی ناپذیر آن با سیاست همه جناحهای بورژوازی پیریزی کرده است. بعد از چند ماه تجربه سیاسی، ایرانیان آزادیخواه مقیم خارج کشور با دقت بیشتر و چشم و گوش بازتری به استدلال سیاسی ما توجه میکنند. برای جوابگویی به مصافهای جدیدی که در این عرصه با آن روبرو هستیم، لازم دیده ایم که سهم بیشتری از انرژی رهبری حزب را به فعالیت خارج کشور اختصاص دهیم.

اجازه دهید در خاتمه این مصاحبه برای همه فعالین حزب در داخل و خارج کشور و برای همه خوانندگان نشریه پرتو شادی و تندرستی آرزو کنم.

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!

چرا گارد آزادی

گفتگو با مظفر محمدی

کمونیست: تشکیل گارد آزادی بعنوان نیروی مسلح حزب، بعنوان یکی از سیاست های حزب، از چه ضرورت سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی ناشی میشود.

مظفرمحمدی: ضرورت سازماندهي گارد آزادي از پاسخ به اين باور قديمي و علي العموم و هميشگي کمونيست ها که سرانجام بورژوازي را بايد با يك قيام مسلحانه ساقط کرد، در نيامده است. طبقه کارگر و حزب کمونيستي اش بورژوازي را نهايتاً جز با يك قيام مسلحانه نمي تواند بيندازد. گارد آزادي در همان حال ايجاد آمادگي براي اين عمل انقلابي هم هست. اما ضرورت فوري تر و امروز گارد جواب به شرايط عاجل تر و همين امروز است.

در دنياى سرمايه داري امروز، مبارزه طبقاتى و فعاليت کمونيستى با شرايط به شدت متفاوت از سابق روبرو است. دولتهاى بورژوايى از شمال امريکا تا چين و روسيه و اروپاي متحد ...، براي تجديد تقسيم دنيا پس از شکست نظم نوين امريکايي، با دخالتهای سياسى و نظامى و سازماندهى جنگهاى منطقه اى و دخالت در سرنوشت بشر در اقصى نقاط جهان دنياى نامتعارفى بوجود آورده است.

نتايج اين دخالت و سياست هاى سازماندهى شده بورژوازي بين المللى، علاوه بر تشديد فقر و گرسنگى براى ميلياردها کارگر و زحمتکش و مرگ و مير کودکان و گسترش اعتياد و خريد و فروش کودکان و دختران نوجوان و غيره، بوجود آوردن تراژدى انساني و کشتار جمعى در بخشهاى از جهان با ايجاد و دامن زدن تفرقه قومى، نژادى، مذهبي و عروج ناسيوناليسم، قوم پرستى، ترويسم اسلامي و ارتجاع مذهبي بوده است.

زمانى سازماندهي گارد آزادي به يکي از خطريرترين اقدامات ووظيفه عاجل حزب حکمتيست تبديل شد که خطر حمله امريکا و اسراييل و احتمال آشوب و جنگ و سناريوي سپاه و عراقيزه شدن ايران وجود داشت. بگذريم جرياناتي بودند که مي گفتند نه، انشاءالله چنين نمي شود و شايد امروز فکر کنند که تحليل آنها درست بوده است. اما در شرايط بحراني جامعه اين شانه بالاانداختن ها فقط بي مسووليتي در قبال طبقه کارگر و سرنوشت مردم است. از اينگونه مخاطرات در شرايط دنياي امروز و ميليتاريسم بورژوازي هميشه وجود دارد.

مسئله ديگر که امر سازماندهي اين راه حل انساني وانقلابي را ضروري ساخته است خود جمهوري اسلامي است. علاوه بر اينکه کل جوامع بشري امروز را ميليتاريسم عنان گسيخته، قدرت نظامي و اسلحه، جنگ وبمباران و ترور و آدمکشي ... تهديد مي کنند، جمهوري اسلامي از آغاز موجوديتش توسط دستجات مسلح اسلامي و گروه هاي متعدد باند سپاهي و سازمان هاي عريض و طويل نظامي (ارتش، پاسدار، بسيج، حزب الله، لشکر استشهاديون و شبکه زندان هاي مخوف ودادگاه هاي شرعي و ...) تهديد جدي و خطرناکي براي جامعه بوده است. اين ظرفيت مدام در حال اقدام بوده و اگر خطر فشار طبقه کارگر و مردم را بطور جدي احساس کند، با تمام توان و فقط با زور اسلحه و کشتار جمعي جواب خواهد داد. کارگران خاتون آباد فقط حقوق معوقه شان را خواستند که به گلوله بسته شدند. اين ميليتاريسم عنان گسيخته در

شرائط بحراني، چنان سناريوي سپاهي درست مي کند که نمونه عراق امروز در مقابلش بسيار کوچک خواهد بود. جمهوري اسلامي مثل رژيم شاه از بين نمي رود، رژيم شاه ارتش را داشت که با اولين تزلزل در صفوف آن حتي امکان کودتا و حفظ موقتي رژيمش را از دست داد. اما دستجات اسلامي و حزب الله و لشکراستشهاديون و غيره که به خود بمب مي بندند يك شبه از بين نمي روند...

ميخواهم بگويم که طبقه کارگر آگاه و حزب سياسي اش که استراتژي سرنگوني جمهوري اسلامي با يك انقلاب کارگري و کمونيستي را دارد نمي تواند از همين امروز بطورهمه جانبه براي همه اين مخاطرات خودش را آماده نکند. سازماندهي گارد آزادي يکي از اين اقدامات در کنار ايجاد تشکل هاي توده اي کارگري (مجمع عمومي، شورا، اتحاديه ...) وايجاد شبکه کميته هاي کمونيستي وحزبي و غيره است.

بنا بر اين گارد آزادي بخش مهمي از فعاليت براي تضعيف جمهوري اسلامي و تسهيل امر سرنگوني است. فعاليتي که قدرت گيري طبقه کارگر و حزيش را تسهيل مي کند و پيروزي نهايي را در مقابل همه بقاياي جمهوري اسلامي و دستجات قومي و مذهبي و فاشيستي ديگر تضمين مي کند.

اين ها مولفه هاي اصلي ايجاد گارد آزادي و ضرورت سازماندهي اين راه حل انساني اند.

کمونيست: تشکیل گارد آزادی آیا یک امر تاکتیکی است، یا نه. اگر نه، این سیاست کجای استراتژی حزب حکمتيست قرار ميگیرد؟

مظفر محمدی: استراتژی کمونيستى و از جمله استراتژى حزب حکمتيست سازماندهى انقلاب کارگرى و ايجاد جامعه اى سوسياليستى و آزاد و برابر است. تحقق اين استراتژى راه هموارى ندارد. الگوهاى مبارزه کمونيستى و طبقاتى در جوامع طبقاتى و سرمايه دارى و تجارب اين مبارزات بسيار ارزنده اند. اما براى انقلاب کارگرى و کمونيستى در ايران نسخه و الگويى از پيشى وجود ندارد.

قبلاً گفتم، اين دوره از تاريخ مبارزه طبقات و موقعيت بورژوازي و طبقه کارگر با گذشته به شدت متفاوت است. از جمله در ايران دشمنان متعددى از درون و بيرون، طبقه کارگر را احاطه کرده است. از طرفى تهديدات بورژوازي بين المللى و جنگ افروزي هايشان را بايد خنثى کرد. از طرف ديگر بايد جلو عروج و ميداندارى ناسيوناليسم، قوم پرستى و ارتجاع رنگارنگ را گرفت. و همزمان بايد تلاش کرد تا توهمات توده هاى مردم از جنبشهاى بورژوايى و جناح هايش را زدود... همه اين کارها را بايد کرد تا بتوان شرايطى فراهم کرد که طبقه کارکر و مردم آزاديخواه با ايجاد صفى مستقل از دخالتهای بورژوازي بين المللى و جنبشهاى ارتجاعى از جمله همين جنبش سبز، دولت بورژوازي درايران- جمهورى اسلامى- را سرنگون کنند.

در اين رابطه و در نتيجه، گارد آزادی یک راه حل تاکتيکى براى انجام يک فعاليت و ماموريت دوره اى يا يک اکسيون و مانورنظامى نيست. گارد آزادی سازماندهى بخشى از نيرو و توان توده هاى مردم و بخصوص جوانان براى دفاع از خود در مقابل ارتجاع و استبداد و کمک به تغيير توازن قوا به نفع طبقه کارگر و زنان و جوانان عليه آپارتايد جنسى، فرهنگ مردسالار و عليه ارتجاع مذهبي و دخالت در زندگى مردم و براى خلاصى فرهنگى جوانان و ايجاد فضاى به نفع انسانيت و تمدن و حرمت انسان هاى جامعه است. توده هاى کارگر وزحمتکش و زنان و مردان برابرى طلب و جوانان آزاديخواه که تشنه آزادی و بازيفتن حرمت انساني شان

هستند، تا کنون با چنگ و دندان در مقابل استبداد و اختناق دولتى و ارتجاع مذهبي و قومى از آزادی و حرمت انساني خود دفاع کرده اند. اين تلاش را بايد سازمان داد. گارد آزادی یک راه دفاع قدرتمند و سازمانيافته مردم است.

بورژوازي ايران و دولت اسلامى اش تا دندان مسلح است. علاوه بر ارتش و سپاه و بسيج، ده ها سازمان نظامى و شبه نظامى و پليسى و تروريستى و صدها شعبه از نيروهاى سپاه علنى و مخفي براى کنترل مردم ودخالت روزمره در زندگيشان را ايجاد کرده است. علاوه بر اين ها، سازمان ها و احزاب ارتجاعى قومى و مذهبي علنى و مخفى از کردستان تا بلوچستان و اهواز و آذربايجان براى دخالت در سرنوشت مردم در اوضاع وا حوال بحرانى سازمان يافته اند و توسط دولتهاى بورژوايى با مديا و پول و اسلحه تجهيز شده اند. نغمه شوم فدراليسم قومى و شقه شقه کردن ايران به مليت هاى متخاصم از گوشه و کنار اين مملکت بلند است. بگزریم که فرهنگ ارتجاعى و مردسالار و ضد زن و ضد جوان و ضد تمدن و مدرنيته مدام در جامعه تغديه و باز توليد ميشوند. کيست نداند که کشتن زن و دختر خانواده در فرهنگ ارتجاعى جامعه و در قانون جمهورى اسلامى جرم نيست!

هدف گارد آزادی و وظيفه اش اين است که نگذارد توده هاى مردم در مقابل اين همه زورگويى و قلدرى و هتک مداوم حرمت انساني شان بى دفاع بمانند.

اين توان دفاع از خود بالقوه و در عمل در بخش وسيعى از مردم ازاديخواه و بويژه در ميان جوانان وجود دارد. اين قدرت را بايد سازمان داد. از همين حالا و از همين امروز بايد سازمان داد. گارد آزادی قدرت سازمانيافته اين مردم براى دفاع از خود چه در شرايط کنونى و در مقابل دشمنان طبقه کارگر و زنان و جوانان و چه در شرايط تعرض نهايى براى يکسره کردن کار رژيم اسلامى توسط يک انقلاب توده اى کارگرى و چه دفاع از پيروزي طبقه کارگر در مقابل دشمنان رنگارنگ از بقاياى جمهورى اسلامى تا گروه هاى ضد کارگر و ضد کمونيست و هر گونه تهاجم از بيرون ودرون به اين پيروزي است. گارد آزادی نیروی سازمانيافته و توده اى مردم و بويژه جوانان براى دفاع از خود در همه اين شرايط و اوضاع و احوال است. به اين معنا گارد آزادی یک ابزار مهم طبقه کارگر و کمونيسم براى تحقق استراتژى کمونيستى و استراتژى حزب حکمتيست است.

کمونيست: آیا گارد آزادی سياستى تنها مربوط به کردستان است يا مربوط به سراسر ايران. اگر سياستى سراسرى است، شکل کار و فعاليت آن در ساير نقاط ايران با کردستان چه تفاوتى دارد؟

مظفر محمدی: گارد آزادی راه حلى براى معضلات محلى و موقتى و يا اين و آن گوشه جامعه نيست. اعلام يك اکسيون نظامي درجايي نيست. گارد آزادي راه حلى انساني براى کل جامعه و براى قدرتمند کردن مردم در مقابل کل بورژوازي حاکم و ارتجاع قومى و مذهبي درون و بيرون اين حاکميت است. در بحران هاى اجتماعى اين دوره تاريخ ايران گاهﺎ فاصله و تفاوت پوزيسيون و اپوزيسيون قابل مشاهده نيست و به سرعت جايشان را عوض مى کنند و يا با هم کنار مي ايند. طبقه کارگر و کمونيسم امروز با چنين پديده پيچيده اى از شرايط و اوضاع و احوال روبرو است.

اگر قرار است طبقه کارگر در مقابل بورژوازي و ارتجاع چه در حاکميت و چه در اپوزيسيون سدى ببندد و صفى ايجاد کند، اين يک صف محلى و يا بر اساس جغرافياى معينى نيست. گارد آزادی راه حلى سراسرى در مقابل وضع



موجود در ايران است. گارد آزادی ميتواند وبايد همزمان در سراسر ايران تشکيل گردد. شبکه هاى جوانان مبارز و ميليتانت در همه شهرها و محلات و در مدارس و دانشگاه ها وجود دارند. اين توده وسيع جوان به ابزارهاى موثر مبارزه نياز دارند. تلاش براي تغيير و بهبودي در زندگي، از طريق روابط طبيعيى بين جوانان و بخشا خودبخودي سازمان مي يابد. از جمله گروه هاى کوهنوردى و ورزش و تفريح، جمع هاىي حول هنر و موزيک و ادبيات و غيره. و يا در تجربه سالهاى اخير، نهادهاى متعدد حول مطالبات صنفى و رفاهى و ازاديخواهانه مردم و جوانان تحت نام ان جى اوها، وبلاگ نويسان، نشريات فرهنگى و سياسى و غيره بوجود آمده اند. تصورش را بکنيد که تنها در شبکه ارتباطات اينترنتى از جمله در فيس بوک تعداد جوانانى که با هم در ارتباط هستند و بعضاً به دوستان همدیگر تبديل شده اند چند ده هزار نفرند. از جنبه تفريحي مساله که بگذريم، بخش عمده مشغله ها و مسايل فيمابين اين شبکه هاى جوانان، مسايل اجتماعى و سياسى و فرهنگى و آگاه کردن همدیگر از اخبار مهم و پيشرفتهاى بشر امروز است. گاهﺎ جوانان در همين روابط مجازى هم به خواستها و احساس و پيوندهاى مشترکى مي رسند. اما اين ابزارها صرفنظر از اهميتشان، ابزارهاى يک مبارزه سازمانيافته آگاهانه و پايدار براى حصول دستاوردهاى معينى نيستند. گاهﺎ گذرا و مقطعى اند. سرنوشت ان جى اوها هم با وجود جديت معين و محتواى سياسى فعاليت آن ها يک نمونه است که به نظر مى رسد عمرشان به سر رسيده و امروز کسى در ان جى او احساس قدرت نمى کند.

گارد آزادی یک ابزار جدی و موثر مبارزه مردم و جوانان است که اهداف انسانی هم فوری و هم استراتژیکی را مد نظر دارد. تصور و يا توقع اين است که بخشى از همين جوانان بطور طبيعي و حتي بدون اينکه از همان آغاز لزومى به ارتباط با حزب حکمتيست داشته باشند به ايجاد چنين شبکه هاى ارتباط با هم – حضورى و نه مجازى- دست بزنند. هزاران جوان در هر شهرى در گروه هاى داوطلبانه و به نام گارد آزادی سازمان يافته و عرصه را به ارتجاع محلى تنگ کرده و ميدان را بر دخالت و فشار پليسى رژيم محدود و تنگ کنند. جوانانى که در مدارس با هم هم کلاسى اند، در محله با همند، درفعاليتهاى ورزشي و هنرى و فرهنگى و تفريحي با همند. جواناني که درهمين روابط طبيعي انساني توافق مي کنند که شبکه هاى گارد آزادی را سازمان دهند. شبکه اى که با اسم و رسم سازمان دهندگانش علناً به جامعه و مردم اعلام نمي شوند، اما عقايد آزاديخواهانه و برابري طلبانه، ارتباطات انساني و مدرن و متمدن و رفتارشان با مردم، عمل انقلابي و دفاعشان از آزادی و حرمت انسانهاي دوروبرشان در محل هاي کار و زندگي، نشان مى دهد که اين تيپپ و نوع و جمع و شبکه انساني از جنس ديگر اند. اين ها گارد آزادي اند و همه جا هستند. اين ها دوستان مردم در خانواده ها و در محلات و کارخانه و دانشگاه اند. اينها خود مردم اند.

ایجاد گارد آزادی به این معنا به همان اندازه که در تهران و آبادان و کرمانشاه و در دانشگاه شیراز و محلات تبریز و اصفهان و ارومیه ممکن و مطلوب است که در سئندج و دانشگاه ازاد و محلات مهاباد و شهر و روستاهای مریوان و کامیاران و غیره...

در اینجا لازم به توضیح است که وقتی از گارد آزادی نام برده می‌شود، بطور عادی و عرفا، فوری نام و پای اسلحه به میان می‌آید. گویا حزب حکمتیست کفش و کلاه کرده و از غرب تا شرق و شمال وجنوب ایران کرور کرور اسلحه در میان جوانان توزیع می‌کند و در نتیجه در تدارک یک جنگ نظامی اراده گرایانه با دشمنان مردم است. این عادت و سنت را نمی‌توان به سادگی از اذهان جامعه پاک کرد. بخصوص کینه و نفرت مردم از جمهوری اسلامی چنان گسترده و شدید است، اکثرا ارزو می‌کنند و یا فکر می‌کنند این رژیم را تنها با زور اسلحه می‌توان پایین کشید. در نتیجه وقتی از گارد آزادی با چنین اهداف و وظایفی بخصوص در شرایط کنونی حرف زده می‌شود که الزاما و بدوا مسلح نیست، ممکن است از اهمیت و جذابیت این راه حل و قدرت مردم بکاهد.

اما قدرت گارد آزادی، جذابیت و مطلوبیت آن و ضرورت آن در حال حاضر نه از اسلحه اش بلکه در وهله اول در بهم پیوستگی شبکه های مردم و جوانان حول این راه حل، در شیوه های مبارزه آن، در میلیتانیسم این شیوه مبارزه و اهدافی است که نهایتا باید به ابزار قدرت مسلح توده‌ای در مقابل زورگویان حاکم و ارتجاع اپوزیسیون، بینجامد.

اما اینکه گارد آزادی فورا با اسلحه تداعی می‌شود نیز، یک واقعیت را در خود دارد و آن این است که امروز بخشی از گارد آزادی تا آنجا که ممکن است و ملزوماتش فراهم شده است، از جمله در کردستان، مسلح است. بنا براین گارد آزادی

بخشا و از همین حالا اسلحه اش را دارد. می‌گویم **بخشا**، چرا که این بخش از ضرورت کنونی آن و از امکانات و ملزومات و شرایطی که ابراز وجود مسلحانه را ضروری کرده است در آمده است. ضرورت و امکان پذیری که امروز در کردستان وجود دارد اما در خارج از کردستان و در ابعاد سراسری در تهران و جنوب و شمال و شرق موجود نیست.

بنا بر این برای همه کسانی که راه حل گارد آزادی را درست می‌دانند و از ایجاد آن احساس قدرت می‌کنند و نیاز به آن را احساس می‌کنند از همین حالا باید جواب این سوال را که مساله اسلحه چه می‌شود را داشته باشند. گارد آزادی بخشا و در جایی که امکان‌پذیر و ضروری است و ملزوماتش فراهم است مسلح می‌شود. و این از دو سه سال پیش در کردستان شروع شده است. گارد آزادی بخش علنی و بخش مخفی اش در کردستان سازمان یافته و تجاربی را هم پشت سر نهاده است.

این ضرورت و امکان‌پذیری که گفتم در کردستان وجود دارد، ناشی از تفاوت و ویژگی های این منطقه است. در کردستان ایران به دلایل تاریخی و تجارب مبارزه مسلحانه، حضور احزاب و جریانات مسلح چپ و راست و نفوذی که کمونیسم و از جمله حزب حکمتیست در این منطقه از ایران دارد، شرایطی فراهم آمده است که سازماندهی بخش مسلح گارد آزادی را ممکن و ضروری کرده است. می‌گویم ضروری، چرا که در کردستان علاوه بر نهادهای سرکوب رژیم، احزاب و جریانات قومی و مذهبی و تروریستی مسلح اند و به فعالیت و زورگویی مسلحانه در میان مردم مشغولند و هر کدام برای قدرت‌گیری چه ازطریق سازش با جمهوری اسلامی و یا جناحی از آن و چه از طریق نقشه برای ایجاد کردستان فدرال در کمین نشسته‌اند...

در چنین شرایطی هیچ حزب و جریان سیاسی و تشکل توده‌ای کارگران و مردم شناس قدرت‌گیری را ندارد مگر اینکه از همین حالا از پتانسیل نظامی معینی برخوردار بوده و از همین حالا تدارک مسلح شدن و سازماندهی در گارد آزادی و آمادگی برای دفاع از خود و دفاع از آزادی و برابری را کسب کرده باشند. گارد آزادی این شناس کارگران و مردم است که هم در مقابل زورگویی و پایمال شدن آزادی و حرمت انسان‌های جامعه از طرف نهادهای سرکوبگر جمهوری اسلامی صفی محکم تشکیل دهند و هم در مقابل توطئه و تفرقه اندازی‌های قوم پرستان و گروه‌های مذهبی شیعه و سنی و سلفی و غیره سدی ببندند.

کمونیست: برخی ادعا میکنند که گارد آزادی در کردستان در ادامه سنت قدیمی پیشمرگ و نیروی مسلح احزاب سیاسی در کردستان است. آیا در این ادعا حقیقتی وجود دارد؟ از نظر سیاسی و سبک کاری تفاوت گارد آزادی با نیروی سنتی پیشمرگ مسلح چیست؟

مظفر محمدی: خیر. در این ادعا حقیقتی وجود ندارد. اولاً اجازه بدهید که در اینجا یاد آور شوم که اساساً منظور این ادعا و توجهش تنها به گارد آزادی بخش مسلح است نه کلاً راه حل گارد آزادی به عنوان ابزار اتحاد و قدرت دفاع از خودم مردم و جوانان در مقابل دشمنانشان. این مدعیان یا فلسفه وجودی گارد آزادی را نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند بفهمند که گارد آزادی میتواند نیروی وسیعی از مردم و جوانان را در برگیرد که الزاماً و از همان آغاز مسلح نیستند و قدرت شان بدوا در داشتن اسلحه شان نیست.

اما تا آنجا که به کردستان و بخش مسلح گارد بر می‌گردد، در اینجا هم اگر آن ادعا درست بود ما میبایست اکنون در نقطه‌ای از کردستان عراق اردوگاه نظامی گارد آزادی تأسیس می‌کردیم و یا در کوه‌های قندیل به دنبال سوراخ سمیه‌ها و سرپناه‌هایی برای گارد می‌گشتیم. گارد آزادی نه در شکل و نه در محتوا هیچ شباهتی با نیروی سنتی پیشمرگ ندارد. گارد آزادی از انسان‌هایی که از محل کار و زندگی شان کنده شده و در نقطه‌ای به نام اردوگاه‌ها و نقاط کوهستانی جدا از مردم به امید روزی که مجالی برای خودنمایی پیدا کنند اسلحه‌هایشان را روغن کاری می‌کنند، تشکیل نمی‌شود.

به لحاظ اهداف و وظایف هم، گارد آزادی متشکل از کارگران و جوانانی است که به‌طور طبیعی در جامعه مشغول کار و زندگی‌اند. به این اعتبار گارد آزادی ناجی مردم در بیرون از محیط طبیعی کار و زندگیشان نیست. قهرمانانی نیستند که فردا از کوه‌های کردستان سرازیر می‌شوند و مردم را نجات می‌دهند. گارد آزادی خود مردم است. مردم متشکل در گارد آزادی خود ناجی خود‌اند.

کمونیست: آیا گارد آزادی شباهتی به نیروی چریکی سازمانهای چپی دارد؟ اگر نه تفاوت‌ها کجا است؟

مظفر محمدی: نه، چنین شباهتی هم وجود ندارد. گارد آزادی بنا به تعریف و وظایف و اهدافی که در اسناد آن آمده است و بخشا در بالا گفتم گروه‌های مسلح چریک و متشکل از ادم‌های مخفی و با اسم و رسم مستعار و در خانه‌های تیمی و چریکی نیستند. چریک همیشه در کمین است تا از مخفی‌گاه در آمده و کسی و یا نقطه‌ای را بزند. به این معنا مشغله و کار همیشگی اش نوعی جنگ و گریز است. اما محل جنگ و جدال گارد آزادی همان محل‌های کار و زندگی و توسط ادم‌های شناخته‌شده و محبوب وخوشنام و دوست و دلسوز مردم است. کسانی که همیشه در دسترس مردم‌اند و در مبارزاتشان در پیشاپیش قرار می‌گیرند. گارد آزادی دریچه‌ای از قدرت

مردم را از همین حالا به رویشان می‌گشاید. مردم متشکل در گارد آزادی و با وظایف و اهدافی که دارند منتظر هیچ ناجی‌ای نیستند. چریک‌ها می‌خواستند نقش قهرمانان و ناجیان مردم را بازی‌کنند. به این معنا گارد آزادی ضد انتظار و ضد توهم و خرافات است. مردم متشکل در گارد آزادی منتظر ناجی‌ای چون دولت‌بوش نیستند، به جناحی از رژیم که گویا بهبودی در زندگیشان بوجود می‌آورد متوهم نیستند و خرافات قهرمان، شاه، خدا و هر ناجی دیگر را کنار می‌نهند.

کمونیست: منتقدین حزب حکمتیست، این حزب را متهم میکنند که بدون در نظر گرفتن توازن قوا، مسئله تشکیل گارد آزادی را مطرح کرده است، بنوعی آن را زودرس، ولونتاریستی و ماجراجویانه میدانند. پاسخ تان به این دست از منتقدین سیاست گارد آزادی چیست؟

مظفر محمدی: این انتقاد یا به قول شما اتهام، اساساً از جناح چپ و در میان جریانات و احزایی است که خود را چپ می‌دانند. چپی که جنبش‌های استغاثه و دعای‌کمیل و روز قدس و راه‌امید سبز او را به وجد می‌آورد، طبیعی است گارد آزادی را ماجراجویی بنامد. این‌ها ظاهراً از سردلسوزی به کارگر وزحمتکش هم این‌را می‌گویند. که بگذارید مردم کارشان را بکنند، خودشان بلندند، شلوغ نکنید، الان زود است، توازن قوا را رعایت کن و از این قبیل حرف‌های به‌ظاهر "معتبر" و شیرین! این‌ها خود قدرت را دوست دارند اما قدرت باید خودش بیاید و یا دیگران شرایطش را فراهم کنند...

با این استدلال گارد آزادی هم، امری است که باید به دوره قیام و انقلاب که بالاخره مردم خودبخود مسلح می‌شوند محول کرد. یا اساساً هیچوقت نیازی به این کار نیست چون مردم انقلاب می‌کنند و این انقلاب انقلاب مخملی و سبز و از این قبیل است و نیازی به قیام مسلحانه نیست، همه چیز از بالاحل و فصل میشود و همه چیز به خوبی وخوشی تمام میشود و رهبران اینگونه تحولات هم به حکومت می‌رسند در نتیجه نیازی به آماده شدن طبقه کارگر و حزبش برای انقلاب کمونیستی و کارگری و به گارد آزادی و قیام مسلحانه هم نیست. از الان لازم نیست کاری و اقدامی در دستور قرار بگیرد.

زودرس، ولونتاریستی و ماجراجویانه دانستن این راه حل، فلسفه و تئوری چپ‌های منتظر اتفاقات خارج از اراده مردم است. هدف گارد آزادی در حال حاضر سازماندهی جنگ و مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی نیست تا زودرس ویا ماجراجویانه نامیده شود. هدف، سازماندهی اراده و اختیار مردم وجوانان برای دخالت در سرنوشت همین امروز و دفاع از آزادی و حرمت انسانی‌شان است. گفتم این حرکت انسانی بدوا از اسلحه شروع نمی‌شود، هرچا هم گارد آزادی مسلح است مانند کردستان، تلاش خواهد کرد به سرکوبگران مبارزات مردم و به ارتجاع بفهماند که به آسانی نمی‌توانند بهر کاری دست بزنند. تلاش می‌کند بفهماند که دست اندازی به آزادی و حقوق مردم، زن آزاری و پایمال کردن حرمت انسان‌ها، تعرض به کارگر و به زن و به جوان تاوان دارد. می‌خواهد بگوید و عملاً نشان دهد که دست درازی به حقوق انسان، زن و جوان عواقب دارد. می‌خواهد بگوید و بفهماند که برپایی مراسم سنگسار، اعدام در ملا عام و کشتن زن به بهانه ناموس پرستی قابل قبول نیست و گارد آزادی جلو آن را می‌گیرد و مسببین را تنبیه خواهد کرد. بخش مسلح علنی و مخفی گارد آزادی در کردستان امروز میتواند این کارها را بکند.

کمونیست: تشکیل گارد آزادی کجای سیاست

حزب در کسب قدرت سیاسی قرار میگیرد؟

مظفر محمدی: گارد آزادی جزیی از نقشه حزب برای کسب قدرت سیاسی و بویژه دفاع از هر اندازه پیشروی و پیروزی در مقابل قلدری نظامی و زورگویی بورژوازی و ارتجاع تا دندان مسلح است. در دنیای نامتعارف امروز و بویژه در جمهوری اسلامی ایران و در شرایطی که بخشی از احزاب و جریانات بورژوایی قومی و مذهبی در اپوزیسیون نیز مسلح‌اند، حزب بدون پتانسیل نظامی و ابراز وجود مسلحانه در کردستان و بدون سازماندهی گارد آزادی در ابعاد اجتماعی و توده‌ای و سراسری به جایی نمی‌رسد. چنین حزب وجریان بی‌دندانی، در حال حاضر قادر نیست به جامعه و مردم اعتماد بنفس و قدرت واراده دخالت‌گرانه بدهد و هم درمقابل رژیم سرکوبگر و تا دندان مسلح و ارتجاع محلی خلع سلاح است.

تصور کنید که در جریان سناریوی سیاهی که در عراق بوجود آورده‌اند در حالی که جریانات قومی ومذهبی و عشیره‌ای هر کدام با زور اسلحه مناطق معین را برای خود قرق کرده‌اند و برجان و مال و سرنوشت مردم حاکم گشته‌اند و حتی برای این توحش از نمایندگان خود دولت هم تشکیل داده‌اند، از کمونیست‌ها و طبقه کارگر توقع وانتظار کار روتین تبلیغ وترویج و سازماندهی کمونیستی وتشکل وتجمع توده‌ای را داشتن، چقدر ساده لوحانه است! کمونیسم وکارگر و مردم آزادیخواه غیر مسلح در این جامعه قربانی دست و پا بسته‌ای بیش نیست.

در دوره اخیر تحولات منطقه وایران خطر حمله نظامی امریکا واسرائیل، این سرنوشت را برای مردم ایران تصویر می‌کرد. در چنین شرایطی گارد آزادی راه حلی انسانی و انقلابی برای مقابله با سناریوی سیاه در ایران بوده و خواهد بود.

اگر نیرویی می‌خواهد جمهوری اسلامی را ببندازد ونقشه سرنگونی این رژیم را کشیده است ، گارد آزادی يك ابزار مهم در تحقق این امر و برای کم درد و کم درد سر کردن این کار و حافظ هر گام پیشروی به جلواست. حزب حکمتیست خواهان سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی توسط طبقه کارگر آگاه و سازمانیافته در تشکلهای توده‌ای و حزبی اش است. حزب حکمتیست همچنین سازماندهی نیروی میلیونی زنان را که علیه یکی از ارکان های سیاسی جمهوری اسلامی یعنی آپارتاید جنسی و حجاب اجباری همواره در میدان بوده‌اند، امر خود قرار داده است. همچنین میلیونها جوان خواهان خلاصی فرهنگی و رهایی از تحقیر وبی حرمتی که چشم انداز يك زندگی مرفه وشاد برایشان مبهم وتاریك شده است، نیروی طبقه کارگر و کمونیسم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. سازمانیابی جوانان بویژه در گارد آزادی يك نقطه اتکا و قدرت کمونیسم وحزب حکمتیست است.

کمونیست: شما در پاسخ هایتان به نوعی از گارد آزادی که مسلح نیست، یا فعلاً امکان تسلیح ندارد، اشاره کرده اید و بخصوص در مورد سایر نقاط ایران که شرایط کردستان را ندارند، گارد آزادی غیر مسلح را مطرح کرده اید. تفاوت "گاردآزادی غیر مسلح" با کمیته های کمونیستی چیست؟

مظفر محمدی: اجازه بدهید اول بگویم که گارد آزادی را اساساً نباید با مسلح و غیر مسلح تعریف کرد. گارد آزادی نهایتاً در همه جا مسلح میشود. قبلاً هم گفتم که ما از الان کفش و کلاه نکرده ایم تا در میان جوانان ومردم اسلحه پخش کنیم و سازمانهای نظامی تشکیل دهیم. گارد آزادی قبل از اینکه پای اسلحه به میان بیاید شبکه‌های جوانان میلیتانت و مبارز است. یکی از اشکال سازمانیابی جوانان و مردم بویژه درمحلات شهرها است. اگر این تأمین بشود، آن وقت به تدریج ، با توجه به اوضاع سیاسی مسلح هم می

شوند و واحد های گارد آزادی خود تلاش می کنند که اسلحه لازم برای تسلیح خود را تامین نمایند. اما ضرورت وجود گارد آزادی چه با اسلحه و چه بدون آن اساسا ایجاد فضایی بویژه در محله است که درآن آزادی و امنیت وحرمت انسان و حرمت زن و کودک در مقابل ارتجاع و نیروهای رژیم که به آزادی و حرمت مردم دست درازی می کنند، دست بالا را دارد. این تفاوت را باید مردم در جایی که جوانان در گارد آزادی سازمان یافته اند، احساس کنند. اینجا دیگر کسی نمی پرسد که این جوانان مسلح اند یا نه و یا چند نفرشان مسلح است و یا چه سلاحی را حمل می کنند. مساله این است که حضور گارد آزادی مترادف باشد با نفس کشیدن ازادتر مردم، احساس امنیت بیشتر، به سوراخ رفتن ارتجاع محله و محتاط و دست به عصا شدن رژیم در تجاوز به حقوق انسانی مردم...

در مورد تفاوت با کمیته های کمونیستی، این ها اساسا دو نوع سازمان و دونوع کار و فعالیت اند. کمیته کمونیستی از کارگران و کمونیست هایی تشکیل میشود که در واقع کادرهای حزب اند. شخصیتهایی هستند که در عرصه یا عرصه های مختلف کار اجتماعی درگیر هستند. بر مواضع و سیاستهای حزب کاملا سوارند و در محل کار و زندگی شخصیتهای اجتماعی و محبوبی اند که مورد مراجعه مردم اند.. اینها رهبران اجتماعی مردم اند. آدمهای شناخته شده و محبوب و الگو در محل کار و زندگی و در محله و درمیان کارگران و جوانان و زنان هستند. اینها شبکه های رهبران اجتماعی هستند. اعضای کمیته های کمونیستی رهبران و سازمان دهندگان مبارزه واعتراض طبقه کارگر و مردم اند. شاخص کار کمیته های کمونیستی متحد کردن طبقه کارگر، سازماندهی طبقه در تشکل های توده ای و حزبی و سازماندهی و رهبری مبارزه حول سیاستهای کارگری و کمونیستی است. کمیته جایی رهبران و سازماندهندگان توده ای است.

اما اعضای گارد آزادی الزاما از این خصوصیت برخوردار نیستند و حتی عضویشان در حزب داوطلبانه است. وظیفه عضو گارد آزادی رهبری و سازماندهی به ان معنا که کمیته های کمونیستی اساسا برای آن ساخته می شوند نیست. منظورم این نیست که در میان اعضای گارد شخصیتهای محبوب وکمونیست هایی که به درد و مسایل کارگر و جامعه فکر می کنند، وجود ندارد. برعکس اعضای گارد هم جوانان مبارز و انساندوست و آزادیخواهی هستند که تشنه آزادی و رفاه و خوشبختی اند برای خود و برای همه.

۱۳ آبان، رژه سرداران

هر دو جناح تلاش کردند از این مناسبت برای زورآزمایی و به رخ کشیدن قدرت و نیروی خود، استفاده کنند. ۱۳ آبان امسال میدان نبرد دو جناح بود.

جناح حاکم جدا از تدابیر شدید امنیتی و بسیج خیل مزدوران خود برای کنترل اوضاع و ممانعت از فرارفتن تحرکات ۱۳ آبان از چهارچوب قانونی نظام، سرداران خود را به میدان فرستاد تا توده مردمی که به خیابانها آمده بودند را، به دفاع از حکومت جلب کند و قدرقدرتی نظام را به همه گوشزد کند. جناح مقابل نیز کروی و تعداد دیگری را به صحنه آورد تا میدان را به حریف خود تنگ کند مردم منتظر از جمهوری اسلامی را در خدمت اهداف جناح سبز جمع کند.

در این میان بسیاری از مردم نقش سربازان جنگی را داشتند که اهداف، شکست و پیروزی جنگ به آنان مربوط نبود. جنگ میان دوجناح از سرمایه داران بود و مردم انقلابی که در هر طرف این ماجرا درگیر شدند خارج از نیت خیر و شر خود، پشت این رهبران به صف شده

اما چه به لحاظ شکل سازمانی، ترکیب افراد و وظایفی که به عنوان گارد برعهده دارند، یک سازمان کاملا جدا و با وظایف معین خود هستند. همانطوری که گفتیم: "در محدوده فعالیت گارد آزادی باید فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای مردم آزادتر و برای همکاران رژیم و جریانات باند سپاهی محدود تر شود. تنگ کردن فضا بر عوامل جمهوری اسلامی و اعمال فشار بر آنها و در صورت لزوم فراری دادن آنها در هر محل، تلاش برای ایجاد یک فضای آزاد و باز سیاسی و فرهنگی، مبارزه با میلیتاریزه کردن فضای جامعه و نهایتا ایجاد امکانات کنترل محله توسط گارد آزادی، قطب نمای اصلی تعیین وظایف واحد های گارد آزادی است." نام گارد، سازمان گارد و وظایف و اهداف انسانیش با یا بدون اسلحه این را می تواند تامین کند.

خلاصه کنم ، "واحدهای گارد آزادی اساسا در شبکه های مرتبط به کمیته کمونیستی، و بویژه در میان جوانان، گسترش مییابند. گارد آزادی هسته تسلیح عمومی مردم به گرد حزب و تشکیل میلیس توده ای است و یکی از اشکال اصلی سازمان یابی جوانان و مردم بخصوص در محلات و شهر ها است."

کمونیست: برخی از منتقدین حزب میگویند که نامیدن و اطلاق "گارد آزادی" به هر تشکل و جمع و فردی خارج از کردستان، در شرایط امروز و با توجه به توازن قوا بین رژیم و مردم در سایر نقاط ایران، آن فعالیت را آسیب پذیر، خطرناک" و از نظر امنیتی شکننده میکند. پاسخ تان به این منتقدین چی است؟

مظفر محمدی: کسی این حرف را می زند تصورش از گارد آزادی هسته ها و گروه های گشت چریکی یا گروه های تروریستی است. امروزه در ایران ده ها گروه قومی و مذهبی مسلح و تروریست از کردستان تا خوزستان و بلوچستان سازمان یافته اند که اکثریت آنها دست ساز خود جمهوری اسلامی است. گارد آزادی نه خانه تیمی درست می کند، نه ترور می کند و نه درحال حاضر عملیات نظامی در دستور دارد. هر ۱۰- ۲۰ جوانی درمحله می توانند عرصه را بر ارتجاع و هر نوع زورگویی و تحمیل سنت های ارتجاعی تنگ کنند. همین ها اعضای گارد آزادی اند. برای مثال اگر همین اعضای گارد آزادی بتوانند مردم تماشاجی را علیه یک مراسم شنیع اعدام در ملا عام، در هر شهری از ایران، بشورانند و یا در کردستان که گارد آزادی بخشا

بودند. در دل جنگ جناحها، تلاش هر دو طرف برای تحمیق بیشتر مردم و جمع کردن نیروی وسیعتر و همزمان به رخ کشیدن قدرت خود به مردم عیان بود. هشدارهای هر دو جناح و تعیین مرز و خط کشیها به عنوان موازین بازی، قیل از هر کس رو به مردمی بود که همه میدانند از جمهوری اسلامی بیزارند.

آزادیخواهی در این روز در هیچ جایی نمایندگی نشد و قرار هم نبود بشود. ۱۳ آبان و مناسبت آن همان اندازه به مردم آزادیخواه مربوط است که روز قدس و نماز خواندن سر قبر امام و تاسوعا و عاشورا. خواست و مطالبات این تحرک آزادی بیان و عقیده و تشکل، افزایش دستمزد و اعتراض به قطع یارانه ها و مخالفت با اخراج و دستگیری و زندان و اعدام نبود. مردمی که به این مناسبت به خیابان آمدند، با هر نیتی که داشتند، زیر پرچم ضد انسانی کلیت جمهوری اسلامی ایستادند. تلاش نمایندگان سرمایه برای کشاندن مردم انقلابی به بهانه تقویت نظام یا ضدیت با "حکومت کودتا"، تنها جهت تحمیق و گرفتن توان و نیروی آنان علیه حریف و نشان دادن قدرت و توان خود به کل مردم بود. ۱۳ آبان امسال نمایشی برای تحمیق

مسلح است، یک واحد ان بتواند با مثلا شلیک یک تیر هوایی مراسم اعدامی در ملا عام را برهم بزند، این کجای میلیتاریزه شدن فضا است. پشت یک مراسم شنیع اعدام، ده ها گروه و نهاد مسلح و باند سپاهی و لباس شخصی ایستاده اند. برهم زدن مراسم اعدام درملا عام که هدفش صرفا ایجاد رعب و وحشت در میان مردم است، قاعدتا باید به خاتمه دادن به این مراسم رعب و وحشت، کمک کند. و نهایتا تداوم و گسترش این نوع کارها است که میتواند توازن قوا را تغییر دهد. و این کار گارد آزادی است. ما هر تشکل و جمع و فردی را گارد آزادی نمی نامیم. گارد آزادی سازمان خود را دارد، بخصوص زمانی که مسلح می شود آموزش لازم را کسب می کند، دیسیپلین، انضباط، هشیاری و آمادگی لازم را به دست می آورد. مهمتر از همه گارد آزادی به سمپاتی و همکاری و حمایت مردمی متکی است که آنها را دوستان خود می دانند. در شرایط سپاهی که رژیم برای کارگر و زحمتکش و زن وجوان جامعه فراهم آورده است، گارد آزادی با آن خصوصیات و اهدافی که گفتیم به شدت و با سرعت از بیشترین حمایت وسیع توده ای برخوردار خواهد شد. و براین اساس هم گسترش خواهد یافت. مردم آزادیخواه و منتفر از تبعیض و نابرابری و خواهان حفظ حرمت انسانی و رفاه و خوشبختی، فرزندان خود را حفظ می کنند و به بهترین وجهی امنیت شان راتامین می نمایند.

کمونیست: برخی از مخالفین سنتی کمونیست ها، معتقدند که طرح هر نوع فعالیت نظامی، چه در کردستان و چه در خارج از کردستان، به نوعی "دعوت به خشونت" است، آنهم در شرایطی که مردم "علاقه ای به خشونت ندارند" و به مبارزه "آرام و مسالمت آمیز" مردم خشونت تحمیل میکند. پاسخ تان به این مخالفین چیست؟

مظفر محمدی: این را کسی می گوید که خودش صاحب زر و زور است و از زور متقابل می ترسد ویا یک مسیحی مومن است که می گوید اگر یک سیلی خوردید طرف دیگر صورت را برای سیلی بعد آماده کن!

این خواست بورژوازی است که بگذارند "آرام و مسالمت آمیز" کارگر را استئثمار و برده خود کند، با کار ارزان و از گرده طبقه کارگر کرور کرور سود به جیب بزنند. سر زن و کودک چادر و حجاب بکنند، هر وقت و هر جا خواست در زندگی مردم دخالت کند و وقت و بی وقت از

و به رخ کشیدن قدرت جناحهای جمهوری اسلامی و تمکین مردم بود.

احزاب و جریاناتی که تلاش کردن در این صحنه گردانی سهمی ادا کنند، آنان که کوشیدن به کارگر و ستمدیدگان این جامعه بقبولانند که راه نجات آنها، راه آزادی و آسایش آنها، از کانال بسیج شدن پشت کروبی و موسوی میگذرد، به مردم دروغ گفتند.

آنان در روز روشن در چشم مردم خاک پاشیدند و به منافع آنان خیانت کردند. آنان با قلمداد کردن شرکت مردم در این روز بعنوان اعتراض آنها علیه کلیت رژیم، تعریف و تمجید بیمایه از رادیکالیسمی که در این روز به هیچ عنوان نمایندگی نشد، در واقع منافع مشترک خود و طبقات دارا را با تردستی و چاپلوسانه به عنوان منفعت مردم قلمداد کردند و در فریب مردم و تبدیل آنان به بازیچه جنگ جناحهای جمهوری اسلامی و قربانی شدنشان در کنار کروبی و موسوی ایستادند.جنگ و دعوای خامنه ای و احمدی نژاد با سران سبز، جنگ کارگر و زن و جوان و مردم آزادیخواه نیست. این جنگ، جنگ جناحهای بورژوازی ایران بر سر چگونگی اعمال بهتر قدرتشان بر طبقه

دیوار خانه مردم بالا برود و جلو چشم کودکان، پدرو مادر و خواهر و برادران را چشم بسته به زندان های مخوف ببرد، "آرام و مسالمت آمیز" شکنجه کند، درملا عام اعدام کند، کارگر و زن وجوان را شلاق بزند، انسان را روزمره وسیستماتیک با قوانین مذهبی وارتجاعی و با تعرض به زندگی و امنیت شان هتک حرمت کند...

می بینید، خشونت را که علیه که می کند! بورژوازی به مثابه طبقه و دولت و ارتش و پلیس و زندان و و پارلمان و دادگاه هایش سیستماتیک به طبقه کارگر و جامعه خشونت می کند و همزمان از مساجد و کلیساها و مدیایش خشونت را تقبیح می کند. خشونت خودش را نه، خشونت علیه خودش را!

این حقه بازی کثیف و مردردنی را هیچ انسان عاقلی نمی پذیرد. طبقه کارگر و مردم زحمتکش گوسفند نیستند که شیرش را بدوشند و پشمش را یچینند و دست آخر گوشتش را هم بخورند و دم برنیاورد. طبقه کارگر علیه جنایات و خشونت بورژوازی حتی اگر اسلحه وزندان و شکنجه و اعدام هم نداشته باشد به صرف استئمار و کار و بردگی مزدگی و تبعیض و نابرابری اش که خشونت و شکنجه جسمی وروحي جنایتکارانه علیه کارگر و خانواده اش است، باید شورش کند، اعتصاب کند، قیام کند، انقلاب کند و دست به اسلحه ببرد. به این منظور حزب کمونیستی طبقه کارگر با هر اندازه آمادگی و نیرو که بتواند باید قدرت را از بورژوازی بگیرد. "آرام و مسالمت آمیز" اگر معنا دارد خوب ما از بورژوازی میخواهیم لطفا آرام و مسالمت آمیز قدرت را به طبقه کارگر، به صاحبان اصلی جامعه، به تولید کنندگان نعمات جامعه تحویل دهد. ما هم نمی گذاریم خون از دماغ کسی بیاید. اما اگر این را به جمهوری اسلامی بگوییم همانوقت دارت می زند.

در یک کلام می گویم، با هر ابزاری بشود به این نظام و این جنایات و خشونت بورژوازی و دولتش جمهوری اسلامی پایان داد، باید این کار را کرد. حزب کمونیستی، حزب قدرت سیاسی طبقه کارگر است. حزب انقلاب کارگری و لغو کار مزدی است. این کار یک حزب بی دندان نیست.

کار یک حزب متحد کننده، سازماندهنده، انقلابی و مسلح است. گارد آزادی یکی از ابزارهای قدرت گیری این حزب و طبقه کارگر در ایران است.

کارگر و مردم ستمدیده ایران است. اختلاف آنان بر سر سهم خواهی بیشتر سود سرمایه و تضمین بهتر کارگر ارزان و بهره کشی بیشتر است. اختلاف بر سر چگونگی حفظ نظام سپاهشان، بر سر چگونه سرکوب کردن مردم و سلب آزادیهای بنیادی از آنها است، بر سر چگونه پایمال کردن حق زن و جوان و کارگر در این جامعه هفتاد میلیونی است. راه اعتراض به استبداد و دفاع از آزادی و برابری، شرکت در این جدال نیست. استفاده از جنگ بالائی ها، رفتن به صف آنها نیست. هزاران مناسبت برای اعتراض طبقه کارگر و زن و صف آزادیخواهی در این جامعه موجود است. ۱۳ آبان و روز قدس روز قدرت نمایی همان جنبشی است که این مناسبتها را ایجاد کرده است. اعتراض به فقر و بیکاری و فلاکت و دستگیری و زندان و اعدام را باید حول همینها سازمان داد.

این کار کارگر آگاه و کمونیست و زن و جوان و هر انسان آزادیخواهی است. قدم اول در این راه متوجه کردن صف خود به این حقایق و متحد کردن این صف در دفاع مستقیم و بی چون و چرا از همین خواسته ها است.



مدنی، ضد انقلاب، حرکت ارتجاعی، انقلاب سبزوغیره و پر واضح است که هر کس برای احکام خود استدلال هم کم نمی آورد. در نتیجه باید ابتدا روشن کرد که رویکرد ما در تبیین این رویدادها چه تفاوتی با تقریبا کل چپ دارد. اجازه بدهید توضیح این تفاوت ها را در قالب محک زدن به احکام بدیهی رایج در توضیح این تحرک اجتماعی دنبال کنیم.

حکم اول: *"مردمی که به خیابان آمده اند خواهان سرنگونی رژیم هستند"*

مردمی که به خیابان آمدند طرفدار جمهوری اسلامی نیستند آنها به خیابان آمدند تا علیه جمهوری اسلامی اعتراض کنند. اعتراض توده ای بود و باید از این اعتراض مردمی یا توده ای علیه جمهوری اسلامی حمایت کرد، در آن شرکت کرد و سعی در رادیکالیزه کردن آن کرد.

میشود گفت که بیان های مختلف این تز سنگ بنای برخورد بخش اعظم جریانات سیاسی و از جمله کل چپ ایران به این رویدادها بود. در نتیجه باید ابتدا به این تز ظاهرا بدیهی پرداخت و نشان داد که نه تنها ربطی به حقیقت و منفعت انسانی از زاویه طبقه کارگر و به انقلاب کمونیستی ندارد بلکه بعکس غالبا فرمول خوراندن ارتجاع به طبقه کارگر و انقلابیون و آزادیخواهان راستین است و توضیح دهیم که این حکم مبنای یک توجیه جهانشمول برای کشیدن طبقه کارگر و همه از ادیخواهان واقعی به پشت سر جریانات بورژوائی و ارتجاعی است.

روشن است که توده وسیعی از جمعیت شهری ایران به خیابان آمدند و اعتراض کردند و اعتراض شان به حق بود. خیلی ها آمدند علیه حجاب اعتراض کردند. خیلی ها آمدند و علیه خفقان فرهنگی و سیاسی اعتراض کردند. بسیاری علیه آپارتاید جنسی اعتراض کردند و خیلی ها آمدند و علیه خیلی از جنبه های مختلف روزمره حیات در آن جامعه اعتراض کردند و حق هم داشتند.

این اعتراضات نشان داد که جامعه ایران جامعه انقلاب ها است. هیچ کشوری به اندازه ایران انقلاب، به معنی پائین کشیدن دولت با اتکا به اعتراض توده ای و قیام، ندیده است. اعتراض ملیتانت به دولت جزو داده فرهنگ سیاسی جامعه ایران است و این تفاوت ایران با همه کشورهای همسایه و منطقه است که جای دیگری به آن پرداخته ام. بعلاوه این اعتراضات نشان داد که در کشور اختناق زده وقتی سوراخی در بالا باز میشود هر کس میتواند بیاید و داد خودش را بزند. این هم واقعیتی است. در چین و در برمه هم این را می بینیم که در هر "شلوغی" ای هر کس می آید و داد خودش را میزند. هر کدام از ما هم اگر می دیدیم مردم جلو خانه مان داد میزنند زنده باد آزادی خوب می رفتیم و میگفتیم زنده باد آزادی. اگر می گفتند مرگ بر استبداد و مرگ بر دیکتاتور، ما هم می گفتیم مرگ بر استبداد و مرگ بر دیکتاتور و سعی میکردیم شعارهای

بخصوص در اوضاع امروزحرف دیگری را ایجاب میکند.

نکته دیگری که باید مورد تاکید قرار دهم این است که رویدادهای این دوره را از زوایای بسیار مختلفی می شود تحلیل کرد و همه این زوایا موجه هستند. از زاویه سیاسی می شود به آن پرداخت. می شود راجع به روانشناسی اجتماعی توده ای حرف زد و تحلیل کرد که مثلا وقتی مردم به شکل عام به خیابان می ریزند چه مکانیسم هائی عمل میکند و چه اتفاقی می افتد؟ می شود از زاویه روانشناسی طبقاتی راجع به این رویداد ها حرف زد. می شود از زاویه تاریخی آن را مورد بررسی قرار داد یا ارتباط اوضاع ایران را با بحران اقتصادی جهانی توضیح داد. بحث من اینجا همه اینها را نمی پوشاند و قصد هم ندارم همه اینها را پوشش بدهم. فکر میکنم بحث بسیار وسیعی است مثل هر نوع تحرک اجتماعی می شود از زوایای مختلف به آن پرداخت و نتیجه گیری های خاصی کرد.

در سخنرانی امروز من به طور اخص میخواهم راجع به **صف بندی سیاسی - طبقاتی** در این رویداد ها صحبت کنم و یک بار دیگر مستدل کنم که طبقه کارگر قبل از هر چیز باید به درسهای طبقاتی این تحولات توجه کند و یک بار دیگر متوجه شود که طبقه کارگر منفعتی جدا از کل اقتشار بورژوازی دارد و طبقه کارگر برای نجات خود و برای نجات جامعه باید روش دیگر و راه دیگر و سیاست دیگری در قبال آن چه در جریان است را بر گزیند.

مخاطب این بحث فعال و رهبر کمونیست طبقه کارگر است و نه کسی که آگاهانه طرفدار جنبش سبز است. مخاطب این بحث فعالین سیاسی به معنای عام آن نیستند. مخاطب این بحث سینه زنان چپ که به شیوه "انقلابی" دنباله رو انقلاب سبز شده اند نیستند. این بحث پاسخ سوالات کسانی نیست که چشم امید شان به این است که یک ذره دمکراسی ببیاید تا وضع خوب شود. مخاطب این بحث متفکرین و فعالین بورژوازی نیستند. مخاطب کسی است که پایان بردگی مزدی و خلاصی کامل جامعه و رهایی کامل انسان هدف امروزاش است. اساس این بحث رو به فعالین کمونیست درون طبقه کارگر دارد. کمونیست هائی که میخواهند بدانند که چه شد و چه چیز در جریان است.

تلاش ما این است که یک بار دیگر تصویر این رویدادها از زاویه طبقه کارگر را در مقابل آنها قرار دهیم و سعی کنیم در تعمیق آگاهی درون طبقه کارگر سهمی داشته باشیم. خودآگاهی درون طبقه را بالا ببریم و به اعتبار بالا رفتن این خودآگاهی اتحاد درونی آن را تقویت کنیم و بتوانیم طبقه کارگر را با سیاست مستقل وارد صحنه تحولات جامعه کنیم.

آنچه روی داد تنها یکی از تکان های جامعه ایران است. تکان های بسیار زیادی در پیش خواهد بود و تاریخ جامعه با این اتفاق شروع نشده است و با این اتفاق تمام نمی شود. این جنگ نه جنگ اول است و نه جنگ آخر ما. یکی از نبرد هائی است که در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب سوسیالیستی در پیش داریم.

۲ - توهم یا واقعیت: ماهیت این رویداد ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟

نفس اینکه رویداد هائی که از آنها حرف میزنیم از کجا شروع شد و ماهیت آن چیست مثل همیشه پله اول همه اختلافات است. عناوین مختلفی به این رویداد ها داده شده است: انقلاب، نقطه اوج انقلاب، آخرین حلقه سرنگونی جمهوری اسلامی، جنبش سرنگونی، انقلابی برای بازگشت به روح واقعی جمهوری اسلامی، جنبش حقوق

انقلاب یا ضد انقلاب

طبقه کارگر ایران و تحولات خرداد ۸۸

کورش مدرسی

آنچه میخوانید متن ادیت شده سخنرانی تحت همین عنوان توسط کورش مدرسی است که در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ در لندن انجام شده است. این سخنرانی توسط محمد فتوحی سرا پیاده شده و توسط سخنران ادیت شده است.

بخش اول

فهرست

۱ - مقدمه

۲ - توهم یا واقعیت: ماهیت این رویداد ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟

حکم اول: *"مردمی که به خیابان آمده اند خواهان سرنگونی رژیم هستند"*

حکم دوم : *"این یک جنبش خود جوش است که رهبری ندارد"*

حکم سوم: *"ملیتانسی اعتراض، رادیکالیسم آن را نشان میدهد"*

حکم چهارم: *"این حرکت ادامه انتخابات نیست "*

حکم پنجم : *"مردم ایران در این اعتراض شرکت کردند"*

حکم ششم: *"این حرکت مردمی است و نه طبقاتی"*

حکم هفتم : *"جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است"*

۱ - مقدمه

کشمکش های درون جمهوری اسلامی و اعتراضات وسیع توده ای در ایران به دنبال انتخابات ریاست جمهوری فضای جامعه ایران را به شدت تکان داده است. این تحولات از جمله صفیندی جدید طبقاتی و سیاسی در ایران را برجسته میکند. این تغییر بعد از شکست آمریکا و ناسیونالیسم پرو غرب از جمهوری اسلامی به وجود آمده است.

کشمکش های درون جمهوری اسلامی وسعت و ملیتانسی اعتراضات توده ای، فضای جامعه ایران را به شدت تکان داده است. این یکی از وسیع ترین تشنج های درون جامعه ایران بوده است که بسیاری این را انقلاب می خوانند و بعضی آن را ضد انقلاب. من عنوان سخنرانی را "انقلاب یا ضد انقلاب" گذاشته ام تا توجه را به این نکته جلب کنم که این رویداد ها نه انقلاب

خودمان را هم بدهیم و به اصطلاح رنگ خودمان را به این حرکت بزнім. خصیصه اجتماعی انسان است که وقتی جامعه اش تکان می خورد بیرون میاید و داد خودش را میزند.

اما از این پدیده "طبیعی" نتیجه گرفتن که این پدیده ها در جهت منافع مردم و یا طبقه کارگری است که آمده است و داد خودش را میزند یک روش امپریستی است که از جریانات سیاسی تا ژورنالیسم و آکادمیسم "ابژکتیو" بورژوانی، در مقابل ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس، بر آن استوار هستند.

با اندکی توجه میتوان دید که "به خیابان آمدن توده مردم" و اینکه هر کس "داد خودش" را میزند و انگیزه خودش را دارد تنها خصوصیت اعتراضات اجتماعی در ایران و یا خاصیت انقلابات پیشرو و مترقی نیست. انقلابات و جنبشهای توده ای دنیا، چه ارتجاعی، چه ناسیونالیستی و چه کارگری، **همه این خصیصه را دارند**. این خاصیت اجتماعی هر تحرک توده ای است نه خاصیت یک تحرک اجتماعی خاص.

وقتی به انقلابات اروپای شرقی، که جنبشی لیبرالی برای استیلای سرمایه داری باز آزاد بود، نگاه کنیم همین پدیده را می بینیم. مگر در انقلابات اروپای شرقی مردمی که به خیابان آمده بودند و میلیون ها نفر بودند، چه چیزی می خواستند؟ جز این که می خواستند از دست سیستم پوسیده روسی نجات پیدا کنند؟ جز این است که میخواستند از سیستم پوسیده سرمایه داری دولتی نجات پیدا کنند و داد میزدند آزادی و رفاه؟ جز این است که واقعاً هم فکر میکردند برای آزادی و رفاه به میدان آمده اند؟

مگر آنهایی که کلنگ دستشان گرفتند و دیوار برلین را خراب کردند چه می خواستند؟ مگر چند درصد شان طرفدار سرمایه داری هار لجام گسیخته بودند؟ مگر نه این است که نود درصد آنها آدم هائی بودند که آمده بودند و داد میزدند زنده باد آزادی و رفاه؟ مگر در جریان جنبش ناسیونالیستی صرب و کروات، که همدیگر را قتل عام کردند، افراد صرب و کروات چه میخواستند؟ مگر انگیزه آدمی که در جنبش افغانستان علیه روسیه شرکت می کرد، اسلحه بر میداشت و پرچم مجاهدین افغان را دست گرفته بود، چه بود؟ مگر آن تک آدم ها چه چیزی می خواستند؟ مگر نمی خواستند کشورشان از یوغ اشغال نجات پیدا کند و بتوانند زندگی بهتری داشته باشند؟

نازیسم طی سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۴ بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی آلمان را از حزب سوسیال دمکرات جذب کرد. مگر کارگران آلمانی ای که در حمایت از نازیسم و هیتلر در خیابان ها رژه می رفتند چه می گفتند؟ انگیزه شان چه بود؟ مگر بی دلیل بود که فاشیسم آلمان نام حزب اش را ناسیونال **سوسیالیست** گذاشته بود؟ مگر آن کارگرانی که از نازیسم حمایت کردند می خواستند آدمها را در کوره آتش سوزی بسوزانند؟ مگر آنها می خواستند بروند بیست میلیون نفر مردم روسیه را قتل عام کنند؟ مگر آنها می خواستند کل اروپا را زیر یوغ و چکمه فاشیسم در بیاورند؟

اگر خودتان را جای همه این آدم ها در این مقاطع بگذارید می بینید که آنها هم آمدند و زیر پرچمی معین داد

خودشان را زدند و نکته مهم این است که همه این حرکت ها و جنبش ها **هویتی متمایز از انگیزه** و "داد های" افراد شرکت کننده در آن داشتند.

استنتاج هویت سیاسی و طبقاتی یک حرکت از تعداد مردمی که در آن شرکت کرده اند و از آن

بدرتر از انگیزه های این مردم بزرگترین اشتباه و بزرگترین کلاه برداری تاریخ نگاری و ابژکتیویسم پوچ بورژوانی است. نیروی کل حرکتهای توده ای ارتجاعی دنیا را توده مردم، و بویژه کارگر و زحمتکش، تشکیل میدهند. مگر طالبان کم توده همراه خود دارد؟ مگر حماس و حزب الله کم توده همراه دارند و کم تظاهرات های توده ای برپا میکنند؟ مگر تظاهر کنندگان فاشیست در آلمان و ایتالیا در پیش از جنگ دوم کم توده ای بودند؟

مگر آنهایی که تکوین انقلاب ۵۷، **قبل از قیام**، در ایران را دیدند همین را تجربه نکردند؟ مگر چپ پوپولیست با همین ایده ها به میدان نیامد دنباله رو جنبش اسلامی ضد سلطنتی نشد؟ مگر کل کسانی که عاشورا و تاسوعای سال ۵۷ تظاهرات کردند میخواستند حکومت اسلامی بیاید؟ اکثر آنها آزادی میخواستند، خیلی از آنها با شعار زنده باد سوسیالیسم در همان تظاهرات ها بودند. پرچم های شان را گاه به زور پائین می کشیدند و گاه نمی کشیدند.

مگر میلیونها نفری که در استقبال خمینی شرکت کردند خواستار این نتیجه بودند؟ مگر چپ با پرچم مستقل خود به سیل خروشان خلق نپیوست؟ مگر شب قیام بهمن ۵۷ چند صد نفر چپی در میدان فوزیه همراه با صد ها هزار مردم با گارد جاویدان درگیر نبودند؟ و مگر کسی تردید داشت که صحنه گردان و رهبر جنبش اسلامی و تصمیم بگیر آنجا کسی جز هادی غفاری نبود؟ مگر آنهایی که قیام کردند و به خیابان آمدند چه می گفتند؟ جز زنده باد آزادی؟ جز مرگ بر شاه؟ جز حکومت "مستضعفین"؟

مگر سازمان مجاهدین سی خرداد ۱۳۶۰ تعداد کمی از مردم را با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خمینی به خیابان آورد؟ مگر تعداد زیادی از آنهایی که در خرداد ۶۰ قتل عام شدند رفقای خود ما نبودند که با شعار زنده باد سوسیالیسم به استقبال گلوله رفتند؟

مگر پیشمرگان حزب دمکرات در جنگ با کومله سرمایه داران کردستان بودند؟ و مگر درست از همین "مردمی" بودن صفوف پیشمرگان حزب دمکرات رهبری حزب دمکرات کردستان و کمونیسم بورژوانی ایران برای تخطئه کمونیست ها و طبقه کارگر در کردستان و در ایران استفاده نکرد؟ مگر سپاه پاسداران یا بسیجی که مردم را سرکوب میکردند سرمایه داران ایران بودند؟ مگر کسانی نبودند که فکر میکردند که دارند از تعالی انسان دفاع می کنند؟

کسانی که رویداد های کردستان عراق بعد از جنگ اول خلیج در سال ۹۱ را بیاد دارند باید یادشان باشد که درست همین تئوری های ناسیونالیستی میدان پیدا کرد و جدالی را شکل داد که حزب کمونیست ایران بر سر آن از هم پاشید (مراجعه کنید به "تنها دوگام به پس" نوشته منصور حکمت).

در کردستان عراق و در ادامه جنگ خلیج مردم قیام کردند و دستگاه حکومت صدام را از کردستان پاک کردند. ناسیونالیسم کرد ایران این را قیام "مردمی" خواند و به استقبال همتهای عراقی خود رفت. نتیجه، قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بود. چند نفر از آن قیام کنندگان اگر امروز را می دیدند حاضر بودند به **این شکل و در آن زمان** قیام کنند؟

مگر همه طرفداران حزب الله در جنوب لبنان طرفدار حکومت اسلامی هستند؟ مگر طرفداران طالبان چه میگویند؟ میگویند همه دزد هستند، ما علیه دزدی و علیه فساد هستیم، ما می خواهیم یک زندگی بهتری داشته باشیم و برای این کار

رفته ریشش را بلند کرده و اسلحه طالبان برداشته است.

استنتاج ماهیت یک حرکت از انگیزه کسانی که به آن پیوسته اند روشی است که خود سازمان دهندگان این جنبش ها برای بسیج مردم کارگر و زحمتکش بکار میبرند. اگر بروید از رهبران طالبان بپرسید ماهیت حرکت شما چیست شما را به مردم کارگر و زحمتکشی که به "میدان" آمده اند حواله میدهند. و آن مردم زحمتکش میگویند که می خواهند زندگی بهتری داشته باشند. از حزب الله همین سوال را بکنید باز هم رهبرانشان توده مردمی را نشان تان میدهند که میگویند دارند از خودشان در مقابل یک رژیم نژاد پرست، اسرائیل، دفاع میکنند. حماس مگر جز دفاع سازمان یافته مردم فلسطین است برای نجات از یک زندگی پست که مثل حیوان با آنها رفتار می کنند؟ مگر موسوی برای توضیح جنبش سبز ترکیب و همین انگیزه ها را نشان نمیده؟ آیا می شود از انگیزه مردم کردستان عراق که ریختند و دستگاه امن و استخبارات (دستگاه های امنیتی دولت عراق) را جمع کردند نتیجه گرفت که این یک جنبش ناسیونالیستی نبود؟ مگر نه اینکه یک جنبش توده ای و اتفاقا بخش مهمی از آن تحت تأثیر چپ کردستان عراق بود؟

"استنتاج" خصلت یک حرکت از انگیزه آدم هائی که در آن شرکت کرده اند یک شگرد تحلیلی - تبلیغی است که بورژوازی برای "غیر طبقاتی" و "مردمی" نشان دادن خود و جنبش اش به کار می برد. نود و نه درصد اتفاقات دنیای ما را این یا آن بخش از بورژوازی شکل میدهد و جنبش های بورژوانی برای بسیج مردم کارگر و زحمتکش به زیر پرچم خود این تحلیل یا ادراک را به تحلیل و درک دبیهی جامعه تبدیل کرده اند.

اگر از هر رهبر بورژوانی بپرسید خصوصیت جنبش اش چیست، شما را به خصلت ها و انگیزه های افرادی که در آن جنبش شرکت دارند حواله میدهد. ژورنالیسم "ابژکتیو" بورژوانی در آن روش حرفه ای شده اند و دانشگاه های شان در این نوع "ابژکتیویسم" دکترا میدهند. برایتان توضیح میدهند که چگونه می شود با پرکردن یک سری پرسشنامه از افراد شرکت کننده در یک جنبش ماهیت آن جنبش را تعیین کرد. روش بی بی سی، سی ان ان و کل ژورنالیسم و آکادمیسم بورژوانی را نگاه کنید؛ همین است.

سوال این است که اگر واقعه **رژه میلیونی کارگران** در حمایت از دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان در سال ۳۴ امروز تکرار شود، کسی که امروز دنبال تیله جنبش سبز رفت در مقابل تز "مردمی و کارگری" خواندن آن چه میکرد؟ اگر امروز دوباره جنبش صرب و کروات راه می افتاد چپ های صرب و کروات با این متد چه میکردند؟ اگر امروز دوباره قیام کردستان عراق، ۳۰ خرداد ۶۰، تظاهرات تاسوعا-عاشورای ۵۷ یا استقبال از خمینی اتفاق می افتاد این چپ چه میکرد؟ جز دنباله روی از بورژوازی، جز دوباره راهی کردن کارگر به اردوی کار سرمایه داری؟

سوالی که به حق طبقه کارگر باید از خود بپرسد این است که اگر انگیزه اکثر آدم ها در همه جنبش های خوب و بد دنیا "خیر" است چرا پیروز این وقایع هیچگاه طبقه کارگر نیست؟ چرا همیشه سر طبقه کارگر کلاه میروند؟ آیا مشکل این است که طبقه کارگر پیغمبر و قهرمانی ندارد که بیاید رهبری را در دست بگیرد؟ اگر چنین است چرا سرود انترناسیونال می گوید نه خدا، نه شاه، نه قهرمان هیچکدام ناجی طبقه کارگر نیستند؟ چرا حکم اول کمونیسم مارکس این است که طبقه کارگر خود باید خود را نجات دهد؟

مساله گری در هر تحلیل ابژکتیوی این است که

کمونیست ۱۶۰

قبل از روشن شدن نتیجه یک حرکت بتوان ماهیت و هویت آن را تشخیص داد نه بعد از آن. توضیح حاصل یک حرکت بعد از روشن شدن نتایج آن پیش بینی گذشته و پوچ است. سوال این است چگونه قبل از اینکه نتیجه معلوم شود میتوانستیم در مورد ماهیت نازیسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم این تحولات قضاوت کنیم؟

اینجا پای ابژکتیویسم مارکس به میان می آید. مارکس میگوید در تبیین یک حرکت اجتماعی نباید به انگیزه آدمهای شرکت کننده در آن و آگاهی آنان نسبت به آنچه میکنند خیره شد. افراد همیشه به خاطر زندگی بهتر وارد میدان میشوند حتی وقتی که ارتجاعی ترین و سیاه ترین جنبش ها آنها را بسیج کنند. این انگیزه افراد شرکت کننده در یک جنبش نیست که تعیین میکند که چه اتفاقی در حال وقوع است. اکثر آدمها با انگیزه های خوب وارد هر حرکتی می شوند.

ماتریالیسم تاریخی مارکس فاکتور دیگری را به میان میکشد. مارکس و انگلس به نقش جنبش های اجتماعی و رابطه این جنبش ها با طبقات مختلف اشاره میکنند و ماتریالیسم تاریخی را پیش میگذارند. میگویند آگاهی افراد نسبت به کاری که میکنند تعیین کننده نیست. باید به طبقات و جنبشهای آنها نگاه کرد. باید به کل افقی که آن حرکت در مقابل خود گذاشته است نگاه کرد. باید دید آن حرکت و آن جنبش بر پایه مفروض داشتن کدام مناسبات تولیدی بنا شده است و دقیقاً چه چیزی را پیروزی خود میداند؟ قدرت گیری چه بخشی از طیف احزاب و شخصیت های سیاسی را پیروزی خود میداند؟ تحقق چه خواست هائی راضی اش میکند؟ چه وقت جشن پیروزی خود را برپا میکند؟ چه نیروی سیاسی ای را به قدرت نزدیک میکند و چه نیروی سیاسی ای را از قدرت دور میکند؟ حتی احزاب سیاسی را در متن این جنبش ها میتوان فهمید.

اگر این کار را بکنید تازه متوجه میشوید که **حرکت اسلامی**، حرکتی که به پیروزی نوعی از اسلام رضایت میدهد، یک حرکت تماماً ارتجاعی است. هرچند اکثریت قریب به اتفاق کسانی که به آن پیوسته اند علیه ظلم، فقر و بی حقوقی فریاد بر آورده باشند.

اکثریت یک میلیون آذری که در اعتراض به ماجرای "کاریکاتور" به خیابان آمد ترک پرست نبودند. آنها هم جانشان به لبشان رسیده بود و داشتند داد شان را میزدند. اما ناسیونالیسم ترک، که پیروزی ترک را مبنا قرار میدهد، توانست فضائی درست کند و این توده را به زیر پرچم خود کشید تا "داد شان را بزنند". ناسیونالیسم بدون این فضا و بدون این توجیهات چگونه میتواند کارگر و زحمتکش جامعه را به زیر پرچم خود بکشد؟

گفتم اگر ناسیونالیست و بورژوا باشید این تبیین غلط نیست و از سر اشتباه نیست. بورژوازی همیشه به عنوان نماینده جامعه، جامعه را مورد خطاب قرار میدهد. هنرش این است که جنبش خود را جنبش کل جامعه و فرا طبقاتی می نامد و می پندارد. جریانات بورژوانی احزاب کارگری را طبقاتی و خود را غیر طبقاتی میخوانند. میگوید این ها منافع یک طبقه معین را نمایندگی می کنند و من حزب کل جامعه هستم و منفعت همه را منعکس میکنم. چتری هستم که همه مردم را نمایندگی میکنم و همه مردمی که زیر پرچم من جمع شده اند حقانیت من را نشان میدهند. اعلام میکند البته هر کس عقاید خود را دارد. کسانی راست هستند آدم هائی چپ ولی همه با هم زیر این چتر واحد هستیم. **چتر غیر طبقاتی آدم بی طبقه منفرد در جامعه**.

بورژوازی به این تئوری ها احتیاج دارد به تئوری ای که فرد را منشاء حقیقت و منشا آگاهی جمع معرفی کند. به همین خاطر به دانشگاه ها و

^[1] اما از این پدیده "طبیعی" نتیجه گرفتن که این پدیده ها در جهت منافع مردم و یا طبقه کارگری است که آمده است و داد خودش را میزند یک روش امپریستی است که از جریانات سیاسی تا ژورنالیسم و آکادمیسم "ابژکتیو" بورژوانی، در مقابل ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس، بر آن استوار هستند

استادان علوم و جامعه‌شناسی پول می‌دهند تا این تنوری ها را گسترش دهند. اگر از نظر منفعت بورژوازی نگاه کنید این حقیقی ترین راه است. که در آن میشود نشان داد که فرد مسئول خوب و بد زندگی خودش است. فقر تقصیر یک فرد است و ثروت و سرمایه فضیلت فرد دیگری. مارکس در ایدئولوژی آلمانی، در مانیفست و در کاپیتال به جنگ این تنوری ها و این جنبش ها میرود و میگوید این کلاه برداری بورژوازی است. کلاهی است که بورژوازی از سر منافع خودش بر سر طبقه کارگر می گذارد. مارکس میگوید باید جنبشها را نگاه کرد. حتی احزاب را باید در متن این جنبشها قضاوت کرد.

اگر این کار را نکنید نمیتوانید توضیح دهید چرا سیاست "نپ" بعد از انقلاب اکتبر که سرمایه داری خصوصی را گسترش میداد پرولتری بود و قیام ملوانان "کرونشئات" نبود و چرا ملی کردن صنایع توسط جمهوری اسلامی از سال ۵۷ ربطی به منفعت کارگر و زحمتکش نداشت.

حزب کمونیست ایران بر سر اینکه خصلت اتفاقاتی که در سال ۹۱ کردستان عراق افتاده است چیست درست بر سر همین نوع نتیجه گیری عملا از بین رفت و رهبران جناحی در حزب کمونیست ایران که درست با اتکا به شرکت توده مردم در این حرکت آن را مردمی اعلام کردند امروز سخنگویان و رهبران ناسیونالیسم کرد در ایران هستند و ما در صف یک حزب کمونیستی. آنها هم آن زمان شعار ها و ترکیب قیام کنندگان را شاهد جنبشی که باید "به آن پیوست" و "بران تاثیر گذاشت" گرفتند. همان زمان ما پیش بینی کردیم که این ناسیونالیسم کرد است که به این نوع استنتاج و این نوع نگرش نیاز دارد و بابت آن تا امروز دشمنی ناسیونالیسم کرد و رو گرفتن چپ پوپولیست کومه له را یدک میکشیم.

پیش بینی ما در آن زمان فال بینی و پیش گوئی نبود. بکارگیری روش مارکس و نگاه کردن از منظر منفعت طبقه کارگر به این رویداد ها بود. افقی که جامعه کردستان عراق آن زمان با خود حمل میکرد، چیزی را که پیروزی خود میدانست در واقع پیروزی ناسیونالیزم کُرد بود. اگر جلال طالبانی و مسعود بارزانی به قدرت می رسیدند، که به قدرت رسیدند، مردم احساس پیروزی میکردند، که کردند.

حکم دوم : *"این یک جنبش خود جوش است که رهبری ندارد"*

این یک جنبش خود جوش است و رهبری ندارد. مطابق این برداشت اگر معلوم شود جانی رهبران یک حزب معین یا خود آن حزب در جریانات اجتماعی نقش مستقیم ندارد و آن حرکت "خود جوش" است، نتیجه گرفته میشود که آن حرکت به *جنبش اجتماعی خاصی* وابسته نیست و فقط "خوب" و مترقی است چون توده ای است، چون خود جوش است. این حکم اصالت جنبش های خود جوش توده ای است.

مثلاً در حرکت های ناسیونالیستی موسوم به هخا، در تحرک ناسیونالیستی عرب در اهواز، تحرک قریب به یک میلیون آذری در "ماجرای کاریکاتور" اگر نشان داده شود که رهبری و با سازمان یک حزب معین نقش تعیین کننده نداشته است کافی است که برای این جنبش ها اعلام حقانیتی شود که باید به آن پیوست. این در واقع روی دیگری از سکه اختلاط جنبش ها با احزاب سیاسی است. یک جنبش میتواند تماماً بر یک حرکت توده ای سطره داشته باشد بدون اینکه حزب خاصی در آن

نقش قابل مشاهده (قابل مشاهده برای که؟) ایفا

کرده باشند. ما بدون اینکه بدانیم احزاب سیاسی در یک حرکت معین چه نقشی داشته اند میتوانیم در مورد خصلت آن حرکت قضاوت کنیم. مگر لازم است بدانیم که رهبران طالبان چه کسانی هستند تا بفهمیم که آن توده میلیونی که در پاکستان به دفاع از آنها به خیابان می آیند متعلق به چه جنبشی است؟

مارکس میگوید طبقات از کانال جنبش ها پا به میدان جامعه میگذارند و جنبش افق است، جنبش شاخص پیروزی را بدست میدهد، جنبش شاخص شکست را تعریف میکند، جنبش چهار چوبی است که به آدمها دید و افق میدهد که چه چیز خوب و چه چیز بد چه چیز پیروزی است و چه چیز شکست. "خود جوش ترین" حرکت های دنیا هم این افق ها و این شاخص ها را، بطور خودبخودی هم که باشد، دارند و در قالب جنبش اجتماعی معینی قرار میگیرند. خود بخودی بودن یک جنبش آن را "اتوماتیک" انقلابی یا رادیکال نمیکند.

درسی که طبقه کارگر از رویداد های اخیر و سیاست های جریانات بورژوا

باید بگیرد این است که انگیزه مردمی که اعتراض می کنند یا نمی کنند تعیین کننده نیست. باید به جنبش شان نگاه کرد، باید افق و ربط پیروزی آن حرکت را با پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر سنجید.

طبقه کارگر باید متوجه باشد که این بورژوازی و خرده بورژوازی است که جامعه، احزاب سیاسی، تحركات اجتماعی را بر اساس نیت و انگیزه آدم هائی که در آن هستند معرفی میکند و مهمترین خاصیت این "فلسفه اجتماعی" غیر طبقاتی اعلام کردن صفوف و جنبش های بورژوانی است. طبقه کارگر و کمونیست ها نباید کلاه گشاد این شگرذ "تحلیلی" سرشان برود. قطب نمای منفعت هر حرکت برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر باید مینا باشد. آیا طبقه کارگر، و نه نمایندگان خود گمارده آن، به قدرت سیاسی نزدیک میشود یا نه؟ آیا این جنبش اتحاد، تشکل، آگاهی و قدرت را درون طبقه کارگر افزایش میدهد یا نه؟ اینها مینا است و نه نیت خیر شرکت کنندگان در یک حزب و یا یک حرکت اجتماعی.

این تشخیص مهم است زیرا پایه درک هویت طبقاتی برای پرولتاریای ایران است. شرط پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر قبل از هر چیز در این است که این طبقه تفاوت ماهوی خود با همه بخش ها و اقشار بورژوازی را درک کند. و تا جنبش های بورژوانی را نشناسد، تا منافع خود را متمایز از طبقات دیگر درک نکند نمیتواند خود و بشریت را رها کند. تا روزی که کارگر خود را تنها به عنوان صنف کارگر و آدمی که برای "صاحب کار" کار میکند و دستمزد میگیرد، ببیند، تا ابد مجبور است تنها برای اضافه دستمزد و کم کردن ساعات کار مبارزه کند و خلاصی برای او و فرزندانش وجود نخواهد داشت.

مانیفست کمونیست هم از همین جا است. از جنبش شروع میکند. از جنبش های اجتماعی، از جنبش بورژوائی و کمونیستی شروع می کند نه از جنبش آدمهای خوب و بد، با شرف و بی شرف و یا باوجدان و بی وجدان. بسیاری از سوسیالیستهای ارتجاعی، آدمهای بی شرف و بی وجدانی نیستند. مارکس از اخلاقیات شروع نمی کند. کمونیسم جنبش آدمهای با شرف نیست. کمونیسم مارکس جنبش طبقه کارگر است.

مارکس از جنبش ها حرف میزند. از اینکه طبقات در جامعه لخت وارد عرصه نمیشوند بلکه از کانال جنبش های مختلف راه حل های مختلفی

را به جامعه ارائه میدهند و بورژوازی جنبش های بسیار متفاوت از ناسیونالیسم تا لیبرالیسم از فاشیسم تا اسلام سیاسی و غیره را به میدان میکشد. مارکس از گرایشهای متفاوت درون جنبش بورژوائی حرف میزند. از کمونیسم طبقه کارگر در مقابل کمونیسم بورژوائی سخن می گوید نه در مقابل این یا آن حزب و دسته و مذهب و مسلک.

اگر آن سر دنیا صد میلیون نفر هم به خیابان آمده باشند طبقه کارگر باید حکم خود در مورد این حرکت را از روی جنبشی که بر آن غالب است صادر کند. باید نگاه کند تا ببیند چه جنبشی جلو این حرکت قرار گرفته است. کدام منفعت ها در میان هستند؟ پیروزی یا شکست آن برای آگاهی، تشکل و خیز برداشتن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی چه منفعت و چه نقشی دارد؟ هیچ تحرکی در دنیای طبقاتی "مردم" بطورعام را به قدرت نزدیک نمی کند بلکه طبقات را به قدرت نزدیک یا از آن دور میکند.

در نتیجه کسی که قهرمانانه به مقابله با نیروهای رژیم رفت و زنی که قهرمانانه حجاب اش را برداشت و ترافیک را متوقف کرد خصوصیت جنبش را تعیین نمی کنند و قضاوت نهائی راجع به آن جنبش را به دست نمی دهند. همانطور که دختر کاملاً بی حجاب و تماماً غربی که پوستر حزب الله را برداشته بود و داد میزد این پرچم نماینده دفاع ما از شرف و انسانیت مان است خصوصیت حزب الله را تعیین نمی کند. همانطور که انگیزه و داد یهودی از هالوکاست گریخته و از سرکوب سیستماتیک در تاریخ جان به در برده، خصلت جنبش صهیونیستی را تعیین نمیکند.

مارکس میگوید ***حقیقت های اجتماعی*** طبقاتی هستند. مارکس، انگلس، لنین، منصور حکمت و رهبران و متفکرین طبقه کارگر بحث سوسیالیسم، آزادی و یا برابری را از حقیقت اجتماعی شروع نمی کنند. از واقعیت تضاد منافع درون جامعه و از جنبشهای مختلف شروع میکنند و حقیقت های مختلف برای طبقات مختلف را توضیح میدهند. کاپیتال مارکس شاهکار این روش است.

حکم سوم: *"میلیتانیسی اعتراض، رادیکالیسم آن را نشان میدهد"*

قهرمانی مردم، شاهد رادیکالیسم این جنبش است. اگر در حکم اول انگیزه های انسانی و بسا انقلابی شرکت کنندگان در یک حرکت اجتماعی دلیل انقلابی بودن آن حرکت معرفی میشود، در این حکم، که به وسعت در جامعه رواج دارد، میلیتانیسی، جافشانی و بیبکی توده معترض به عنوان دلیل رادیکال بودن آن حرکت معرفی میشود. این حکم هم بر مضمون و ماهیت یک حرکت پرده سائر دیگری می اندازد.

روشن است که طبقه کارگر ناچار است میلیتانت باشد. طبقه کارگر بویژه در قیام علیه بورژوازی ناچار است میلیتانت و شجاع باشد و قهرمانی نشان دهد. همانطور که در زندگی روزمره اش در محل کار ناچار است بکرات قهرمان باشد. اما این تنها طبقه کارگر نیست که میلیتانت است و به میلیتانیسی احتیاج دارد. طبقه کارگر علاوه بر میلیتانیسی و مهم تر از آن، ***رادیکال است***. نافی وضع موجود است. دست به ریشه مسائل میبرد و مجبور است طبقات را در جامعه ریشه کن کند. این پایه رادیکالیسم طبقه کارگر است.

واقعیت این است که طبقه کارگر نه تنها میلیتانت ترین نیروی جامعه نیست بلکه بخش های دیگری در جامعه هستند که غالبا از طبقه کارگر میلیتانت تراند و این میلیتانیسی را با رادیکالیسم اشتباه میگیرند. در نتیجه بسیار ساده است که هر

15

میلیتانیسی ای را به انقلابی گری پرولتری تشبیه کرد. خرده بورژوازی دقیقاً همین کار را میکند. شلوغی را مساوی انقلاب و انقلاب را مساوی انقلاب کارگری اعلام میکند و هیزم بیار معرکه کشیدن طبقه کارگر، توده زحمتکشان و بخش مهمی از آزادیخواهان واقعی به پشت سیاست و پرچم بورژوازی میشود.

مثالی بزنم: اگر امروز یک نفر در ذوب آهن یا در نفت و یا در یک محله کارگری برود روی چهار پایه و شروع به صحبت راجع به سوسیالیسم کند، کارگران را آگاه، متحد و متشکل کند و صد نفر دیگر بروند جائی برای پس گرفتن رای شان کوکتل مولوتوف به موسسات دولتی بزنند و شعار برادر شهیدم رای تو را پس میگیرم را سر دهند؛ نود درصد اپوزیسیون خرده بورژواى ایران این دومی را رادیکالتر معرفی میکند. از آن بیشتر به هیجان می آید، آن را مهم تر میداند و به آن حسن نظر بیشتری نشان میدهد. کوکتل زدن ها و به خیابان آمدن ها میلیتانت تر از جمع کردن صد نفر از کارگران نفت و متحد کردن آنها است اما الزاما به هیچ وجه رادیکال تر نیست. اختلاط میلیتانیسی با رادیکالیسم مجرائی است که از طریق آن کمونیسم بورژوائی ناسیونالیسم میلیتانت را به عنوان رادیکالیسم انقلابی به خورد طبقه کارگر بدهد. ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم بسیار میلیتانت هستند، میریزند به خیابان و آتش میزنند. آیا فاشیست ها کم میلیتانت هستند؟ این نوع میلیتانیسی خصیصه تیپیک خرده بورژوازی و جنبش هایش است که با اتکا به میلیتانیسی، رادیکالیسم را خفه میکنند.

در تجربه ما در ایران مگر تسخیر سفارت آمریکا در سالیهای اول انقلاب کم میلیتانت بود؟ و مگر همین میلیتانیسی را پوپولیست های خرده بورژواى ما به عنوان رادیکالیسم به طبقه کارگر معرفی نکردند؟ مگر خرده بورژواهای پوپولیست ما میلیتانیسی بسیجی ها در جنگ ایران و عراق را به عنوان حقانیت جنبش توده ای به خورد بخش وسیعی از کارگران ندادند؟

آنهائی که با تاریخ حزب کمونیست ایران آشنا هستند مگر نمیدانند که در حزب کمونیست ایران ناسیونالیسم کرد (عبدالله مهتدی) میلیتانیسی رویدادهای کردستان عراق را شاهد رادیکالیسم و انقلابی گری آن معرفی میکرد؟

می خواهم بگویم اختلاط میلیتانیسی با رادیکالیسم یکی از روشهائی است که با آن ارتجاع را به عنوان انقلاب به خورد انقلابیون و طبقه کارگر میدهند. موسوی امروز میلیتانیسی معترضین در خیابان را به عنوان رادیکالیسم به خورد همگان میدهد تا عمق سیاست های ارتجاعی اش را مخفی کند. حزب توده و نشریه راه توده هم دقیقاً همین کار را میکند.

مارکس به ما می آموزد که رادیکالیسم یک مبارزه در شکل آن نیست. رادیکالیسم در مضمون است و در جامعه سرمایه داری، رادیکال تنها کسی است که سرمایه داری را نفی میکند. روابط تولید سرمایه داری ریشه همه مصائب این جامعه است. متد مارکس دستاورد و گنجینه کمونیسم طبقه کارگر است. باید به آن چسبید. بدون مارکس و بدون کمونیسم مارکس متندهای رایج بورژوانی، طبیعی ترین انتخاب در مقابل جامعه خواهند بود. روش هائی که نه واقعیت و منفعت طبقه کارگر بلکه منفعت سیستم سرمایه داری را منعکس میکنند که نفع اش در عدم نفی و نقد روابط تولید سرمایه داری است. بورژوازی را منعکس می کنند.

"حکم چهارم: *"این حرکت ادامه انتخابات نیست*

این حرکت از اعتراضات خیابانی مردم شروع میشود و الزاما ادامه فاز ماقبل خود (یعنی انتخابات) نیست. به این ترتیب چپ رادیکال یک

تکه از سیر رویداد ها، که مورد "پسند اش" است، را میگیرد و آن را مینای تاریخ اعلام میکند. روزی که "مردم به خیابان آمدند" روز شروع تاریخ این رویداد ها است. و به این ترتیب انکار میشود این اعتراضات چیزی جز فاز دوم همان انتخابات نبود. از نظر چپ پوپولیست ما، این رویدادها پیش درآمد و *لِذا* افق و *پرچم خاصی ندارد*. نه قبلی داشته و نه بعد آن معلوم است. از هر جا آمده باشد میتواند هر جای دیگری برود. به این ترتیب نماز جمعه را راست روده میتوان به انقلاب سوسیالیستی وصل کرد.

جریانات اصلی سیاسی، چه آنهایی که انتخابات را تحریم کردند و چه آنها که در انتخابات شرکت کردند، ابهامی در مورد فاز دوم ندارند. راستش بخش مهم مردمی که در این اعتراضات شرکت کردند، حتی آنهایی هم که در انتخابات شرکت نکردند، ابهامی ندارند که این اعتراضات *فاز دوم پروسه شرکت در انتخابات* بود و نه یک جنبش ناگهانی خود جوش علیه جمهوری اسلامی. بخش وسیعی از مردم در انتخابات شرکت کردند، موسوی باخت و فضای توهم کاملی که بویژه از طرف رسانه های لیبرال دامن زده می شد که گویا موسوی برنده است نقش بر آب شد. کسانی که به موسوی رای داده بودند شوکه از این واقعه *در اعتراض به تقلب در انتخابات* به خیابان ها ریختند.

این اعتراض و جنبشی که حول آن شکل گرفت اگر در شکل ادامه انتخابات نبود در مضمون کاملاً ادامه انتخابات بود. کل جنبش سبز و کل اپوزیسیون جا افتاده تر چه آنها که در انتخابات شرکت کردند و چه آنها که در انتخابات شرکت نکردند این واقعیت را دیدند. این جنبش اعتراض به انتخابات و جنبش رئیس جمهور کردن موسوی و جنبش ضد احمدی نژاد بود. این یک جنبش خود جوش با پرچم سرنگونی و یا آزادی نبود. فاز دوم انتخابات رژیم بود. **اگر انتخابات لغو میشد و یا اگر موسوی رئیس‌جمهور میشد این جنبش خود را بیروز میدانست و قهرمان و نماینده این بیروزی یعنی موسوی را رئیس‌جمهور میگرد.** کسی که نه ربطی به آزادی دارد و نه تعلق خاطری به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه.

اما چپی که بیش هر چیز مفتون حرکت توده ای و میلیتانی است و انگیزه افراد شرکت کننده در یک عمل توده ای را با مضمون آن حرکت یکی میگیرد با یک معما روبرو میشود. که یک حرکت "انقلابی" نمیتواند فاز دوم یک انتخابات باشد. پس اصلاً انتخابات کلک است، کل موسوی و جنبش سبز "کلک" یا بهانه است. مردم آمده اند انقلاب کنند. در نتیجه چپ خرده بورژوای میلیتانت ما، تاریخ را به میل خود قیچی میکند و از یک حرکت در چارچوب رژیم، حرکتی سرنگونی طلب و انقلاب می فهمد.

بطور خلاصه، تنوری این میشود که "مردم آگاهانه در انتخابات شرکت کردند تا در صف رژیم شکاف درست کنند و بعد شلوغ کردند تا این شکاف را باز کنند". از این تنوری سیاسی که در آن "پلیتیک" زدن "صمد آقا - سرکار استوار" با سیاست عوضی گرفته میشود بگذریم، سوال این است که اگر با شرکت انتخابات میشود از این کارها کرد چرا این چپ رادیکال درست با همین توضیحات به مردم فراخوان شرکت در انتخابات نداد؟

چپ سنتی ایران کلا فاز اول این تحرک (یعنی انتخابات) را زیر فرش زد تا بتوانند یک حرکت غیر سرنگونی خواه و اعتراض به **نتیجه انتخابات** را بعنوان انقلاب و جنبش سرنگونی معرفی کند. اشتباهی هم در کار نیست. از نظر بخش اعظم جریانات چپ سنتی انقلاب همین است.

این چپ سال ۵۷ با همین سیستم بارکش جنبش اسلامی شد. همین سیستم و همین افق چپ افغانستان را به سرباز مجاهدین افغان تبدیل کرد. این چپ در تبت طرفدار انقلاب دالای لاما میشود، در نیال طرفدار جنبش نارنجی، در چین طرفدار حرکت های اسلامی، در کردستان طرفدار ناسیونالیسم کرد، در تبریز به صف ناسیونالیسم ترک و در تهران به صف هخا می پیوندد. همه این تجربیات بار دیگر نشان میدهد که پوپولیسم چیزی جز یک روکش بر ناسیونالیسم نیست.

قطع بند ناف فاز دوم از فاز اول قطع تاریخ است. تاریخ را نمیشود قطع کرد و از هر جا به نفع خود است شروع کرد. جامعه صحرائ برهوتی نیست که آدمها در آن جمع میشوند و انقلاب میکنند. جامعه تاریخ و منطق دارد. ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس در این باره است.

با این سیستم باید گفت در انقلاب روسیه یک روز آفتابی مردم تصمیم گرفتند هشت مارس شلوغ کنند بعد گفتند مرگ بر تزار و تزار سرنگون شد؟ و بعد از آن لنین آمد ایده های نابی را در تزیهای آوریل داد و بعد هم نشستند توطئه کردند و قدرت را گرفتند؟ این تحلیل را در دبیرستان هم از دانش آموز قبول نمیکند. باید توضیح داد که در آن جامعه چه روند هائی در جریان بود؟ چه چیز در غلیان بود؟ چه دعواهائی داشت صورت میگرفت و چه جنبش هائی با چه افق هائی در میدان بودند.

حکم پنجم: " مردم ایران در این اعتراض شرکت کردند"

"در این رویدادها مردم ایران اعتراض کردند". این حکم در این شکل گمراه کننده است. درست است که بخشی از مردم ایران در این اعتراضات شرکت کردند اما یک واقعیت تلخ این بود که اگر بخش مهمی از آزادیخواهان به زیر پرچم سبز موسوی رفتند، در انتخابات شرکت کردند و به موسوی رای دادند، بخش مهم دیگری که اساسا طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بودند، فریب پرچم سیاه احمدی نژاد را خوردند، در انتخابات شرکت کردند به احمدی نژاد رای دادند. این بخش در اعتراضات اخیر خود را شریک نمی دید و اساسا در آن شرکت نکرد.

وقتی از دور به جامعه نگاه کنید یا اگر این رویدادها در کشوری دور از ما به وقوع می پیوست ما احکام آشنائی را صادر میکردیم: می گفتیم در کشور الف **بخشی** از مردم در این موج اعتراضی شرکت کردند (اساسا بورژوازی و خرده بورژوازی) و بخش مهم دیگری که غالبا کارگران و زحمتکشان جامعه هستند در این رویداد ها شرکت نداشتند. می گفتیم چپ پوپولیست کشور الف این توده کارگر و زحمتکش، که چه بسا به احمدی نژاد توهم داشت، را فرصت طلبانه از لیست "مردم" حذف کرد.

حکم ششم: " این حرکت مردمی است و نه طبقاتی"

"در ایران مبارزه میان مردم و جمهوری اسلامی در جریان است. مبارزه ای که یک طرف آن رژیم و یک طرف ضد رژیم، یک طرف مردم و یک طرف ضد مردم است":

جامعه و جنبش غیر طبقاتی اعلام میشود.

کسانی که با کردستان آشنائی دارند خواننده ای ناسیونالیست که به نام شوان معروف است را

میشناسند. این خواننده در یکی از آوازهایش یک لیست طولانی از محنت های پرولتاریا را شرح میدهد و دست آخر آواز خود را با این جمله تمام میکند که "خلق کرد همه پرولتر!"

در تبیین طبقاتی از این رویدادها هم ما شاهد برخورد مشابه از جانب چپ هستیم. مردم ایران یک توده آمرفی معرفی میشوند که همه خاصیت های پرولتاریا را دارند: "مردم ایران همه پرولتر!" این شاه بیت سرود چپ ناسیونالیست ایرانی در این رویدادها بود.

واقعیت این است که هیچکدام از بخش های بورژوازی نمیخواهد و بهتر است بگوئیم نمیتواند رویداد های جامعه را در متن نزاع میان طبقات مختلف (و اساسا طبقه کارگر و بورژوازی) تبیین کند. بورژوازی طبقات را قبول دارد؛ کشف وجود طبقات در جامعه مربوط به مارکس نیست. اما این طبقات اساسا در عرصه اقتصاد هستند و نه در سیاست. در سیاست، به زعم متفکرین و سیاستمداران بورژوائی، ما با یک توده آمورف از "مردم" روبرو هستیم که تمایلات مختلف دارند. بعضی اسلامی هستند، بعضی دست راستی و بعضی دست چپی.

از نظر چپ سنتی جهان، طبقه کارگر هم بخش پیگیر (در چه؟ دقیقاً معلوم نیست) همین توده مردم است. در نتیجه منشا استبداد و خفقان، مشرب سیاسی، مذهب سیاسی و یا عقب ماندگی این یا آن جریان سیاسی و یا جامعه است و نه منفعت روشن تولید و باز تولید سرمایه داری.

منشا اختناق سیاسی در ایران نیازهای تولید سرمایه داری است و نه اسلامیت رژیم! هیچ رژیم دمکرات بورژوائی در ایران ممکن نیست. این درس دیگری برای طبقه کارگر است.

تا آنجائی که من میدانم غیر از حزب حکمتیست تقریباً کل اپوزیسیون چپ، جمهوری اسلامی را غیر طبقاتی اعلام کرده است. جنبشی راه انداخته اند، تحلیل هائی را بدست میدهند، تاکتیک هائی را اتخاذ کرده اند و توضیحی راجع به رویدادهای جامعه ی ایران میدهند که در آن نه از سرمایه دار خبری هست و نه از کارگر. ظاهراً این جنبش علیه اسلام سیاسی است، تضاد بین جمهوری اسلامی و "مردم" است. فرموله ترین روش را شاید در کتاب "در باره تضاد" مائو پیدا کنید: تضاد خلق با ضد خلق، خلق با امپریالیسم.

می گویند جامعه ایران جامعه نا متعارفی است. من هم فکر میکنم نامتعارف است. ولی چرا از مصر نامتعارف تر است؟ چرا از اردن نامتعارف تر است؟ چرا ناپایدار تر از مصر است؟ چرا وقتی به مصر میرسیم شروع میکنیم راجع به بورژوازی پرتلاریا و ملزومات تولید و باز تولید سرمایه داری آنجا صحبت کردن و وقتی راجع به شاه حرف میزنیم یادمان می آید که سرمایه داری وابسته، به کار ارزان وابسته است و به درست حکم میدهیم بورژوازی ملی نداریم اما وقتی به ایران میرسیم ناگهان همه پرولتر میشوند؟ یک دفعه جامعه به اسلام سیاسی و مردم تقسیم میشود؟

این روش ممکن است از نظر مارکسیستی مردود باشد اما این حکم کافی نیست. از نظر ارائه دهنده آن اشتباهی در کار نیست. تنوری پردازان این خط جائی ایستاده اند که دنیا و جامعه را چنین می بینند که گویا خیر و شری هست. خیر و شر غیر طبقاتی هستند. صف خیر درونش طبقه وجود ندارد و منافع متضاد وجود ندارد. طبقه یعنی **منافع متضاد**. اگر همه طبقات منفعت واحدی دارند آنوقت میرسیم به تر شوان که "خلق کرد همه پرولتر!". در این سیستم کارگر "آدم بدبخت" و ستمکش است. سوسیالیسم جنبش علیه فقر است. جنبش نیکو کاری، جنبش آدم های باشرف یا آزادیخواه است و نه جنبش طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی. کارگر آدم فقیر

است. کارگر آدمی است که اضافه دستمزد می خواهد و حق تشکل می خواهد. همین. این افق راستش مارکس که هیچ، آدم اسمیت و دیوید ریکاردو را هم نمیخواهد. برای معرفی کارگر بعنوان "مستضعف" خمینی کافی است. کارگر در این سیستم صف مستضعفین هستند، نه صف یک طبقه ای که کل دینامیسم جامعه روی تناقض منفعت او با منفعت یک طبقه دیگر میچرخد.

کسانی که بحثهای چپ، قبل از سقوط بلوک شرق، را بیاد دارند میدانند یک جریان چپ به اسم "کریپتیک" معتقد بود که جامعه روسیه جامعه سرمایه داری نیست جامعه ائتلاف است. ولی در روسیه کسی نمی گفت من فردا میروم سر کار تا با ائتلاف نان دربیآورم، میگفت مزد میگیرم. باید از اینجا شروع کرد که معیشت و رفاه را در جامعه چه کسی تولید می کند؟

جامعه ایران جامعه سرمایه داری است. این اولین حکمی است که طبقه کارگر باید ببیند. هر دولت بورژوائی، از دولت اسلامی مطلق تا دولت سلطنتی مطلق و از دولت مدل غربی تا دولت مدل شرقی که سر کار بیاید، علیرغم همه اصطکاک ها و موانع درونی شان، برای سر کار نگاه داشتن خود، برای اینکه برق داشته باشد، نفت باشد و برای اینکه نان تولید بشود برای اینکه درآن جامعه زندگی باشد ناچار است در چهارچوب مناسبات سرمایه داری کار کند.

مگر جمهوری اسلامی و بخشی از این آخوندها نیامدند گفتند خود کفائی اقتصادی، به جای اینکه برویم کشتارگاه درست کنیم هر کسی در خانه اش یک گوسفند نگاه دارد؟ و مگر دو سال بعد از آن بزرگترین کشتارگاه پرواربندی خاورمیانه را درست نکردند؟ طالبان هم اگر در ایران دولت را بدست بگیرد نمی تواند دوباره همان بساط عشیره ای را راه بیندازد. اگر بخواهند زنده بمانند و اگر بخواهند مردم زندگی کنند باید خود را با نیازهای تولید سرمایه داری وفق دهند.

حکم هفتم: " جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است"

"جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است." در این حکم جمهوری اسلامی به جای نمایندگی منفعت سرمایه داری، ظاهراً علیه آن است و تنها نماینده اسلام سیاسی معرفی میشود. جنبش ضد جمهوری اسلامی با این حکم ماهیت سرمایه داری این رژیم را پنهان میدارد. جمهوری اسلامی گرچه با دم و باز دم تولید سرمایه داری تناقضساتی دارد اما اولاً" این تناقضسات نافى خصلت سرمایه دارانه آن نیست و ثانيا غیر قبل علاج نیست.

چپ ایران از سر فقدان نقد پایه ای به سرمایه داری از این شیوه تولید برداشتی مثبت و پیشرو دارد. در نتیجه سرمایه داری دانستن جمهوری اسلامی و یا از پیش پای برداشتن موانع رشد سرمایه داری از جانب آن را امری مترقی و مثبت میداند، نقدش را به آن کم رنگ می بیند و این تبیین را آوانس به جمهوری اسلامی اعلام میکند. کسانی که چپ ایران در سالهای دهه پنجاه را میشناسند میدانند که در همان زمان بخش اعظم چپ فکر میکرد سرمایه داری دانستن حکومت سلطنتی طرفدارى از آن است! نقد اینها به رژیم سلطنتی در محتوا همان نقد جبهه ملی و حزب توده بود که عدم رشد سرمایه داری را مورد نقد قرار میدادند.

عدم انطباق جمهوری اسلامی با نیازهای تولید سرمایه داری پایه های روشنی دارد که اتفاقاً جمهوری اسلامی، مثل هر نظام بورژوائی دیگر، در طی سال های گذشته تلاش برای فائق آمدن بر آنها را داشته است.

این ناخوانائی یا تناقضات ناشی از **اسلامیت** آن

نیست. ناشی از تاریخ ضد امپریالیستی این رگه از اسلام و انقلابی است که با آن متولد شد. نقد جمهوری اسلامی از سر اسلام سیاسی به یک نقد صرفا سکولار و مدرنیستی منجر میشود و در چارچوب نظام سرمایه داری غیر اسلامی (کل سلطنت طالبان و بورژوازی لیبرال ایران) باقی میماند.

معضلات یا تناقضات جمهوری اسلامی بطور فشرده بر سه مؤلفه اصلی استوار است:

اول- تضمین امنیت سرمایه: تضمین امنیت برای سرمایه یعنی کوتاه کردن دست دخالت فقهاتی در اقتصاد. سرمایه در ایران احساس امنیت لازم را نمی‌کرد. سرمایه داری تنها بر اساس وجود قوانین معلوم و تضمین شده در مورد مالکیت، سرمایه‌گذاری و قدرت استثمار کارگر قادر به حیات است. بورژوازی نمی‌تواند بر فتوا متکی باشد. نمی‌شود هر آخوندی در هر محله حکم بدهد این کارخانه یا آن مزرعه اسلامی است یا نه. در عربستان سعودی سر آدم را که با شمشیر می‌برند اما اموالش را نمی‌گیرند. در سرمایه داری، اساسا مالکیت، ثروت و سرمایه مقدس هستند نه جان انسان. دولت های مختلف در جمهوری اسلامی، طی دو دهه گذشته، برای ادامه حیات خود ناچار بوده اند تلاش کنند تا دست سیستم فقهاتی را از دخالت در اقتصاد کوتاه کنند.

ده سال پیش منصور حکمت گفت یکی از عواملی که می‌تواند این کار را به سرانجام برساند ترکیب خامنه ای و سپاه پاسداران است. این خود ولی فقیه است که می‌تواند کودتا، فتوا و فقاقت را از دخالت در اقتصاد بر کنار نگاه دارند. خاتمی یا دو خرداد قادر به انجام این کار نیستند. اگر کسی می‌تواند این مشکل را از جلو پای جمهوری اسلامی بردارد ترکیب خامنه ای و سپاه پاسداران است. البته انجام این کار امر ساده ای نیست. در مقابل آن مقاومت می‌شود. کوتاه کردن دست آخوند از دخالت در اقتصادیات اصلاً ساده نیست.

به نظر من در دوره های گذشته، چه در دوره رفسنجانی و چه خاتمی و چه در دوره احمدی نژاد، تلاش های زیادی برای محدود کردن تصمیم گیری اقتصادی به دولت انجام شده است. این اولویت دولت رفسنجانی، دولت خاتمی، دولت احمدی نژاد، و اولویت خامنه ای بوده است. امروز، به شهادت بورژوا ترین نشریات غربی و به شهادت تحلیل گران مالی غرب، دخالت در امور اقتصادی عملا از دست سیستم فقاقت بیرون رفته و در دست دولت و خامنه ای (در مقام دولتی اش) متمرکز شده است.

دوم - ایران در بازار جهانی سرمایه، حوزه صدور سرمایه است و نه قطب تکنولوژیک و یا مرکز سرمایه مالی. در ایران رشد سرمایه داری بدون جلب سرمایه خارجی ممکن نیست. اما وجه ضد غربی - ضد کمونیستی سنت سیاسی ای که جمهوری اسلامی از آن نشأت گرفته بود و همچنین انقلاب ۵۷ که انقلابی ضد امپریالیستی بود، جمهوری اسلامی را در مقابل غرب و آمریکا و عملا دسترسی داشتن به بازار جهانی سرمایه، متولد کرد. جمهوری اسلامی که از یک طرف بر دوش یک جنبش ضد امپریالیستی متولد شده است و از طرف دیگر از سر منفعت ملی و ناسیونالیستی، خود را با حزب الله لبنان و مسئله فلسطین گره زده است از این رو در لیست دولت های حامی تروریسم آمریکا قرار گرفته، با محدودیت بسیار شدید و عملا تحریم سرمایه گذاری روبرو بوده است. جمهوری اسلامی نتوانسته است که سرمایه لازم برای رشد سرمایه داری را جلب کند و این یکی از پایه های نارضایتی بخش وسیعی از بورژوازی ایران از این دولت است.این مشکل اما با ظهور چین و روسیه در صحنه رقابت های امپریالیستی، با

شکست سیاست سلطه جویانه آمریکا در عراق و با پیروزی جمهوری اسلامی در مقابل آن و بالاخره و بویژه با تجدید تقسیم دنیا میان امپریالیست ها، به ضرر آمریکا و غرب و به نفع چین و روسیه، صحنه بازار جهانی سرمایه برای جمهوری اسلامی از پایه تغییر کرده است.

جمهوری اسلامی چشم انداز فائق آمدن بر این مشکل را در مقابل خود می‌بیند. امروز دو مدل اقتصادی توسعه اقتصاد سرمایه داری در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته است. یک مدل کمابیش غیر متمرکز متکی به غرب (بعنوان بخشی از تقسیم جهان) مانند مثلاً ترکیه، و مدل دیگر مدل متمرکز تر حول سپاه پاسداران و ارتش به عنوان نهادهای مالی.

سوم - تضمین فوق سود برای سرمایه داری با اتکا به نیروی کار ارزان طبقه کارگری خاموش و ناتوان از مقاومت موثر. جمهوری اسلامی باید بتواند سود سرمایه را مطابق استاندارد جهانی سرمایه برای یک کشور حوزه صدور سرمایه تضمین کند. این یعنی تعرض هرچه وسیعتر به معیشت کارگران و زحمتکشان و بستن کارخانه های غیر سود ده. جمهوری اسلامی باید شدت کار، شدت استثمار و بارآوری کار را آنقدر بالا ببرد که سود سرمایه ایران را برای سرمایه های خارجی جذاب نماید.

این پروسه ای است که جمهوری اسلامی از دوره خاتمی شروع کرد. زدن سوبسید ها، بستن کارخانه هایی که غیر سود ده هستند و خصوصی کردن بخش اعظم صنایع. کارخانه های با تکنولوژی عقب مانده بسته و اوراق می‌شوند. مثل همه جای دیگر همه سرمایه داری که به بحران می‌خورد سرمایه اضافه را "می‌سوزاند". یکی از عوارض بحران سرمایه داری وجود "سرمایه اضافی" است. سرمایه ثابت اضافی: کارخانه هایی که دیگر به درد نمیخورند، کارخانه ای که حتی می‌تواند داروی سلطان تولید کند اما سود نمیدهد باید بسته شود.

کشمکش های درون جمهوری اسلامی امروز بیش از هر چیز خود را به این دو مدل گره زده است. مناظرات حول انتخابات رئیس جمهوری بیش از هر چیز رودرروئی بخش های مختلف بورژوازی که از قیل این یا آن مدل اقتصادی سود میبرند را منعکس میکند. درست به همین دلیل است که نه اقتصاد بلکه رابطه با غرب است که محور انتقاد موسوی به احمدی نژاد است. در زمینه امنیت سرمایه، در زمینه رابطه کارگر و سرمایه دار و در زمینه خصوصی سازی ها و تعطیل کارخانجات غیر سود ده هیچ تفاوتی میان کاندیداها وجود ندارد. اگر هم اختلافی بود کاندیداها خواهان خصوصی سازی همه جانبه تر و حذف هر نوع سوبسید و یارانه تحت عنوان "اقتصاد صدقه ای" بودند. همه خواهان سودآور کردن سرمایه، امن کردن سرمایه، کشیدن طناب از گرده طبقه کارگر و بخش وسیع زحمتکشان شهری و روستائی و بالا بردن نرخ سود هستند. روشن است که هر دو طرف سعی کردند منفعت شان را به عنوان حقیقت به بخش اعظم جامعه بقبولانند. یکی به اختناق فرهنگی و تحقیر شدن ایرانی در چشم غرب بند کرده و دیگری به دزدی و فقر. احمدی نژاد با شعارهای پوپولیستی علیه فقر و "آهای دزد" تلاش میکند تا مانند هر فاشیست دیگری توجه بخش زحمتکش جامعه را بخود جلب کند، و موسوی با برجسته کردن اختناق فرهنگی تلاش دارد که کل بورژوازی پرو غرب و توده وسیع خرده بورژوازی را نمایندگی کند. طبیعی است مانند هر جای دیگر دنیا، جامعه در غیاب آلترناتیو طبقه کارگر و در غیاب یک کمونیسم پروولتری، بین این دو اردو تقسیم میشود.

خلاصه اینکه رویدادهای اخیر، اتفاقاتی در یک روز آفتابی که مردم در آن تصمیم گرفته اند،

"امروز میروم اعتراض میکنم" نیست. ادامه یک تاریخ است. این فاز دوم مجموعه کشمکش هائی است که در فاز اول متبلور شد.

بخش دوم

فهرست

مقدمه

آنچه باید آموخت!

بُشت پرده دود

درسها

۱ - دعوا بر سر چیست؟

۲ - دنیا طبقاتی است

۳ - سرمایه دار دمکرات نداریم

۴ - سرنگونی داریم تا سرنگونی

۵ - برای بورژوازی، جز سود، همه چیز قابل معامله است: دوستان مردم کیانند؟

۶ - مبارزه برای آزادی از مبارزه برای برابری جدا نیست

۷ - قابلیت های جمهوری اسلامی

۸ - برای پیروزی بر جمهوری اسلامی باید سازمان و قدرت پیروزی را داشت

۹ - کمونیسم و طبقه کارگری سازمان، بنا به تعریف یاسیو است

۱۰ - باید به حزب حکمتیست پیوست

مقدمه

در بخش اول این بحث سعی کردم نکات زیر را توضیح دهم:

۱ - ماهیت یک حرکت اجتماعی، از جمله

توضیح نویسنده برای درج بخش دوم مطلب، در کمونیست:
گرچه رفیق خوب مان محمد فتوحی سرا زحمت پیاده کردن بخش دوم سخنرانی من را کشیده است و من هم بخشی از این متن را برای چاپ ادیت کرده ام که در زیر می آید، ادیت بقیه این سخنرانی نکته جدید را به خواننده کمونیست نمیدهد، زیر تقریباً تمام آنچه در قسمت دوم این سخنرانی آمده است در سند "آنچه باید آموخت" (بیانیه پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست) آمده است. از این رو من بعد از مقدمه بخش دوم صرفاً نوشته آنچه باید آموخت را آورده ام. البته هر دو بخش سخنرانی در صفحات اینترنتی حزب قابل دسترس است.

تحركات اخير در ايران را از روی **نیت شرکت کنندگان** در آن نمیتوان توضیح داد. شرکت کنندگان در هر حرکت اجتماعی، که چه بسا ارتجاعی هم هستند، بنا به تعریف برای یک زندگی بهتر و برای نجات از وضعیت موجود به حرکت در می آیند. توضیح دادم که مارکس و مارکسیسم به ما می آموزد که مردم از نظر سیاسی به اصطلاح "لخت" با مطالبات خود وارد صحنه کشمکش اجتماعی و سیاسی میشوند. حتی طبقات اجتماعی هم به این شکل "لخت" وارد جدال با هم میشوند. توده مردم و طبقات مختلف از کانال جنبش های اجتماعی و سیاسی، خود را بیان میکنند که این جنبش ها البته طبقاتی هستند. از این رو در همه تحركات اجتماعی انگیزه و نیت توده به حرکت در آمده، خود را در قالب افق

17

و سنتی که توده به حرکت در آمده در مقابل خود قرار میدهد بیان میکند و توسط سنت ها و جریانات اجتماعی در حال کشمکش در جامعه شکل داده و نمایندگی میشود. این جنبش ها از ناسیونالیسم تا لیبرالیسم از فاشیسم تا اسلام سیاسی و از کمونیسم بورژوائی تا کمونیسم طبقه کارگر همه تلاش میکنند و مجبورند که از این طریق به مقابله با هم بروند. در دنیای مدرن اکثریت قریب به اتفاق اعتراضات و تحركات اجتماعی توسط جریانات مختلف بورژوازی شکل داده میشود و نمایندگی میگردد که نه تنها علیه استثمار سرمایه داری - که منشا همه مشقات دنیای امروز ما است- نیستند و حافظ آن هستند، بلکه در جوامعی نظیر ایران اصولاً حتی طرفدار آزادی های سیاسی هم نیستند.

نقطه مشترک در این وارونگی رابطه میان جنبش های اجتماعی و انگیزه های فردی این است که همه جریانات بورژوائی برای توجیه خود و برای قالب کردن اهداف جنبشی خود انگیزه مردم شرکت کننده را به شهادت میگیرند. پوپولیسم و کمونیسم بورژوائی هم از این قاعده مستثنا نیست.

۲ - گفتیم که در جامعه طبقاتی اتکا به مقوله دمگرافیک "مردم" برای توضیح خصلت سیاسی یک حرکت اجتماعی از نظر تئوریک، غیر مارکسیستی و از نظر سیاسی بورژوائی است. شیوه ای است که پشتوانه توجیه وارونگی اهداف جنبش های بورژوائی با انگیزه بخش اعظم توده کارگر و زحمتکش و ستمدیده ای که در آن شرکت میکنند است.

جامعه ما یک جامعه سرمایه داری است و این جامعه، جامعه ای طبقاتی است یعنی مردم در این جامعه به طبقات مختلف تقسیم میشوند که نه تنها همه با هم منافع یکسانی ندارند بلکه غالباً منافعی متناقض دارند. رابطه سرمایه دار با طبقه کارگر نمونه برجسته این منافع متناقض است. کسی که در تبیین یک حرکت سیاسی سرمایه دار و کارگر را در مقوله "مردم"، "توده" و یا "خلق" ذوب میکند و به هر حرکت "توده ای"، "مردمی" و "خلقی" بار مثبت سیاسی میدهد تناقض در منافع طبقاتی را مخفی میکند. در صف اول این "مخفی کاری"، بورژوازی قرار دارد که رسماً خود را غیر طبقاتی اعلام کرده و بنام جامعه و مردم بر گرده طبقه کارگر و مردم زحمتکش سوار است. واقعیت این است که در دنیای ما بخش اعظم حرکات "مردم" توسط جریانات ارتجاعی رهبری و نمایندگی میشود. دنیا، از افغانستان تا فلسطین و از اروپا تا آفریقا شاهد این وارونگی تاریخی است.

۳ - تاریخ پیوسته است. اعتراضات حول انتخابات ابتدا به ساکن نبود. فاز دوم انتخابات بود و همان منطق انتخابات را به شیوه میلیتانت تعقیب میکرد. کسانی که در اعتراضات این دوره شرکت کردند قبلاً در انتخابات شرکت کرده بودند و این اعتراضات ادامه شرکت در انتخابات به شیوه دیگر بود. کسانی که در انتخابات شرکت نکردند و به دنبال این اعتراضات راه افتادند در واقع در وسط راه به مسیر انتخابات پیوستند. اینها باید امروز از خود بپرسند که چرا اصولاً در خود انتخابات شرکت نکردند؟ وانمود کردن اعتراضات اخیر به چیزی جز فاز دوم انتخابات، تلاشی است برای مخفی کردن واقعیت.

۴ - گفتیم که یک بُعد دیگر از این "مخفی کاری" جریانات بورژوائی، اختلاط دو مشخصه یا دو وجه متفاوت از یک حرکت اجتماعی است: اختلاط میلیتانیسی (رزمندگی) یک حرکت با رادیکالیسم آن.

این اختلاط نشان مادرزادی جریانات و روشنفکران خرده بورژوا است که همه آرمان شان در نهایت در ماجراجوئی و **صفحه ۲۰**



ورای شلوغی ها و باصبر و حوصله به کار آگاهگرانه و سازمانگرانه پرداخت. این شیوه و روش کار را چپ دردهه اخیر تجربه کرده است. بدون آن آگاهگری ها و سازماندهی و متحد کردن ها "داب" بوجود نمی آمد. اما هر چه هست پرچم آزادی، برابری را نباید گذاشت که به زمین بیفتد و بی صاحب گردد.

ارزیابی مصاحبه شوندگان از حرکت ۱۳ آذر و دانشجویان ازادیخواه و برابری طلب این است که این حرکت شکست خورده و دیگر فعالیت در این قالب و به این نام ممکن نیست. و می گویند اما چپ در دانشگاه ها هست و کماکان فعالیت می کند! این ارزیابی را کسانی دارند که در همین مصاحبه از جایگاه و اهمیت این حرکت و زمینه ها و تاریخ رشد و پیشروی اش و عظمت ابراز وجود علنی اش حرف زده اند. آیا پذیرفتنی است که چنین جنبش و تحرکی با چنان سابقه وتاریخ رشد و گسترش و عروج علنی و اجتماعی و پرچم انسانی اش یک شبه شکست خورده و تمام شده تلقی شود؟! این ارزیابی به هر دلیلی انجام شود، صرفا ناآگاهی ازمکانیسم های مبارزات اجتماعی و سیاسی را منعکس می کند و تصویری غیرواقعی از پیروزی و شکست است.

تحركات اجتماعی و از جمله حرکت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را باید در متن جامعه و تأثیری که در تاریخ دوران خود می گذارند و پرچم و سیاست و اهدافی که نمایندگی می کنند شناخت وجایگاهش را بطور واقعی دید، نه از این و آن ضربه پلیسی و یا کم و کسری و ایرادات در سبک کار و غیره فعالینش.
تشکل های بورژوایی در همین دانشگاه ها هم بارها ضربه خورده، دچار انشقاق وانشعاب شده و فعالیشان پراکنده گشته است، اما این تشکل ها و یا جنبش ها و پرچم ها کماکان به حیات خود ادامه داده اند. يك نمونه آن دفاتر وشعبات تحکیم وحدت است. تحکیم وحدت قبل از اینکه يك تشکل باشد، یا اگر ضربه بخورد و فعالینش دستگیر شوند، و یا در این و آن حرکت معین دچار شکست هم بشود، اما اساسا يك پرچم و يك سیاست است. این بخشی از جنبش اصلاحات است و سیاست راست در تحركات دانشجویی را نمایندگی می کند. و این سیاست علیرغم هر افت و خیزی در دانشگاه ها کماکان جاری است مگر اینکه تماما توسط چپ دانشجویی جارو گردد که این صرفا در دانشگاه ها امکان پذیر نیست و در يك توازن قوای اجتماعی و طبقاتی این کار امکان پذیر می شود.

حرکت ۱۳ آذر برای اولین بار و پس از چند دهه بار دیگر چپ را عملا به متن جامعه آورد. در حکومت های استبدادی نهادها و احزاب و نشریات و غیره بارها زیر فشار سرکوب شکل و قالب و تاکتیک عوض کرده اما محتوا و سنت خود را حفظ می کنند. این برای "داب" هم به لحاظ قالب و نام و محتوا میتواند صادق باشد. مساله حفظ وتداوم و گسترش سنت و تجارب و افق "داب" و پرچم آزادی، برابری است. مساله این است که دانشجویان چپ هر لباسی بر تن کنند، "دانشجویان آزادیخواه وبرابری طلب" و "بچه های داب" بمانند و بشوند. تحت هیچ فشار و مخالفتی واز جمله سرکوب، از این سنت نباید عقب نشست. تحت هیچ فشار و مخالفتی نباید در محتوای سیاسی و اجتماعی و انسانی این پرچم تخفیف داد. برای مثال در شرایط حاضر دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب کسی است که دنبال جنبش سبز نمی رود و استقلال خود را از سبزها و تحکیم وحدتی ها حفظ می کند. و تلاش می کند صف خود را در مقابل این موج ایجاد کند. میتوان تاکتیک عوض کرد، میتوان و باید توازن قوا را دید، میتوان مدتی

۴- آیا داب شکست خورده و فعالیت درقالب و به نام آن ممکن نیست؟

بدوا بگویم که مساله بر سر تعصب و یا پافشاری بر سر يك قالب و یا نام نیست.

داب "شکست خورد"، یعنی چه شکست خورد؟ داب به معنای تشکل شکست خورد؟ داب که تشکل به معنای کلاسیکش نبود. يك جنبش با سیاست و شعار معین و يك شبکه وسیع دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود. این سیاست و شعار و اهداف که سرچایشان هستند، بخشی از فعالین از شبکه دانشجویان پراکنده شده اند و گیریم تعدادی هم به هر دلیل فعالیتشان محدود و یا حتی تعطیل شده است. اما ده ها هزار دانشجوی تشنه آزادی و برابری در دانشگاه ها هستند. چرا اینها نمی توانند صاحب سنت وتجارب و سیاست وشعار و اهداف داب شوند، این پرچم را برافراشته نگه داشته و فعال جنبش خود شوند!

شخصا معتقدم که "داب" با همین نام می تواند بماند و با روش های دیگر و ارزیابی درست از توازن قوا به کارش ادامه دهد. اما "داب" را صرفا يك نام یا قالب دیدن یا نامیدن، نگاهی سطحی به يك تحرك و مبارزه اجتماعی رادیکال و انسانی است. مساله بر سر دفاع از آزادی، برابری است. دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب، هر قالب و تشکل و شیوه و روش کار و تاکتیکی را در پیش بگیرد، دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب است. این آن چیزی است که باید سرسختانه و بدون ابهام حفظ کرد و از دست نداد و شکست خورده تلقی نکرد.

در حکومت های استبدادی نهادها و احزاب و نشریات و غیره بارها زیر فشار سرکوب شکل و قالب و تاکتیک عوض کرده اما محتوا و سنت خود را حفظ می کنند. این برای "داب" هم به لحاظ قالب و نام و محتوا میتواند صادق باشد. مساله حفظ وتداوم و گسترش سنت و تجارب و افق "داب" و پرچم آزادی، برابری است. مساله این است که دانشجویان چپ هر لباسی بر تن کنند، "دانشجویان آزادیخواه وبرابری طلب" و "بچه های داب" بمانند و بشوند. تحت هیچ فشار و مخالفتی واز جمله سرکوب، از این سنت نباید عقب نشست. تحت هیچ فشار و مخالفتی نباید در محتوای سیاسی و اجتماعی و انسانی این پرچم تخفیف داد. برای مثال در شرایط حاضر دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب کسی است که دنبال جنبش سبز نمی رود و استقلال خود را از سبزها و تحکیم وحدتی ها حفظ می کند. و تلاش می کند صف خود را در مقابل این موج ایجاد کند. میتوان تاکتیک عوض کرد، میتوان و باید توازن قوا را دید، میتوان مدتی

داستان شکست نخوردگان

در رابطه با مصاحبه سایت اشتراك با تعدادي از فعالين دانشجویي

مظفر محمدی

اخيرا سايت اشتراك با چند تن از فعالين دانشجویی ، از جمله، سروش دشتستانی ، عابد توانچه، مزدك طوسی نژاد، پریسا نصرآبادی ...، مصاحبه هایی انجام داده است. پرداختن به این مساله نه الزاما به خاطر پاسخگویی یا روشنگری ، بلکه از زاویه منافع جنبش های اجتماعی و دراینجا اعتراضات دانشجویی اهمیت دارد. مسلما پاسخ به سوالات سایت از جانب مصاحبه شوندگان هر کدام با دیگری تفاوتهایی دارد. اما مساله مورد نظر من در اینجا نتیجه گیری نسبتا واحدی است که اکثرا از تجربه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب "داب" به دست می دهند و آن داستان "شکست" است.

موضوعاتی را که در این رابطه میخوامم به آن ها بپردازم عبارتند از:

۱- سایت اشتراك، بی طرف نیست
۲- شرایط شکل گیری چپ در دانشگاه ها
۳- ۱۳ آذر ۸۶ نقطه عطفی در مبارزه واعتراضات دانشجویی چپ

۵- آیا داب شکست خورده و فعالیت درقالب و به نام آن ممکن نیست؟

۶- جایگاه احزاب سیاسی در جنبش های اجتماعی

۱- سایت اشتراك بی طرف نیست.

اینکه سایت اشتراك ، مثل هر جریان مشابه، هدف خاصی را دنبال می کند، امری طبیعی است. اما برای مخاطبین ما آگاهی از سمت گیری و هدفی که این سایت دنبال می کند، مفید است.

سوالاتی را که سایت اشتراك جلو روی مصاحبه شوندگان می گذارد، هدفمند و برای اثبات چیزی است و آنهم عبارت است از "شکست داب"، و نه الزاما رسیدن به يك ارزیابی همه جانبه ازيك پدیده معین و در اینجا مبارزات و اعتراضات دانشجویي. در طرح سوالات سایت، شکست حرکت دانشجویان در ۱۳ آذر فرض گرفته شده و بقیه ماجرا گشتن به دنبال دلایل "شکست" و غیره است.

همچنین سایت مصاحبه کننده، همه مباحث این دوره در رابطه با بررسی و ارزیابی از این حرکت دانشجویی را نادیده گرفته و گویا پس از ۲ سال تازه می خواهد سر بحثی را بگشاید. از نظر سایت اشتراك، تا کنون "تنها شاهد اظهار نظر از سوی شخصیت ها، احزاب و سازمانهایی بودیم...". یعنی اینکه از نظر سایت اشتراك اینها کفایت و صلاحیت لازم را در این زمینه ندارند و اخيرا "فعالینی" پیدا شده اند و سایت می خواهد حقایق جدیدی را از زبان این "فعالین" بازگو کند. بگذریم از اینکه طی این مدت بسیاری از فعالین این حرکت با اسم و رسم خود چه در داخل و چه خارج کشور، دراین زمینه ارزیابی و ابراز نظر کرده اند.

بهررو، سرانجام مصاحبه کننده به تشکل های دانشجویی دیگری اشاره می کند که در واقع وجود خارجی ندارند. این سمت گیری و هدفی است که سایت اشتراك در مصاحبه هایش تعقیب کرده است.

۲- شرایط شکل گیری چپ در دانشگاه ها

مصاحبه شوندگان ارزیابی نسبتا واحدی از زمینه های رشد و گسترش چپ در دانشگاه ها

چه پرچمی روشن تر از آزادی و برابری می توانست و می تواند تمایز سیاست و خط راست و چپ، تمایز بورژوازی و پرولتاریا و تفاوت انسانیت و توحش را اینگونه شفاف در مقابل جامعه بگیرد؟ اهمیت این کار عظیم در این حد است و این پاك شدنی نیست. ایستادن زیر این پرچم و این افق انسانی و این راه حل زندگی برای انسان، بسیار افتخار آمیز است.

تفکری که میگوید این پرچم و افق از جامعه رخت بر بسته و به زیر خاك رفته است، صرفنظر از هر نیت و تئوری پشت آن، شکست طلبانه و نفی گرایانه است. تفکری که طبقه کارگر و مردم زحمتکش را از دستاوردهای مبارزاتی و انسانی خود محروم می کند. تفکری که می خواهد پرچم آزادی، برابری و حرکت ۱۳ آذر را خاك شده اعلام کند، باید مارکسیسم، مبارزه طبقاتی، کمون پاریس و انقلاب اکتبر را دهه های قبل چال کرده باشد. این کار نامقدس در تاریخ چپ ایران به نام حزب توده ثبت شده و در این دوره نئوتوده ایسم آن را نمایندگی می کند.فعالین چپ و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب چه فعالین حرکت ۱۳ آذر و چه فعالین جدید به پرچم برافراشته شده، به تجارب حداقل يك دهه اخير فعالین مارکسیست و چپ در دانشگاه ها و به تداوم این حرکت انسانی به شدت نیازمنداند. تخطئه این حرکت و این پرچم به هر بهانه ای، خلع سلاح کردن و دست خالی گذاشتن این چپ از این دستاوردهایش است. گویا هر بار باید از صفر شروع کرد!

مصاحبه شوندگان همگی به آینده چپ امیدوارند اما این امید را در يك بسته بندی مایوسانه و شکست خورده تحویل این آینده می دهند. این امیدی واهی است. در حالی که امید واقعی که پایش روی زمین است و در صحن دانشگاه ها ویر فراز جامعه در اهتزاز است همان پرچم آزادی، برابری است. جمع شدن زیر این پرچم واین افق انسانی آن امید واقعی است. این را باید به همه دانشجویان و روشنفکران و جوانانی که می خواهند در تاریخ دوره خود اثر بگذارند، گفت و خواست که زیر این پرچم جمع، متحد و متشکل شوند.

در عین حال این پرچم جاریه کسی تنگ نکرده ، کسی که فکر می کند خیلی کارگری است با خیلی سوسیالیست است، اگر فکرمی کند راه بهتری را پیدا کرده است، برود و وفاداریش را به کارگر و سوسیالیسم به عمل در آورد. اما هر اعلام موضعی و یا اعلام نامی اگر هدفش زدن "داب" و خاك کردن این پرچم و این تجربه و فداکاری انسانی باشد، باید در وفاداریش به کارگر و سوسیالیسم شك کرد. چرا باید خدمت به کارگر و به سوسیالیسم در نفی و تخطئه پرچم آزادی، برابری باشد؟! صاحبان، فعالین و تلاشگران يك دهه اخير این حرکت آزادیخواهی و برابری طلبانه، باید سرفرازانه از این پرچم دفاع کنند. "تاریخ شکست خوردگان" را باید يك بار دیگر از نظر گذراند.

هر گونه عقب نشینی از تجربه وسنت مبارزاتی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و از پرچم آزادی- برابری، چپ را باهر نامی که روی خود بگذارد، "کارگری"، "سوسیالیست" و غیره، حداقل در دانشگاه ها به محافل پراکنده و بدون افق و پرچم روشن تبدیل خواهد کرد. این يك عقبگرد و چند گام به پس است که چپ دانشجویی و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نباید به آن تن دهند.

۵- جایگاه احزاب سیاسی در جنبش های اجتماعی

مبارزات و جنبش های اجتماعی در تمام طول حیات بشر جاری بوده اند. طبقه کارگر از بدو پیدایش تا کنون علیه تبعیض و استثمار و بی حقوقی و برای بهبودی در شرایط کار و زندگی اش مبارزه کرده است. اما تاکنون هیچ

مبارزه و تحرك طبقاتی و اجتماعی بدون حزب سیاسی نتوانسته است طبقه کارگر را از شر سرمایه داری و استثمار نجات بدهد. این اتفاق در يك دوره تاریخی و به یمن وجود حزب بلشویك رخ داد. از زمان شکست انقلاب اکتبر به بعد و تا کنون طبقه کارگر حزب سیاسی خود را نداشته است و در نتیجه کار مزدی در همه جوامع سرمایه داری به وجود نکبت بارش ادامه داده است. این در حالی است که در تمام این دهه ها طبقه کارگر از هیچ فداکاری و مبارزه و اعتراض و اعتصابی فروگذار نکرده است. اعتصاب معدنچیان انگلیس، فلزکاران آلمان، کارگران شرکت نفت ایران، کارگران و زحمتکشان فرانسه، و صدها و هزاران تحرك و اعتراض بزرگ و كوچك طبقه کارگرو مردم زحمتکش در سراسر جهان هنوز تغییری در شرایط کار و زندگی این طبقه بوجود نیاورده و روز بروز به مشقات و بی حقوقی و بیکاری و اخراج و ساعات کار طولانی و فقر و فلاکت طبقه ما اضافه می شود. چرا؟

جریاناتی که فکر می کنند طبقه کارگر صرفا با تشکل های توده ای اش می تواند خود را رها کند، دوستان کارگران نیستند. وجود تشکل های توده ای کارگری و مبارزات متشکل و متحد شان در سندیکاها و حتی شوراهای دوران قیام بهمن ۵۷ ایران و تا کنون را همه شاهدهیم. اما با وجود متشکل شدن کارگران در اتحادیه های چند میلیونی هم، با فرض امکانپذیری آن، اما هنوز کارگر، کارگر است و سرمایه دار، سرمایه دار. در عوض، طبقه بورژوازی کاملا مجهز به احزاب، سنت، و تاریخ خود است و دارای دولتهای منتج از احزاب بورژوایی شان. طبقه کارگر حزب سیاسی طبقاتی خود، حزب کمونیستی اش را می خواهد. بدون این حزب هیچ چشم انداز امیدبخشی حتی برای بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر در شرایط بحران های سرمایه داری و تهاجم مکرر به شرایط کار و زندگی این طبقه، وجود ندارد تا چه رسد به رهایی طبقه کارگر از بردگی مزدی. کسی که این بدیهیات اثبات شده و ابژکتیو را نمی پذیرد، نه مبارزه طبقاتی را فهمیده است و نه امید و توقعی به رهایی طبقه کارگر دارد. این جریانات، حداقل رفاهیاتی دردولت های رفاه بورژوازی که آنهم دورانش به پایان رسیده است، نهایت افق و آرزویشان را تشکیل میدهد. این ها سنت کار اتحادیه ها و احزاب سوسیال دمکرات و لیبرال دمکرات و چپ پوپولیست و از این قبیل است. از نظر این جریانات، حزب کمونیستی کارگری لازم نیست، خشونت است و الی آخر! این چنین تفکر وجریاناتی طبیعی است از حضور حزب سیاسی کمونیستی در مبارزات اجتماعی در ایران نگران باشد. این چنین تفکر و جریاناتی بانگرانی و اعتراض می گویند حزب حکمتیست در کانون های فکری و مبارزات دانشجویی دردانشگاه دخیل بوده است. این اعتراض کسی نیست که خلا حزب کمونیستی کارگری نگرانش می کند، این اعتراض چپی است که به کمونیسم نیاز ندارد. اگر آزادی، برابری با کمونیسم تداعی شود، آن را نمی خواهد و از استدلال و تشریح و توضیح اندر باب "شکست" آن هم خسته نمی شود. اگر حکمتیست هایی پیدا شدند و توانستند مبارزات دانشجویی را تحت تاثیر قرار دهند، هدایت و رهبریش کنند و پرچم آزادی، برابری را در وسط جامعه برافرازند، جای خوشحالی هر کارگر و کمونیست وانسان آزادیخواه و برابری طلبی است. گویا باید از تحركات تشکلهای قومی و تحکیم وحدتی و لیبرال و ناسیونالیست، به وجد آمد ولی از تلاش کمونیستی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه نگران شد و آن را تخطئه کرد!

اگر سیاست کمونیستی و حکمتیستی ما بر این

تحركات اثر گذاشته، خوب کار ما همین است! ما می خواهیم بر مبارزات و تحركات اجتماعی تاثیر بگذاریم و به این مبارزات سمت و سو، پرچم وافق و سیاست بدهیم. این را دیگر نمی شود پنهان کرد. نمی شود گفت من میگویم ولی شما گوش نکنید. ما می خواهیم طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و برابری طلب از سیاست و افق کمونیستی ما متاثر شوند. حول آن متحد و متشکل شوند و حزبشان را بسازند. ما نمی گوئیم سیاست درست این است و افق و اهداف کمونیستی این است و بنا براین بروید حول آن سندیکا بسازید یا حزب دمکرات یا لیبرال و سوسیال دمکرات یا حزب توده بسازید. ما می خواهیم حزب کمونیست کارگری حکمتیست همه جا ریشه بدواند و کمیته های کمونیستی اش در همه کارخانه و کارگاه و دانشگاه و محلات تشکیل شوند. در جامعه پیرامون خود نفوذ کنند، اعتراض و مبارزه طبقه کارگر و افشار زحمتکش را هدایت و رهبری کنند و پایه های يك انقلاب کارگری و کمونیستی را بگذارند و مستحکم کنند.

این پاسخ ما به نئوتوده ایست هایی است که می گویند احزاب سیاسی نباید در جنبش های اجتماعی دخالت کنند. گفتند حزب حکمتیست مسبب شکست حرکت ۱۳ آذر و داب بود. گفتند به رژیم بهانه و مدرك دادید. انگار وزارت اطلاعات برای سرکوب چپ منتظر مدرك بوده، یا برای نگه داری اسالو و دیگر فعالین و رهبران کارگری در زندان مدرك لازم دارد، یا برای به گلوله بستن کارگران خاتون آباد مدرك داشت. اینها جوابشان را بارها از ما و دیگر مدافعین جنبش ازادیخواهی و برابری طلبی گرفته اند. مصاحبه شوندگان سایت اشتراك، خواه متأثر از جریان فوق و خواه مستقل از آن، در ارزیابی خود می گویند، "داب" شکست خورد و بخشا دخالت حزب را مسبب این شکست از نظر خود می دانند. اگر از ادبیات به عاریت گرفته و لحن عقب مانده و غیر سیاسی امثال عابد توانچه، نسبت به حزب حکمتیست بگذریم، از جمله به این اشاره می شود که در این حرکت اشتباه شد، سبك کار غلط بود. مخفی کاری نبود، همه چیز علنی بود و ...

فعالین حرکت دانشجویی ودانشجویان آزادیخواه و برابری طلب می توانند بنشینند و کارشناسانه بگویند کجای کار درست بود و کجا غلط و اشتباه کجا بود. حتما دهها ایراد می توان پیدا کرد. اما از این ارزیابی و بررسی خطا و غیره چه نتیجه ای می توان گرفت؟

يك نتیجه این است که از اشتباهات بیاموزیم و مبارزه و جنبش ازادیخواهی و برابری طلبی را آگاهانه تر و مستحکم تر به پیش ببریم. نتیجه دیگر این است که "شکست خورده ایم" و بنابر این بر يك جنبش عظیم اجتماعی خط بطلان کشیده شود. کسی که کار قدرتمندترین حضور و ابراز وجود علنی و اجتماعی چپ را تمام شده می داند، ناچار به خلق چپ قدرتمند تخیلی در ذهن خود است تا نشان بدهد که "مایوس نشده و هنوز امیدوار" است. ادعای "داب شکست خورد"، "اما چپ قوی است"!! سفسطه ای بیش

برای رها کردن چپ در يك بی افقی و پراکندگی کشنده، نیست. این اشتباه مهلکی است که فعالین مبارزات دانشجویی چه در محل و چه در تبعید نباید مرتکب شوند. "داستان شکست" را از سرکوب و دستگیریها نتیجه گرفتن، اشتباه محض است. چرا دستگیری و زندان و شکنجه فعالین يك حرکت و جنبش، مترادف با شکست آن است!

تا هم اکنون هم جمهوری

19

اسلامی فکر نمی کند توانسته باشد پرچم آزادی، برابری و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را شکست داده باشد. شیپور شکست را نئوتوده ای ها زدند و اکنون می بینیم متاسفانه بخشی از فعالین دانشجویی هم هر کدام به دلایل خود حرکت ۱۳ آذر و داب را شکست خورده تلقی می کنند. این ارزیابی غیرواقعی از رابطه شکست و پیروزی است. "داب" به مثابه پرچمی مستقل و متمایز و انسانی مهر خود را بر تحولات این دوره جنبشهای طبقاتی و اجتماعی در ایران زده است. این مهر پاك شدنی نیست. این دستاورد را نمیتوان به زور باز پس گرفت. آزادی ، برابری صرفا يك شعار نیست، بلکه خواست و آرزوی میلیونی کارگران و زحمتکشان و جوانان و روشنفکران انقلابی است، این را نمیتوان با چند دستگیری از صحنه جامعه زدود. این را خود رژیم هم باور ندارد! تسلیم فضای شکست طلبانه نئوتوده ایستی شدن، به معنای تسلیم دودستی، این دستاورد به دشمن است. در مقابل این موج ارتجاعی باید ایستاد.

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و فعالین حرکت ۱۳ آذر صرفنظر از وابستگی سیاسی و یا تاثیر گرفتن هر تعداد و بخش آن از حزب معین، اشکال مبارزه، تاکتیک ها، شیوه های کار و نحوه رهبری و هدایت حرکت شان را خود تعیین کرده اند. منتسب کردن این حرکت به حزب معین از طرف رژیم برای زدن آن، دور از انتظار و عجیب نیست. ومخالفین این تحرك که نسخه شکست آن را به همان دلایل می پیچند، خواه ناخواه به این سیاست كمك می کنند. اما فعالین دانشجویی چپ باید یقه خود را از این دام برهانند. باید جنبش ازادیخواهی و برابری طلبی را چسبید. باید تحرك دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را ارج نهاد. باید سنت و تجارب این مبارزه عظیم اجتماعی را به دست گرفت و پرچم و افقش را بر افراشته نگه داشت.

جنبش آزادی، برابری دردانشگاه ها و در میان جوانان و روشنفکران چپ، جنبش ما است. این جنبش متعلق به طبقه کارگر و همه انسان های تشنه آزادی و برابری است. این یکی از سنگرهای طبقه کارگر، جوانان و زنان برابری طلب و همه زحمتکشان جامعه است. عقب نشینی از آن و خاتمه یافته تلقی کردن آن هدف رژیم است. نباید به این دام افتاد. باید با تمام توان از دستاوردهای خود که به قیمت آسانی به دست نیامده اند، دفاع کرد.

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بویژه در این دوره این شانس را دارند که در مقابل استبداد و سرکوب بدوا در دانشگاه ها و همزمان ایجاد صف مستقل در برابر جریان راست و سبزها در همان محیط و همانطوری که در سنت داب وجود داشته، در مقابل ناسیولیست ها و قوم پرست ها و اسلامی ها، بایستند. چپ آزادیخواه و برابری طلب از چنین قدرت و موقعیتی برخوردار است که می تواند بار دیگر دانشگاه ها را به تصرف خود در آورده و فضای انسانی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه را در آن جاری کند.



قهرمانی فردی خلاصه میشود. میلیتانسی (رزمندگی) یک جز لازم مبارزه طبقه کارگر است اما معرف آن نیست. مبارزه طبقه کارگر از خشم و دندان قروچه کارگر در مقابل سرمایه دار تا قیام و از اعتصاب تا تظاهرات خیابانی را شامل میشود. این مبارزه گاه میلیتانت است و گاه نیست اما در ماهیت، انقلابی است چون رادیکال است. چون دست به ریشه همه مصائب جامعه، یعنی رابطه کار و سرمایه و رابطه نیاز انسان با سود میبرد. میلیتانسی طبقه کارگر فردی نیست، اجتماعی و طبقاتی است. اعتصاب برای کارگر جان فشانی است چون خود و خانواده اش را به کام گرسنگی و فشار و اخراج میکشد. برای خرده بورژوائی که تنها در دکان اش یا پشت میز کارش نشسته است، دنیای قهرمانی و مبارزه به خیابان محدود میشود و این قهرمانی فردی انعکاس زندگی منفرد خرده بورژوا است. در نتیجه خرده بورژوا هر میلیتانسی در خیابان را اول و آخر انقلاب میداند و به سادگی دنباله رو هر جریان ارتجاعی میلیتانت میشود. در دنیای واقعی بسیاری از جریانات بورژوائی از ناسیونالیسم و فاشیسم تا اسلام سیاسی و جریانات اولترا راست به شدت میلیتانت هستند و خیره شدن به این میلیتانسی تنها بازی در میدان جریانات بورژوائی و ابزار کشیدن طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه به دنباله روی از این جریانات ضد کارگری است.

۵ - و بالاخره گفتیم که روش درست و ابژکتیو محک زدن به یک تحرک اجتماعی را ماتریالیسم تاریخی مارکس بدست میدهد. مارکس است که کشف میکند که تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته اند تاریخ مبارزه طبقاتی است. مارکس توضیح میدهد که انسان ها در جامعه تنها برای موضوع تلاش و مبارزه نمیکند بلکه حتی زمانی که برای یک مساله هم دست به مبارزه میزنند، این مبارزه را در متن تک افق و دیدگاه عمومی تری از خود و جامعه "انطور که باید باشد" انجام میدهد. این افق عمومی تر را جنبش های اجتماعی به جامعه و به احاد خود میدهند. این افق ها البته طبقاتی هستند. به این اعتبار که در "جامعه انطور که باید باشد" آنها، روابط تولیدی خاصی فرض گرفته میشود. مثلا در کل جنبش های بورژوائی قرار است در جامعه کسانی دستمزد بگیرند و کسانی دستمزد بدهند و سود ببرند. مخاطب این جنبشها تنها این یا آن بخش طبقات نیست، کل جامعه را مورد خطاب قرار میدهند و تلاش میکنند خود را مدافع منفعت همگانی تعریف کنند. از این رو کسانی که رسما یا عملا به این جنبش ها می پیوندند تنها به این یا آن طبقه تعلق ندارند. ناسیونالیسم یک نمونه از این جنبش ها است که از کارگر و زحمتکش تا بورژوا و آخوند، ملا و کشیش را در خود جا میدهد. این جنبش ها به نوبه خود منشاء شکل گیری احزاب سیاسی متفاوت با تاکیدات متفاوت در چارچوب آن جنبش ها هستند. مثلا ناسیونالیسم، احزاب متفاوتی را از خود بیرون میدهد که برای بر عهده گرفتن نمایندگی بورژوازی و قالب زدن جامعه مطابق تاکیدات خود در رقابت هستند. اگر این مبانی ماتریالیسم تاریخی مارکس درست باشد آنگاه در تبیین رویداد های ایران هم مثل هر جای دیگر دنیا باید از سطح ظاهر و آنچه افراد خود در مورد خود میگویند فراتر رفت و مبنای آن را در مقابله جنبش های اجتماعی و در متن مبارزه طبقاتی در جامعه ایران در این دوره مشخص جستجو کرد.

از صفحه ۱۷، **کمونیست: در ادامه این مطلب، به سندن آنچه باید آموخت! بیانیه پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست در باره رویدادهای حول انتخابات خرداد ۱۳۸۸ در ایران"، که در صفحه ۲ این شماره کمونیست، منتشر شده، رجوع کنید.**

تو مسئول بیرحمی و قساوت من هستی (داریوش همایون و جنگ در غزه)

ثریا شهابی

اظهارات یک شخصیت سیاسی و الیت راست در ایران را بخوانید.

تا هنگامی که فرهنگ سیاسی آنها یا الفتح تولید می‌کند یا حماس، امید چندانی نمی‌توان داشت. شصت سال است برای فلسطین نعره می‌کشند. اسرائیل پیروز شد و حماس و فلسطینیان در یک ماهه گذشته درس کمر شکنی گرفته اند. جملات بالا اظهارات فرمانده ارتش اسرائیل در عملیات حمله به مردم غزه نیست. این چکیده مواضع آقای داریوش همایون است در گفتگو با سایت اینترنتی تلاش در مورد مسئله فلسطین و حمله دولت اسرائیل به مردم غزه. ارتش اسرائیل و آریل شارون دست کم نسبت به الفتح موضع "دوستانه تر" و سازشکارانه تری از آقای همایون دارند.

هم خانم توریست تفریحگاه نمایش بمباران غزه، و هم آقای همایون، معتقدند که مقصر خود مردم غزه و فلسطینیان اند که آنها را به قتل عام میکشاند. نوزادان و کودکان و سالخوردهگان و غیرنظامیان ساکن غره مسئول این قساوت و کشتار اند. و تا وقتی برای نوزادان فلسطینی این امکان و "خطر" وجود دارد که دربرزگسالی سرباز حماس شوند، یا در جوار گهواره آنها مرتجع اسلامی نشسته باشد، مقصر اند و کشتارشان "اجتناب ناپذیر" است. به اعتقاد آنها، مقصر تحرکاتی است که "خشم" قوم پرست یهودی را بر میانگیزد.

رمانتیسیسم برتری طلبانه ملت، نژاد، جنس و طبقه بالا دست، بنحو کریهی چهره اش را در استدلال مقصر دانستن مردم غزه نشان میدهد. این مصداق همه خشونت های سیستماتیک و "مشروع" است. تو مسئول قساوت و بی رحمی من هستی! قربانیان خود عوامل تحریک جانیان اند و مسئول مستقیم اعمال آنها! در این فضای وزش تعفن فاشیستی و قوم پرستی، موضع آقای داریوش همایون بخصوص برای مردم ایران آموزنده است.

آقای همایون، از رهبران مشروطه خواهی است که از زمره افتخاراتش فاصله از "سلطنت مطلقه طلبان" است. او خود را دمکرات و آزاد منش، صلح طلب و خشونت گریز میدانند. این ادعا برای بسیاری از کمونیست ها و سوسیالیست ها، کسانی که اخیرا آقای همایون در هر حمله ای به جمهوری اسلامی فراموش نمی کند جنگ و دندانی هم به آنها نشان دهد، از ابتدا بی پایه بود. غزه امروز صحت حکم کمونیست ها که هیچ مشروطه خواه، راست و ناسیونالیستی در ایران، نه صلح طلب است و نه دمکرات و آرامش طلب، بار دیگر نشان میدهد. جنگ و دندن نشان دادندشان در مقابل کمونیست ها و طبقه کارگر، نفرت قومی شان از مردم عرب زبان و فلسطینیان که در سرتاسر سخنان آقای همایون موج میزند، ادعاهای "متمدنانه" شان را به سخره میگیرد. خام اندیشی محض ناسیونالیسم ایرانی است، تصور اینکه به مردم ایران با این سیاست ها بعد از جمهوری اسلامی، دولت مدل شارونی تحمیل کرد.

آقای همایون امروز مشروطه خواهی است که از سلطنت طلبان ارتدکس، چون آقای پهلوی که تلاش میکند همچون راست اروپایی خود را پشت دیوار سکوت پنهان کنند، "غیر دمکرات" تر است. دمکرات منشی، صلح طلبی، و آرامش طلبی ناسیونالیسم و قوم پرستی تنها برای "خودشان" و در میان "خودشان" جاری است. رفتار اینها با مخالفین شان همان است که ارتش

تنها هفتاد سال از آنچه که فاشیسم هیتلری در اروپا کرد و از جمله قربانیان میلیونی و بیگناه آن یهودیان بودند، گذشته است. هنوز خاطرات و کابوسهای آن جنایات، از اذهان بازماندگان میلیونی آن کشتارها و هالوکاست ها زوده نشده است. در حالی که هنوز حتی نام فاشیسم ر عشه مرگ براندام بشریت میاندازد، ناگهان صحنه تماما معکوس میشود.

بر بالای "تپه توریستی" مشرف به غزه، که افراطیون قوم پرست یهودی برای تماشای "از نزدیک" بمباران ساکنین غزه اختصاص داده بودند، جمعیتی شامل کودک و زن و مرد، حضور داشتند. کسانی که به این "تفریحگاه" آمده بودند تا ضمن تماشای "هیجان انگیز" صحنه های تخریب و کشتار ساکنین محاصره شده غزه، با نوشیدنی و تنقلات سرخود را گرم کنند. یکی از نظاره گران در مقابل دوربین گزارشگر دانمارکی، در کمال خونسردی میگوید:

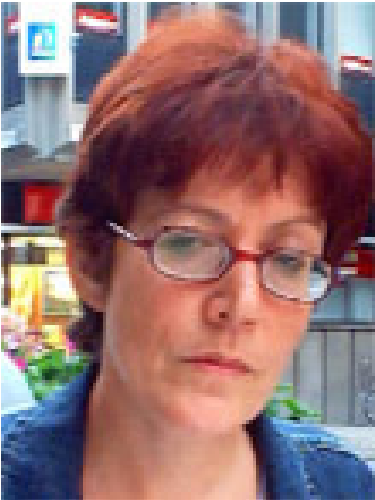
"این تنها راه است، باید همه غزه را با خاک یکسان کرد، همه شان را پاک کرد" و با لیخندی ملیح و عزمه ای چندش آور ادامه میدهد که "درست است من کمی فاشست ام". و گزارشگر فرورفته در شوک، به امید یافتن بارقه ای از انسانیت در میان این گردهمایی فاشیستی، به سراغ سایر تفریح کنندگان میرود. از بقیه هم چیز بیشتری دستگیرش نمی شود.

حمله اسرائیل به غزه و کشتار ساکنین بی گناه آن علاوه بر قتل عامی که طی سه هفته از یک میلیون و نیم مردم تحت محاصره کرد، موجی از عفونت فاشیستی در میان جریانات ملی و قوم پرست متصاعد کرد.

حمله ارتش اسرائیل به ساکنین نوار غزه و بمباران آن، به اعتراف یکی از دست راستی ترین میاهای غرب، بی بی سی، به هر بهانه ای که صورت گرفته باشد، طی 19 روز موجب کشتار بیش از هزار شهروند فلسطینی و زخمی شدن بیش از 4500 نفر شد و رقم بالایی از قربانیان، کودکان و شهروندان غیر نظامی بوده اند.

این حمله با اعتراض مردم در سراسر جهان روبرو شد. دولت اسرائیل در مقابل چشمان باز جهانیان و در کمال خونسردی و بی اعتنایی به فرمان های "متوقف کنید" های مراجع بین المللی در غرب، وقعی ننهاد. مردم، حمله به ساکنین غزه را نسل کشی خواندند. سکوت ریاکارانه مدیای غربی و "کر و کور کردن" خود در مقابل حقایق آشکار این کشتار را، به درست به حساب منافع اقتصادی و سیاسی شان در حمایت از دولت قوم پرست در اسرائیل گذاشتند. دولتهای غربی، جز دولت وقت آمریکا، جانبداری خود از این حمله را پنهان کردند و تلاش کردند که گریبانش را قضاوت مردم رها کنند.

اما در گوشه دیگری از جهان، در ایران، جریانات مدعی "دمکراسی" با آرم "دمکرات" و "صلح طلب" نتوانستند منافع اقتصادی و سیاسی شان در قتل عام مردم غزه را در سکوت ببوشانند، خود را بدون حفاظ و ماسک "حقوق بشری" تمام قد در مقابل قضاوت مردم قرار دادند. بعد از اظهارات خانم "کمی فاشیست"،



اسرائیل در غزه میکند! جریانات راست، با هر نامی، مشروطه خواه دمکرات یا جمهوری خواه مشروطه دوست و سلطنت طلب، با مردم وبا مخالفین سیاسی شان، فردای به قدرت رسیدن همان کاری را میکنند که امروز ارتش اسرائیل با ساکنین غزه میکنند.

خانم توریست "تفریحگاه غزه" در مورد جریان قومی خود، مهربان، دمکرات، صلح طلب و آرامش دوست است، اما برای کودکان لت و پار شده در بمباران های ارتش اسرائیل، "کمی فاشیست". درست همچون آقای همایون!

Soraya.shahabi@gmail.com

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را

تضمین کند. آزادی به معنی

آزادی از سرکوب و اختناق

سیاسی، آزادی از اجبار و

انقیاد اقتصادی، آزادی از

اسارت فکری، آزادی در

تجربه ابعاد مختلف زندگی

انسانی، آزادی در شکوفائی

خلاقیت‌های بشری و آزادی

در تجربه ابعاد عظیم

عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده

برابری انسانها باشد. برابری

نه فقط به معنی برابری در

مقابل قانون بلکه برابری در

برخورداری از امکانات و

نعمات مادی و معنوی

جامعه. برابری در حرمت و

ارزش همه انسانها در

پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوقی جهانشمول انسان -

مصوب حزب حکمتیست

به کارگران نیشکر هفت تپه

حسین مرادیگی

نوشته ای را که ملاحظه میکنید چند روز بعد از صدور بیانیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و خطاب به کارگران این شرکت در همین رابطه نوشته بودم. متأسفانه روز ۱۴ آبان خبردار شدم که جمهوری اسلامی دوتن از اعضای هیئت مدیره این سندیکا را روانه زندان کرده است؛ کاری که جمهوری اسلامی ۳۰ سال است با آن و با اعدام و سرکوب و خفقان همراه آن خود را سرپا نگاهداشته است. لازم دیدم ضمن اظهار تأسف خود در این مورد و محکومیت توحش اسلامی در حق طبقه کارگر در ایران، خاطر نشان کنم که این رویداد دلیل زنده دیگری است بر بیهوده بودن قانون طبّی سندیکالیستی و توهم به قانون و رعایت قانون از جانب جمهوری اسلامی. سرمایه داری ایران رفرمیسم و لذا سندیکا و اتحادیه مستقل کارگران را بر نمی تابد. یا باید آزادی تشکل را از قبل کسب کرد و آن را قانوناً رسمیت داد، یا کارگران تشکلهای مستقل خود را مانند هر خواست و هر مطالبه دیگر خود باید به زور و با توسل به ابراز قدرت جمعی و مستقل خود به جمهوری اسلامی و کارفرمایان تحمیل کنند. این آن تنها شقی است که جمهوری اسلامی برای طبقه کارگر در ایران باقی گذاشته است.

با این مقدمه به اصل نوشته بازمی گردم:

در تاریخ اول آبان ماه ۱۳۸۸ بیانیه کوتاهی از طرف سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه انتشار یافت که در آن از محاکمه و محکومیت هیات مدیره این سندیکا توسط یکی از دادگاههای جمهوری اسلامی خبر داده بود. واضح است این اقدام ضد کارگری جمهوری اسلامی قویا محکوم است. اینکه این دولت، کارگر را به خاطر ایجاد سندیکا و یا دیگر مطالبات خود و یا شرکت در مراسمهای اول ماه مه به حبس و زندان و شلاق محکوم میکند، خبر از بی حقوقی مطلق طبقه کارگر در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی میدهد.

اما بیانیه به اعلام این خبر محدود نشده است؛ آنچه در این بیانیه مایه تأسف است تبری جویی بی مورد کارگر از سیاست و تاکید بی مورد کارگر بر قانون طبّی بویژه جمله پایانی این بیانیه که با آن بیانیه را پایان داده اند. نوشته اند: " کارگران این شرکت يك صدا اعلام میدارند که ما فرزندان ایران، برآنیم تا چرخهاي اقتصاد این خاک پرگهر را همه با ياري هم بچرخانیم."

یکی از سلیتهایی که به نوبه خود این بیانیه را چاپ کرده بود، احتمالاً برای آبرو داری، بند پایانی این بیانیه را از آن حذف کرده بود. بیانیه را در آخر این نوشته ملاحظه خواهید کرد.

نیازی به گفتن نیست که طبقه کارگر و حاشیه نشینان زحمتکش شهرها در ایران زیر بیشترین فشار فقر و فلاکت موجود و تحمیل شده از جانب حکومت بورژوا اسلامی قرار دارند. خود این وضعیت گویاترین سند بر پوچ بودن هر نوع توهم به خرافه و جعلیات ناسیونالیستی در مورد "خاک پرگهر" و خرافه بودن نه تنها اخلاق و مذهب که قانون جامعه بورژوایی است که در پس آن تنها منافع طبقه سرمایه دار پنهان شده است.

بیانیه کارگران نیشکر میتوانست با اعتراض به جمهوری اسلامی و اینکه چرا کارگری را که فقط خواهان حق تشکل و حقوق معوقه خودش است به حبس و زندان محکوم میکند، تمام شود و حتی از دیگر کارگران نیز بخواهد که نسبت به این بیعدالتی آشکار در حق کارگر در ایران اعتراض کنند. به جای این اما متأسفانه از زبان کارگر رو به خود کارگر، قانون طبّی و توهم به کارفرما و دولت و خرافه ناسیونالیستی را بعنوان نوعی از آگاهی سیاسی بخورد آنان میدهند. آنهم در شرایطی که این کارگران با هجوم دولت و کارفرما و قوانین ضد کارگری آنان برای درهم شکستن آخرین مقاومتشان، روبرو هستند. این در بهترین حالت دوستی خاله خرسه در حق کارگران نیشکر و هر کارگر دیگری است! رهبر سندیکالیست، اینها را ظاهراً به هدف جلب رضایت دولت و کارفرما و بویژه نجات از حبس و

زندانی که در انتظار هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر است، بیان کرده است که توهم و بی ثمر بودن آن را با زندانی

کردن دو تن از اعضای هیئت مدیره این سندیکا، شاهدیم. ادامه اخراج و بیکار سازیها و ازدیاد فشارهای بیشتر به کارگران نیشکر از جانب دولت و کارفرما، دره عمیق بین منافع کارفرما و دولت بورژوایی حامی آنان از یکطرف و منافع کارگران از طرفی دیگر خود را هر لحظه به کارگر یادآور میشود.

این بیانیه شاید فرصتی داده است که با هم، هر چند بسیار فشرده و مختصر، نگاهی به آنچه که قرار بود جزو داده های کارگر در ایران بوده و بایستی باشد و همچنین نگاهی مجدد به بحث شورا یا سندیکا، بیندازیم. باشد که به باز کردن مجدد این بحث ها در میان کارگران بویژه با آنچه که در جامعه نیز در جریان است، کمک کند.

بیانید با هم از گردش چرخ اقتصاد شروع کنیم.

گردش چرخ اقتصاد

آیا غیر از طبقه کارگر کس یا کسان دیگری چرخهای اقتصاد این "خاک پر گهر" را چرخانده و میچرخانند تا این روزها شریکی برای آنان پیدا شده باشد؟ اشاره سر بسته بیانیه به این "شرکاء"، ظاهراً باید کارفرما و سرمایه دار صاحب کارخانه باشند که گویا آنها هم بعنوان صاحبان ابزار تولید و سرمایه بخشی از چرخ تولید را میگردانند! لذا از آنان دعوت میشود که به یاری طبقه کارگر بیایند و دست در دست هم! چرخ اقتصاد این "خاک پرگهر" را بگردانند!

بعد از گذشت حدود صد سال از چرخاندن اقتصاد بورژوایی در ایران اینهم وضع طبقه کارگر است که می بینیم. کارگر که نسل اندر نسل است چرخهای اقتصاد این "خاک پرگهر" را میچرخاند هنوز باید خود را به آب و آتش بزند تا بعد از چند ماه گرسنگی کشیدن، تازه بخشی از دسترنج خود را از جیب سرمایه داران و دولّشان، جمهوری اسلامی، بیرون بکشد.

این توهم پراکنی نسبت به سرمایه داران و جمهوری اسلامی، از زبان کارگرانی بیان میشود که در این دو سه سال اخیر پرچمدار اعتراض طبقه کارگر علیه سرمایه داران و جمهوری اسلامی بوده اند و در عین حال زیر فشار دائم کارفرما و این دولت نیز قرار داشته و هم اکنون نیز قرار دارند. درست وقتی که کارگر بیشتر از هر زمانی به گسترش آگاهی طبقاتی خود، به گسترش وحدت درونی و ایجاد صف مستقل خود و بیرون کشیدن خود از زیر نفوذ افکار و تحركات سیاسی طبقه بورژوا در ایران نیاز دارد، چرا باید این توهمات را درون کارگران رواج داد؟ ظاهراً و متأسفانه وضع مشقت بار این بخش از کارگران رنج کشیده، محیط مناسبی را برای رواج چنین توهماتی از هر سو آماده کرده است.

این توهمات با تجربه خود کارگران نیشکر نیز خوانایی ندارد. درگیری مداوم و چند ساله کارگران نیشکر بر سر جزئی ترین خواستهای خود با سرمایه داران و دولت حامی شان، یورش مداوم جمهوری اسلامی به این کارگران، ضرب و شتم آنان، تهدید و دستگیری و زندانی کردن رهبران آنان به اتهاماتی واهی و دهها توطئه دیگر دولت و صاحبان کشت و صنعت نیشکر علیه این کارگران، هر نوع توهم درج شده در این بیانیه و یا مشابه این بیانیه را که بعضاً نسبت به سرمایه داران و دولت و قانونشان بیان میکنند، دود کرده و به هوا برده است. تهدیدات کارفرما در مورد تعطیل کردن کشت و صنعت نیشکر که دارند آخرین مرحله آن را اجرا میکنند، بیکاری و اخراج که همه کارگران نیشکر را هم اکنون بطور جدی تهدید میکند، آن وضعیتی است که کارگران نیشکر در آن قرار دارند. علاوه بر اینها جمهوری اسلامی ظاهراً دارد بازداشت و زندانی کردن هر کارگر و هر رهبر کارگری را که به خود جرات بدهد برای متشکل کردن کارگران در تشکل مستقل خود تلاش کند، یا روز اول ماه مه ها را جشن بگیرند، نیز به داستان حال و آینده آنان تبدیل میکند!

جریمه سیاسی ای که جمهوری اسلامی از رهبران و فعالین کارگری در محل نیز میگیرد، درست عکس این توهم پراکنی را در میان کارگران ثابت میکند. این دولت به رهبران و فعالین کارگری در محل ثابت کرده است که خارج از تشکل های ضد کارگری خودش، چه کار "قانونی" بکنند، چه کار غیر قانونی

بکنند، چه فعالیت سندیکایی بکنند، جریمه سیاسی آن یکی است. وضعیت اسالو و مددی و اکنون خود هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر و زندانی کردن و شلاق زدن کارگر به خاطر شرکت در مراسم اول ماه مه و دهها نمونه از دستگیری کارگران در حال اعتراض، همین را به کارگر ثابت میکند. پس رواج این قانون طبّی سندیکالیستی و توهم به خرافه ناسیونالیستی در میان کارگران برای چیست؟ عقبگردی که این روزها جنبش سبز به یاری بورژوازی و بخش اعظم چپ بورژوا به این جامعه تحمیل کرده است، ظاهراً لاقیدی نسبت به پخش هر نوع توهم و جعلیات بورژوایی را در میان کارگران قابل توجیه کرده است.

کارگران میهن ندارند

کارگران نباید این جمله مشهور مارکس " کارگران میهن ندارند" در مانیفست کمونیست را از یاد ببرند. طبقه کارگر در ایران یکی از گردانهای طبقه کارگر جهانی است و این را بورژوازی خود با بازار جهانی و از بین بردن مرزها در استثمار طبقه کارگر هر روز به کارگران در سراسر جهان یادآور میشود. درست است که طبقه کارگر باید کار بورژوازی و دولت او را در هر کشوری یکسره کند؛ اما "کارگران میهن ندارند" بیانگر انتر ناسیونالیسم پرلتری و اعلام تعلق آنان به بخشی از طبقه کارگر جهانی است.

در کدام "خاک پرگهر" بورژوازی گلی به سر کارگر زده است تا در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که کمر کارگر را زیر فقر و فلاکت خم کرده اند، بزنند؟

در همه "خاکهای پرگهر"، سرمایه داران و دولتهایشان به کارگران- این فرزندان این یا آن خاک- بعنوان ابزار کار نگاه میکنند و بدون اختلاف سن و جنس، زن یا مرد، پیر یا جوان و کودک از آنان استفاده میکنند. کارگر در جامعه بورژوایی صرفاً یک کالا است و سرمایه داران و دولت حاکمه به کارگر بعنوان یک کالا نگاه میکنند. کالائی که مثل هر کالای دیگری دستخوش کلیه شرایط و حوادث مربوط به رقابت و نوسانات بازار است. اگر در بازار خریدار داشت به فروش میرسد و اگر خریدار نداشت، دور ریخته میشود. و کارگر از بابت به فروش نرفتن کالایش- نیروی کار خود- باید گرسنگی بکند و در دامن فقر و اعتیاد و تن فروشی و دهها مصائب دیگر رها شود. در این "خاک پرگهر" به کارگر حتی بعنوان شهروند نگاه نمیکند که باید در فروش نیروی کار خود انقدر سهمیه باشد که بتواند بخشی از شرایط کار خود را خود به دولت و سرمایه داران تحمیل کند. باید از قبل به شرایط پیش نهادی آنان گردن نهد. اینها نه نکاتی تازه که میبایست داده های طبقاتی کارگر در ایران و هر جای دیگری باشد. بورژوازی دهها سال است با ناسیونالیسم و با تبلیغات دروغین و دهها شیوه از ریاکاری خود میکوشد این واقعیت را از چشم کارگر پنهان کند. اوضاع طوری شده است که باید و ضروریست همه اینها دوباره به کارگر یادآوری کرد.

در این یا آن "خاک پرگهر"، فقر و بی چیزی کارگر با همان سرعت افزایش قطر بسته های اسکناس و انباشت سرمایه سرمایه داران رشد میکند. و این را کارگر هر روز با چشم خود می بیند و با تمام وجودش آن را لمس میکند. از یکطرف انباشت گسترده سرمایه های آنها و کاخهایی که بنا میکنند و از طرفی دیگر صف وسیع گرسنگان و پا برهنه های حاشیه شهری و کارگرانی که دستمزدهایشان کفاف یک هفته زندگی مناسب را نمیکند. فقر کارگر و دستمزد ناچیز کارگری که تازه بیکار نباشد و شاغل باشد، در رابطه با تورم و گرانی سرسام آور معیشت روزانه کارگر، جانی که خط فقر چهار برابر دستمزد ماهانه کارگر است، بیانگر این وضعیت است. با هر درجه از گسترش فقر، کارگر را مجبور میکنند که توقع خود را از جامعه و این "خاک پرگهر" پائین بیاورد و با فقر بیشتر و گرسنگی بیشتر دست و پنجه نرم کند. سرمایه داری، گرسنگی و گرسنگی دادن به طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش را به جزئی از زندگی آنان تبدیل کرده است. بیش از یک میلیارد انسان از گرسنگی و بی غذایی رنج می برند؛ انسانهایی که در این یا آن "خاک پرگهر" با چرخاندن چرخهای اقتصاد بهای مایحتاج روزانه خود را با عرق و خون پدران و مادران خود از قبل پرداخت کرده اند!

سرمایه داران و جمهوری اسلامی از پرداخت ماهها حقوق معوقه کارگر طفره میروند. اگر هم بعد از



چندین ماه دستمزد معوقه کارگر را بپردازند، کارگر در اولین قدم با صاحب خانه روبروست که منتظر دریافت طلب چند ماهه خود است؛ آنهم اگر رحم کرده و اثاثیه و فرزندانش را بیرون نریخته باشد. با بقال طلبکار سرکوجه، با ربا خوار و حتی گروگیر محله نیز روبرو است. پرداخت دیگر هزینه های زندگی از قبیل قبوض آب و برق و تلفن و ... به جای خود. ظرف چند روز چیزی دست کارگر باقی نمی ماند که خرج خود و فرزندانش کند؛ و دولت و سرمایه داران این "خاک پرگهر" بی تفاوت از کنار همه این مشکلات کارگر- "این فرزندان ایران"- میگذرند. این وضع را می بینند اما کماکان از پرداخت حقوق معوقه کارگر در ماههای بعد نیز خود داری میکنند. و اگر کارگر به این قلدری صرف اعتراض کرد، جمهوری اسلامی با نیروهای انتظامی و نظامی و لباس شخصی خود در دفاع از سرمایه داران فوراً حاضر میشود. برای کتک زدن کارگری که چند ماه است حقوق معوقه خود را دریافت نکرده است دیوار کارخانه را خراب میکنند. همین دیروز به صف کارگران لوله در اهواز یورش بردند و حدود ۵۰ نفر را دستگیر کردند؛ چرا که حق و حقوق ناچیز خود را از سرمایه داران و دولت شان میخواهند.

طبقه کارگر تنها به نیروی خود آزاد میشود

طبقه کارگر تنها به نیروی خود آزاد میشود، نه شاه، نه قهرمان و نه آسمان این طبقه را آزاد نخواهد کرد. ناجی ای جز طبقه کارگر در کار نیست. قرار نیست طبقه کارگر تا ابد برده مزدی طبقه سرمایه دار و دولت های حامی شان باقی بماند. تمام تلاش طبقه کارگر هم در مبارزه خود، برای کوتاه کردن دست دولت و سرمایه داران از حیات سیاسی و اقتصادی خویش و برپایی حکومت کارگری است. واضح است که کارگر تا آنوقت نمی تواند دست روی دست بگذارد و نگذاشته است. هر ذره از خواست و مطالبه کارگر اگر متحقق شده است تنها نتیجه مبارزه و فداکاری خود کارگران و ابراز قدرت مستقل آنان در برابر دولت و سرمایه داران بوده است؛ نه "لطف و مرحمت" سرمایه داران و دولتهایشان. کارگری که حق خود را میخواهد نیازی به تظاهر به قانون طبّی سندیکالیستی ندارد.

نه تنها جمهوری اسلامی که هیچ دولت بورژوایی دیگری هم کارگر قانون طبّی را که از پیش اعلام میکند دست به هیچ عمل مستقیمی نخواهد زد جدی نمیگیرند و برایش شانه بالا می اندازند. طبقه کارگر چرخهای اقتصاد جامعه را میگرداند، تمام نیازهای جامعه را تولید میکند و تمام ثروت جامعه حاصل دسترنج و نیروی کار اوست. طبقه کارگر باید از این موضع از دولت و از جامعه طلب کار باشد و از این موضع طلبکار است. کارگر اگر علنی و "قانونی" مطالبات خود را برای بیرون کشیدن بخشی از دسترنج خود از جیب دولت و سرمایه داران جلو

می برد منظور این نیست که کاسه از آش داغ تر به خرافه قانون بورژوایی چسبیده است؛ میدانند که مطالبه و مبارزه خود را در چهارچوب تناسب قوای معینی دارد جلو می برد. وگرنه اگر دست او باشد و یا فردا تناسب قوا اجازه دهد هم دولت بورژوایی و هم قانونش را به زیاله دانی خواهد انداخت.

بورژوازی و دولتهایشان کارگران را در سطح سراسری، استثمار، اخراج و بیکار و از حق تشکل و اعتراض محروم میکنند؛ سندیکالیست میخواهد و راه حلش این است که کارگران را در مقابل دولت و سرمایه داران در همان صنف های مجزا و پراکنده، تازه اگر اجازه بدهند، نگاهداشته و خرد خرد و جزء

کند. در حالیکه نپرداختن حقوق معوقه و اخراج و بیکار سازی، لافاقل حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار کارگر نساجی های سابق و دهها واحد تولیدی "غیر سود ده" دیگر را نیز شامل میشود که دولت و سرمایه داران دست به تعطیل آن زده و میزنند. خواستهای مشترکی که متیواند نیروی عظیمی از طبقه کارگر را پشت خود بسیج و متحد کند.

کارگران برای ایجاد تشکل خود، مجمع عمومی یا سندیکا، احتیاجی به اجازه و تایید دولت ندارند، احتیاجی به زدن درب دولت و توسل به قانون طلبی سندیکالیستی ندارند. ایجاد این تشکله‌ها کار خود کارگران است. آنها تنها به حمایت همه کارگران از تشکل خود نیاز دارند. رهبر و فعال کارگری در محل که جای حمایت مستقل کارگران را با قانون طلبی عوض میکند دارد خود را از حمایت و ابراز وجود مستقل کارگران محروم و لذا خود را در مقابل دولت و کارفرما و "قانون" آنان نیز بی حفاظ میکند. واضح است فقر و بیکاری و سایه اخراج بر سر کارگر، کارگر را محافظه کار میکند. بهمین دلیل هم بورژوازی ارتش ذخیره ای از بیکاران را پشت دروازه کار، نگاهداشته است. اما آیا کارگران یک بار هم شده است که از طریق جلب رضایت دولت و کارفرمایان بتوانند با آنان مبارزه کنند؟ این را که تجربه دهها ساله و بویژه چند سال اخیر، هر روز و هر ساعت، به کارگران نیشکر که تاریخی از تقابل هر روزه خود را با دولت و کارفرما پشت سر دارند، به آنان و به دیگر کارگران در ایران یاد آور میشود. سرمایه داران و دولت اگر قرار باشد قدمی عقب بروند فقط در مقابل کارگری عقب می نشینند که با ابراز قدرت مستقل خود و از موضع طلبکار از دولت و از جامعه حق خود را میخواهد؛ نه در مقابل کارگری که برای گرفتن حق و حقوق خود به این "امام" یا فلان ایت الله و یا تظاهر به قانون طلبی و یا به خرافه ناسیونالیستی خود را آویزان میکند.

صفوف خود را متحد کنید. بگذارید یک بار هم که شده حکومت اسلامی دنبال کارگر بیاید و مجمع عمومی یا سندیکای آنان را برسمیت بشناسد. کارگران نیشکر مجمع عمومی خودشان را که زمانی نطقه قدرتشان بود متأسفانه رها کرده اند. به جای اینکه هیئت اجرایی مجمع عمومی خود را تشکیل دهند که هر چند بار میتوانند آنان را عوض کنند، رفته اند تعدادی از رفقایشان را بدون حفاظ به نام هیئت مدیره سندیکایی که فقط روی کاغذ وجود دارد جلو جمهوری اسلامی سپیل کرده اند. خود را از عمل مسقیم و ابراز وجود همه کارگران محروم کرده اند. به جای آن دست بدامان دولت طلبی سندیکالیستی و توهمات ناسیونالیستی در میان خود شده اند. واضح است این کار به چیزی جز تضعیف کارگران نیشکر در مقابل دولت و کارفرمایان منجر نخواهد شد. اگر کارگری فکر میکند با تشبث به قانون طلبی و توهم به خرافه ملی میتواند اتحادیه و سندیکای خود را در ایران ایجاد کرده و آن را سرپا نگاهدارد سخت در اشتباه است. تجربه یک سال گذشته خود کارگران نیشکر درست عکس این را ثابت میکند.

جمهوری اسلامی جلو چشم کارگر نیشکر با توسل به "قانون"ش، هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر را فقط به خاطر ایجاد سندیکا، به حبس و زندان محکوم و روانه زندان کرده است. همه میدانند که این دولت اسالو و مددی را فقط به خاطر تلاش برای ایجاد سندیکای کارگران شرکت واحد در زندان نگاهداشته است. خود جمهوری اسلامی با این کار علنا به هر کارگری ثابت میکند که تشبث به "قانون" و قانون طلبی هیچ مصونیتی به کارگر نداده و نخواهد داد. با اینحال متأسفانه کارگر، سر کارگر را با قانون طلبی سندیکالیستی و خواندن توهمات ناسیونالیستی در گوشش، شیره میمالد. گفته میشود که "قانون" به کارگران پرنریس در سندنج اجازه داده است که به سر کار خود بازگردند اما کارفرما علنا از بازگشت این کارگران به سر کار خودداری میکند. ظاهرا این کار بی اعتنایی به "قانون" نبوده و قابل پیگرد هم نیست! 50 هزار کارگر را یک شبه در فلان کارخانه و یا فلان مرکز تولیدی در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی که "مهد" قانون است، از کار اخراج و بیکار میکنند ظاهرا نه مجلسی هست و نه قانونی هست که از آنان دفاع کند. آیا کسی از سرنوشت ۴۰۰ - ۵۰۰ هزار کارگر نساجی و فرزندان آنان که در چند سال گذشته توسط جمهوری اسلامی و سرمایه داران از کار اخرج و بیکار شده اند، خبر دارد؟ آیا مجلسی، قانونی بود که از آنان حمایت کند؟ سرمایه دار و

صاحب کارخانه باید هر ماه حقوق کارگر را بدهند، اما از دادن آن خودداری میکنند. آیا یک بار هم شده است که قانون جمهوری اسلامی آنان را به خاطر این کار و مصائب ناشی از آن که دامن کارگران و فرزندان آنان را میگیرد، جریمه کرده باشد؟ جز اینکه بدون استثناء در خدمت سرمایه دار و علیه کارگر وارد میدان شده است.

واضح است که بحث بر سر نفی فعالیت "قانونی" کارگر نیست، بحث بر سر هدایت فعالیت غیر قانونی کارگر است. برای این، کارگر نیازی به قانون طلبی سندیکالیستی ندارد؛ نیازی به حاکم کردن جمهوری اسلامی بر خود ندارد. در اینجا دیگر راه کارگر کمونیست و رهبر کارگری متکی به ابراز وجود مستقل در مقابل دولت و کارفرما، خواه ناخواه از رهبر و فعال سندیکالیست جدا میشود. اولی ها باید راه خود را بروند تا فعال سندیکالیست را نیز ناچار بدنبال خود بکشانند، نه بر عکس. این را تجربه خود کارگران لافاقل در سی سال اخیر به آنان نشان داده است. کارگرد در ایران نه حق اعتصاب دارد، نه آزادی تشکل و نه حق اعتراض. اما هم اعتصاب میکند، هم اعتراض میکند و به خیابان میاید و هم میتواند اگر بخواهد، تشکل مستقل خود را بدون کسب اجازه دولت بزند و از آن برای احقاق حقوق خود نیز استفاده کند. کارگران کمونیست و کارگران طرفدار ابراز وجود مستقل کارگران در مقابل دولت و کارفرمایان در واقع دارند این عرصه از مبارزه کارگر را سازمان داده و جلو می برند.

سندیکالیسم به جای برسمیت شناختن این واقعیت برای کارگر، کارگران را با تقسیم به اصناف و جزء جزء کردن و همچنین ایجاد توهم به قانون و قانون طلبی و ناسیونالیسم، در مقابل دولت و کارفرمایان خلع سلاح میکند و نوک پیکان عمل مستقیم کارگری را هرز میکند. این واقعیت سندیکالیسم است؛ اگر روزی هزار بار هم به رنج کشیدن کارگر قسم بخورد. فعال سندیکالیست خیال میکند که از طریق جلب رضایت دولت و کارفرما میتوان با آنان مبارزه کرد. نتیجه این کار چیزی جز بستن دست کارگر در مقابل دولت و سرمایه داران و حاکم کردن آنان بر کارگران نبوده و نخواهد بود. کارگر اگر بخواهد دولت و کارفرما را ناچار از مذاکره و گردن گذاشتن به خواست خود کند باید قدرت مستقل و متحد کارگر را در مقابل آنان قرار دهد. اگر کسی فکر میکند با قانون طلبی خود رضایت دولت و سرمایه داران را جلب میکند، یا با تبری جویی از سیاست از خود "دفع شر" میکند، سخت در اشتباه است. با این کار فقط دارد طناب را بر گرده خود و دیگر کارگران محکم تر میکند، یا تشکل مستقل کارگران را به شورای اسلامی دیگری تبدیل خواهد کرد.

در هر حال، طبقه کارگر برای رهایی و نفی شرایط بردگی مزدی خود باید دولت بورژوانی حاکم را بزیر بکشد. برای این کار، هم باید در تشکلهای توده ای خود و هم باید در حزب سیاسی خود متشکل شود. این دو لازم و ملزوم و مکمل همدیگرند. کارگران بدون تحزب کمونیستی خود در دامن فرصت طلبان و دلالان بورژوازی رها و پراکنده میشوند.

مبارزه طبقاتی مبارزه ایست سیاسی

اینکه کارگر و رهبر کارگری حزبیت و عضویت در حزب سیاسی خود را باید قطعا از پلیس سیاسی جمهوری اسلامی و از دستگاههای اطلاعاتی او مخفی و انکار کند نه تنها ضروری که شرط ادامه کاری او بعنوان آژیتاتور علنی و رهبر مبارزات جاری کارگران است. اما این با تظاهر به غیر سیاسی بودن و عدم دخالت طبقه کارگر در سیاست به معنی خواست آزادی سیاسی و تشکل و اعتراض، گشایش فرهنگی در جامعه، برابری زن و مرد، حق کودک و دهها مورد دیگر کاملا فرق دارد. از اولی باید قطعا خودداری کرد و در دومی باید قطعا شرکت کرد.

غیر سیاسی کردن کارگران در ایران، البته داستان خود را دارد و در این نوشته نمیگنجد. این بخشا محصول تاثیر گذاری چپ پوپولیستی قدیم بر طبقه کارگر بود. وقتی از مبارزه اقتصادی کارگر حرف میزدید، میگفتند اکونومیست؛ وقتی هم از انقلاب کارگری حرف میزدید، میگفتند کارگر کجا و سیاست کجا؟ میگفتند اول باید موتور کوچک را به کار انداخت تا کارگر نیز بتواند دنبال آن به حرکت در بیاید. تبری جویی از سیاست بخشا هم محصول اختناق مداوم و فضای پلیسی حاکم بر طبقه کارگر و بر جامعه ایران است، خفقان و استبدادی که خود لازمه ابقاء و بازتولید شرایط کار ارزان، کارگر خاموش در

ایران است.

هر مبارزه طبقاتی مبارزه ایست سیاسی. چه خودداری دولت و طبقه بورژوا از حق و حقوق کارگر و چه مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داران و دولتهایشان آنجا که صرفا اقتصادی و بر سر معیشت روزانه کارگر دور میزند. بورژوازی این را طبقاتی و لذا سیاسی می فهمد. اگر کارگر هزار بار به "قانون" او و به غیر سیاسی بودن خود قسم بخورد، بورژوازی با کارگر در این قامت برخورد میکند. به همین دلیل در ایران، جمهوری اسلامی فوراً سپاه پاسداران و نیروی انتظامی و لباس شخصی خود را علیه کارگری که حقوق معوقه خود را میخواهد گسیل میکند. در کشورهای اروپائی هم از دادگاه و پلیس اسب سوار و سگهای "رام" شده برای این کار استفاده میکنند.

در جامعه ایران جانی که مردم عموماً پیر و جوان، ضد دولت اند، خود را به "غیر سیاسی" زدن دیگر مسخره است. حضور کارگر به صورت یک طبقه در انقلاب ۵۷ و "کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما" این مساله را جای دیگری برد. طبقه کارگر با انقلاب ۵۷ در جامعه و در میان انسانهای خواهان آزادی و برابری جایگاه دیگری پیدا کرده است. بعلاوه در این جامعه هر اتفاقی که میافتد به طبقه کارگر مربوط است. آزادی سیاسی، گشایش فرهنگی، برابری زن و مرد، حق کودک و خلاصه هر خواستی در جامعه به طبقه کارگر مربوط است و طبقه کارگر از آزادی سیاسی و از گشایش فرهنگی و هر درجه از برابری زن و مرد و گسترش سکولاریسم در جامعه بیشترین نفع را می برد به همین دلیل نیز مدافع پیگیر آن است. همه جا هر درجه از آزادی و رادیکالیسم در جامعه نیز به تحرک طبقه کارگر و جنبش کارگری گره خورده است و جامعه آن را از چشم کارگر می بیند. در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین رهبر کارگری به دولت اخطار میکرد که اگر فلان فعال و رهبر کارگری را فوراً از زندان آزاد نکند، دستور اعتصاب عمومی را صادر میکند. داشتند قدرت خود را در دخالت در سیاست به رخ دولت میکشیدند. در ایران برای آزادی فعالین کارگری از زندان دست بدامان رهبران و اتحادیه های کارگری در خارج کشور میشوند، اما در خود ایران متأسفانه رهبر و فعال سندیکالیست کارگر را با غیر سیاسی نامیدن علناً تحقیر میکند و تاسف انگیز تر اینکه رهبران مراکز کلیدی نیز کارگران تحت یورش جمهوری اسلامی را بویژه در بخشهایی مانند کشت و صنعت نیشکر و صنایع نساجی در حال تعطیل، در مقابل دولت و کارفرما تنها گذاشته اند و به دولت در این مورد و برای زندانی کردن اسالو و یا زندانی کردن و شلاق زدن کارگر به خاطر شرکت در مراسم های اول ماه مه، اعتراضی نمیکنند.

این زنگ خطری است برای کارگران کمونیست و ضرورت دخالت موثر آنان را در مبارزه و اعتراضات کارگران دو چندان میکند. کارگر حق و حقوق خود را میخواهد، اضافه دستمزد خود را میخواهد، بهبود شرایط کاری خودش را میخواهد، ایمنی محیط کارش را میخواهد، حقوق معوقه اش را میخواهد، آزادی تشکل و آزادی اعتصاب و اعتراضش را میخواهد، چرا باید کارگر از اینها محروم باشد؟ این ها سیاسی است یا نیست، جمهوری اسلامی این ها را از کارگر سیاسی میکیرد یا نه، کارگردر هر صورت این ها را میخواهد. کارگر چرا باید برای احقاق این حق و حقوق خود را به غیر سیاسی بودن بزند؟!

گیریم جمهوری اسلامی مطالبه این خواست ها را جرم اعلام کند، که کرده است. آن را ضد "ولایت فقیه" اعلام کند؛ کارگر مگر میتواند یک روز هم که شده از این خواستهای خود صرف نظر کند؟ مگر خمینی اعتصاب و اعتراض کارگر علیه "دولت موقت" بازرگان و سپس جمهوری اسلامی، این دو دولت برآمده از "مشیت الهی" را جرم و قابل تعقیب اعلام نکرد. مگر با دولتی کردن اقتصاد نگفت که دیگر همه چیز دست دولت است و سرمایه دار و کارگر نداریم و خدا و پیغمبر نیز کارگراند! اما مگر طبقه کارگر با

این چرندیات از خواست و از حق و حقوق خودش دست برداشت؟ فردای همان روز دیدند که هم کارگر هست و هم سرمایه دار و هم دولت مدافع سرمایه دار. و تا این برقرار است و یکی مزد میدهد و دیگری مزد بگیر و نیروی کارش را میفروشد، مبارزه و اعتراض طبقه کارگر نیز تعطیل ناپذیر است. رفتند و قانون کار

کمونیست ۱۶۰

نوشتند و 30 سال است در ایران بر سر قانون کار بین سرمایه دار و کارگر درگیری است.

کارگر برای احقاق حقوق خود نیازی به خود فریبی ندارد، نیازی به اعلام غیر سیاسی بودن خود ندارد. سرمایه دار و دولت هم اگر از کارگر حساب می برند بخاطر وزنه ایست که این طبقه در تولید جامعه و به این اعتبار در تحولات سیاسی جامعه و در قدرت آن در بزیر کشیدن دولت سرمایه داران، دارد. طبقه کارگر هرچقدر بیشتر در سیاست به معنی اخص کلمه دخالت کند به همان اندازه دولت و سرمایه داران از او بیشتر حساب می برند، نه برعکس. طبقه کارگر هرچقدر بیشتر امور مربوط به آزادی و به گشایش فرهنگی و امور مربوط به برابری زن و مرد و غیره را امر خود بداند و در آن دخالت کند به همان اندازه قدرت و اعتبار خود را در جامعه و در مقابل دولت و سرمایه داران بیشتر خواهد کرد. طبقه کارگر باید در همه امور مربوط به جامعه دخالت کند. واضح است فقط آنجا که به امر خود و گسترش آگاهی طبقاتی و جنبش کمونیستی و نزدیک کردنش به انقلاب سوسیالیستی کمک میکند، در سیاست و در تحولات سیاسی دخالت میکند. کسی یا جریانی که کارگر را از دخالت در سیاست می ترساند، آگاهانه یا ناآگاهانه دارد کارگر را پشت سیاست این یا آن بخش از بورژوازی میکشاند.

خصوصی سازی ها

سرمایه داران و جمهوری اسلامی حال تحت نام خصوصی سازی یا هر بهانه دیگری مراکز اقتصادی "غیر سود ده" را تعطیل میکنند. و این قبل از هر چیز نشان میدهد که برای سرمایه دار سود، اساس و هدف از تولید را تشکیل میدهد نه نیازهای جامعه و نه بطریق اولی آینده فرد کارگر و خانواده او. سرمایه داران و جمهوری اسلامی مراکز تولیدی "غیر سود" ده را تعطیل میکنند به همین سادگی و کارگران آن را به تدریج اخراج و بیکار میکنند؛ و این تاکتون سرنوشت دهها هزار کارگر نساجی و دیگر مراکز تولیدی مشابه در ایران بوده است. سرمایه داران به جای سرمایه گذاری در این مراکز تولیدی، میروند همان کالاها را با هزینه کمتری از خارج وارد بازار میکنند، آن را به فروش میرسانند و سود لازم را نیز به جیب خود میزنند.

این در واقع به نوبه خود پایه مشکلات و شرایط بسیار مشقت باری است که کارگران این بخش از مراکز تولیدی منتهاست با آن دست به گریبباندند. این مراکز تولیدی، عمدتاً نساجی ها، منتهاست مشمول سیاست تعطیل سازی دولت و سرمایه داران شده اند. عده زیادی از کارگران این نوع مراکز تولیدی به آمار بیکاران اضافه شده اند و کارگران دیگر ب

بخشهای در حال تعطیل نیز مانند نیشکر و لاستیک سازی البرز و غیره و غیره در شرف اخراج و بیکارسازی هستند. این وضعیت در واقع شرایط کاری و لذا زندگی آنان را بکی مشقت بار کرده، محافظه کاری را در میان آنان تشدید و آنها را به چسبیدن به این مراکز تولیدی در حال تعطیلی وادار ساخته است و در عین حال موجب پیدایش دهها شاخه تحت عنوان "فعال کارگری" بدور آنان شده است که دارند این وضعیت را برای آنان تنوریزه میکنند. بدون اینکه یک بار هم که شده بگویند چرا دولت و سرمایه داران این مراکزى تولیدی "غیر سود ده" را تعطیل و کارگران آن را اخراج و بیکار میکنند!

واضح است که انسان خود باید در این شرایط قرار بگیرد تا وحشت از اخراج و بیکاری و معنی گرسنه نگاهداشتن خانواده های هزاران کارگر را که بعضا یک سال است حقوق خود را دریافت نکرده اند، لمس و درک کند. کدام سرمایه دار و کدام آخوند مفت خوری میتواند یک ساعت هم در این شرایط زندگی کند که کارگران این مراکز تولیدی در آن بسر می برند؟ این وضعیت در "این خاک پرگهر" هر کارگر و هر آدمی را محافظه کار میکند، حتی کارگر را مجبور میکند که برای مدتی تحقیر خود را نیز تحمل کند. اما راه بیرون آمدن از این وضعیت رواج توهم قانون طلبی سندیکالیستی در میان کارگران نیست؛ رواج خرافه ناسیونالیستی و "مصلحت صنایع ملی" در میان کارگران نیست؛ جلب رضایت دولت و کارفرما به خواست و به مبارزه کارگر نیست؛ رضایت دادن کارگر به قبول مسئولیت بهتر شدن وضع سرمایه دار و کارخانه او نیست. هزاران کارگر نساجی این راه را رفتند، کو، کجا هستند؟ کسی از

سرنوشت آنان و فرزندانشان خبر دارد؟ آیا این قرار است داستان و سرنوشت هزاران کارگر دیگر نیز بشود؟ هم اکنون ۳۰۰۰ کارگر نیشکر در خطر اخراج و بیکار سازی اند. آنها هم قرار است به سرنوشت چند صد هزار کارگر نساجی و غیره دچار شوند؟

نباید این را اجازه داد.

کارگر باید بعنوان کسی که آماده به کار و به فروش نیروی کار خود است در مقابل جامعه و دولت قرار گیرد. کار نیست، دولت موظف است تا پیدا شدن کار، زندگی او و فرزندانش را از طریق بیمه بیکاری مکفی تامین کند. اگر این کار را نمیکند پس چکاره است؟

این وضعیت را اساسا خود دولت به کارگران این مراکز تولیدی در حال تعطیل تحمیل کرده است. به جای اینکه برای هر فرد، زن یا مرد، آماده به کار تا پیدا شدن کار بیمه بیکاری مکفی بدهد و زندگی آنان را تامین کند، آنان را در دامن بی رحم فقر و فلاکت موجود رها کرده است. سرمایه با میل خودش همه جا می‌رود و استثمار میکند، اما در این یا آن "خاک پرگهر" که دور آن را خط کشیده اند و در آن نیروی نظامی مستقر کرده اند، سهم کارگر باید کار ارزان و کارگر بی حقوق باشد؟ سهم کارگر باید بیکاری و رها شدن در دامن بی رحم فقر و فلاکت باشد؟ کارگران باید یک قرن دیگر صبر کنند تا به پای کشورهای اروپائی میرسند؟ این را طبقه کارگر در ایران نباید از این مفت خوران بیکاره قبول کند.

برای تامین زندگی فرد آماده به کار ظاهرا پول نیست، اما برای ارتش و سپاه و بسیج و کل نیروی سرکوب جمهوری اسلامی و آخوندها و امام جمعه ها و آیت الله ها و حوزه های علمیه دهها هزار نفری، و کیسه گشاد "ولی فقیه" و دهها مفت خور اسلامی دیگر تا بخواهید پول هست و امکان غارت و دزدی هست. در این "خاک پرگهر" بر همه آشکار است که زندگی گهربار از آن مفت خورهایی است که دست به کار نبرده و نمی برند و فقر و نداری سهم طبقه ای است که چرخهای اقتصاد آن را میگرداند. اما این دیگر قابل قبول نیست. برای تامین زندگی هر فرد آماده به کار، پول کافی هست و کارگران آن را میخواهند و باید بخواهند.

کارگران در عین حال که خواستار حقوق معوقه خود هستند باید خواست بیمه بیکاری مکفی برای هر فرد آماده به کار را خواستار شوند و نیروی متشکل خود را صرف این کار کنند. کارگر در خصوص تعطیل شدن کارخانه یا مرکز تولیدی دولت و سرمایه داران مسئول نیست. مطالبه کار یا بیمه بیکاری مکفی و متشکل شدن کارگر برای آن و گذاشتن آن دربرابر دولت و جامعه آن جایی است که باید کارگران و رهبران و فعالین کارگری برای آن انرژی بگذارند. این آن مطالبه ایست که کارگر شاغل و بیکار را به هم پیوند میزند.

شورا یا سندیکا

جمهوری اسلامی به ایجاد اتحادیه و سندیکای مستقل کارگران در ایران تن در نمیدهد. این با ساختار سرمایه داری ایران و شرایط پلیسی حاکم بر طبقه کارگر و بر جامعه خوانائی ندارد. اگر کارگر دارای آزادی تشکل و آزادی اعتصاب باشد دیگر نمیتوانند درب فلان روزنامه را تخته کنند. اینهم واضح است اگر سندیکا و اتحادیه میتواندست ایجاد شود قطعا کارگران را در ایران در مقابل کارفرما و دولت در موقعیت بهتری قرار میداد. ایجاد سندیکا و اتحادیه در زمین واقعی، به پایه رفرمیسم بورژوائی در درون بورژوازی ایران و انعکاس آن در دولت آن، جمهوری اسلامی، نیاز دارد. چیزی که مدتهاست از جامعه ایران رخت بر بسته است. آنچه از ایجاد سندیکا و اتحادیه بر جای مانده است توهم است، متوهم کردن کارگران به چیزی است که اگر هم ایجاد شود نمی تواند پا بگیرد.

این توهم را سالهاست حزب توده و اکثریت به کارگران در ایران تزریق میکنند و با آن کارگر را سر می داونند. در این دوره شاخه هایی از چپ بورژوا و اتحادیه چی هایی تحت نام "فعال کارگری" نیز به آنان اضافه شده اند.

جمهوری اسلامی اسالو و مددی را فقط به خاطر تلاش برای تشکیل سندیکای کارگران شرکت واحد در زندان نگاه می دارد تا به کارگران نشان دهد که عملا چیزی جز نام سندیکا روی کاغذ از آن باقی نمانده است. این را همه میدانند. جمهوری اسلامی هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر را نیز به همین دلیل

به دادگاه کشانده و به حبس محکوم و روانه زندان کرده است.

سندیکا یا اتحادیه مستقل کارگران- منظورم ایجاد سندیکا در محل و در میان کارگرانی با هویت واقعی است، نه سندیکا روی کاغذ- تنها با اتکاء به مجامع عمومی کارگران و ابراز وجود مستقل و جمعی کارگران میتواند خودرا به دولت و کارفرمایان تحمیل کند. تعیین یک هیئت مدیره و سیبل کردن آنان در مقابل دولت و کارفرمایان و به خانه فرستادن کارگران، عملا به چیزی جز روی کاغذ ماندن سندیکا منجر نخواهد شد. این بخش از کارگران، با این کار تنها خود را از حمایت عمومی کارگران و ابراز مستقل آنان که لازمه گسترش وحدت درونی کارگران و باز تولید مداوم آن است محروم و خود را در مقابل دولت و کارفرما عملا تضعیف و بی حفاظ کرده اند. در عوض تشکیل مجامع عمومی ممکن و امکان پذیر است و چون حمایت و دخالت مستقیم همه کارگران را دارد میتواند خود را سرپا نگاهدارد. کارگران نیشکر مجامع عمومی پایدار و محکم خود را داشتند طوریکه مجبور نبودند رهبران و فعالین خود را سیبل جمهوری اسلامی کنند. جمهوری اسلامی هیئت مدیره فعلی را با شمشیر داموکلس زندان و حبس بر بالای سرشان نگاه می دارد تا کارگران نیشکر را به امید بازگشت نمایندگان خود از زندان و به امید شکل گیری سندیکا از ابراز وجود مستقل خود محروم کرده و آن را به تدریج خسته و فرسوده کند؛ و در اخراج و بیکار کردن آنان نیز موفق شود. این آن "پاداشی" است که ظاهرا این کارگران از این حکومت بورژوائی در این "خاک پرگهر" دریافت میکنند.

کارگران چه تابلوی سندیکا باشد یا نه و چه تلاششان برای ایجاد سندیکا ادامه داشته یا نداشته باشد، باید روی به مجامع عمومی خود برگردند؛ جایی که محل ابراز قدرت مستقل آنان بوده و خواهد بود. آنجا که کارگران در تصمیم گیری جمعی خود شریک اند؛ آنجا که جمهوری اسلامی نمیتواند رهبران و فعالین کارگری را سیبل کند؛ نمیتواند همه کارگران را یک جا دستگیر کند.

جدا کردن رهبران و فعالین کارگری از کارگران، نقطه شروع ضعیف صفوف کارگر در مقابل دولت و سرمایه داران و نقطه شروع ایجاد بوروکراسی جدا از کارگر و جدایی کارگران از آنان است. تقابل جمهوری اسلامی با مجمع عمومی بسیار مشکل تر از طرف شدن با چند نفر به نام هیت مدیره سندیکا است. این دولت همانطور که پیشتر گفتم با تبدیل کردن دستگیری و تهدید مداوم و کشاندن کارگر و رهبر کارگری به دادگاه و حبس و زندان، میخواهد این را به داستان زندگی آنان تبدیل و بتدریج آنان را فرسوده و مستاصل کند. بویژه در واحدهای تولیدی ای که خود سرمایه دار و دولت بتدریج دارند آن بخشها را تعطیل میکنند.

و نکته آخر

تحولات سیاسی چند ماه گذشته در ایران درسها و تجارب زیادی را برای طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه رد برداشت. این رویدادها نشان داد که در غیاب یک قطب کمونیستی قدرتمند در صحنه سیاسی چگونه جناحهای مختلف بورژوازی، چه در داخل و چه خارج جمهوری اسلامی، در پراکنده کردن طبقه کارگر و کشاندن مردم معترض زیر پرچم این یا آن جناح جمهوری اسلامی موفق میشوند. جناحهای مختلف بورژوازی نشان دادند حتی در شرایط تشدید رقابتهای درون خود بر سر سهم بری از ارزش اضافه نیز از دور نگاهداشتن طبقه کارگر و دیگر مردم معترض و آزادخواه در تعرض به سرمایه و دولت بورژوائی آن، غافل نیستند. بخشی از بورژوازی سلطنت طلب که تا دیروز میگفت سرنگونی، در این دوره گفت، "ضرورت حفظ نظام واقعگرایانه است!"

جناح احمدی نژاد که نماد لمپنیسم و فاشیسم سپاه اسلامی است تلاش کرد تا با مستضعف پناهی فاشیستی خود توهم به این جناح را در میان بخشهایی از مردم محروم حاشیه نشین شهرها دامن بزند؛ و جنبش سبز موسوی هم با پرچم سبز اسلامی بر دوش توهم بخشهایی از مردم به گشایش فرهنگی و سیاسی در جنگ جناحی، توانست با کلاه برداری بزرگی افق و قالب و رنگ خود را به اعتراض این مردم علیه جمهوری اسلامی بزند؛ آنان را با این توهم به دنبال خود بکشاند؛ سرنوشت آنان را بازپچه جنگ جناحی درون جمهوری اسلامی کرده و نهایتا اعتراض این مردم را در چهارچوب این دولت مهار و حکومت

اسلامی را از گردن تعرض این مردم، محفوظ بدارد. دیدیم چگونه بخشهایی از نسل جدید را که نسل مرعوب شده خرداد ۶۰ نبود و بدهی ای به اسلام و آخوند نداشت، نسلی که عزم جزم کرده بود که اسلام را از جامعه ایران جارو کند، با پرچم سبز

اسلامی و "یا حسین میرحسین" و "کروبی بت شکن" مجددا به زیر بیرق سبز اسلام و آخوند سوق دادند! دیدیم که زنان و دختران جوان متنفر از حجاب را چگونه تشویق کردند که آرایش خود را پاک کنند و دوباره مقنعه سرشان کردند و به نماز جمعه به "امامت" رفسنجانی فرستادند! دانشجویان آزادخواه و برابری طلب گفتند دانشگاه پادگان نیست و در آن پرچم آزادی و برابری را برافراشتند. برای اشغال مجدد فضای آزادخواهی دانشگاه با خرافه اسلام، ظاهرا در جنگ با اسلام، با خرافه جهل، ظاهرا در تقابل با جهل! براه افتادند! دانشجویانی که خاتمی و سپس احمدی نژاد را سرافکنده وادار به ترک دانشگاه کردند، قرار است با سردادن "الله اکبر" و "یا حسین میرحسین" به اسقبال خاتمی بفرستند!

این عیقگرد و این بازار جهالت ظاهرا طبقه کارگر را کم داشت! تلاش کردند که طبقه کارگر را نیز دنبال جنبش سبز بکشانند!

دیدیم چگونه و مطابق معمول، چپ بورژوا درست در شرایطی که تقابل بورژوازی و طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش تشدید میشود، این چپ نیز جانب بورژوازی را میگیرد. و سرانجام دیدیم چگونه چپ بورژوا به سهم خود به خلع سلاح کارگر در مقابل بورژوازی به بورژوازی و جمهوری اسلامی پیوست. بخشی از این چپ بورژوا این عیقگرد را انقلاب خود می نامد و جنبش سبز و نماز جمعه را پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی خود اعلام میکند.

رفسنجانی و موسوی و کروبی را یک شبه به مقام اپوزیسیون جمهوری اسلامی ارتقاء دادند! چپ بورژوا در کل، جامعه را بی طبقه اعلام کرد! جامعه ای خالی از طبقه که گویا در آن نه از طبقه و طبقات و نه از مبارزه طبقاتی، و نه از کارگر و نه از تقابل کار و سرمایه خبری هست. گویا جامعه تنها دو قطبی مردم و رژیم را دارد. گویا آن بالا رژیمیی وجود دارد که از کارگر به تنگ آمده از بردگی مزدی تا زن برابری طلب و جوان سکولار تا رفسنجانی و موسوی و کروبی و صانعی در مبارزه علیه آن "همه با هم" به یکسان سهم و شریکند!

این رویدادها تابلوی آینده ای را که در آن کمونیسم رادیکال اگر به قطب قدرتمندی در جامعه تبدیل نشود با تمام تلخی خود، جلو کمونیستهای طبقه کارگر، جلو کارگران کمونیست و کل طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و خواهان آزادی و برابری و سرنگونی جمهوری اسلامی و رهائی از استثمار و ستم سرمایه داری، گرفت. این واقعیت تلخ در دل اوضاع فعلی تلاش بسیار بیشتر و همه جانبه ای را از ما می طلبد و آن را با صدای رسای خود به ما یاد آور میشود.

... طبقه کارگر دست رد به سینه دولت سرمایه داران میزند، دست رد به سینه نمایندگان دولت سرمایه داران و اقشار مختلف سرمایه میزند، دست رد به سران جنایتکار جمهوری اسلامی و این یا آن جناح آن میزند. صف طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آزادخواه خارج از صف سپاه احمدی نژاد و جنبش سبز موسوی است. طبقه کارگر تنها وقتی میتواند بخشهایی از مردم و جوانان معترض را از جنبش سبز جدا کند و رهبری مبارزه و اعتراض برحق آنان را برای گشایش فرهنگی و آزادیهای سیاسی در جامعه تامین کند که صف خود را خارج از این جنبش متحد کرده و به میدان آورده باشد.

نه پرچم سپاه احمدی نژاد، نه پرچم سبز اسلامی موسوی، زنده باد آزادی و برابری، بیانگر دست رد طبقه کارگر به کلیت جناحهای درون جمهوری اسلامی است.

شکل دادن به این صف واحد و مستقل طبقاتی کار ما و کارگران کمونیست، کار کارگران نیشکر است که یکی از ستونهای اعتراض آزادی خواهی و برابری طلبی کارگری در چند سال اخیر بوده اند. کار کارگران ایران خودرو و همه کارگرانی است که این روزها در سخت ترین شرایط برای تحقق خواستها و مطالبات خود تلاش میکنند.

23

بیانیه سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه یکمین سال تاسیس سندیکای کارگري شرکت کشت و صنعت هفت تپه را در حالی جشن میگیریم که چندی پیش از سوي دادگاه تجدید نظر اهواز پنج تن از اعضاي هیات مدیره این سندیکا، اقایان فریدون نیکوفر ، جلیل احمدي ، علي نجاتي و رمضان علیپور به مدت شش ماه حبس تعلیقي و شش ماه حبس تعزیری و آقاي محمد حیدري مهر نیز با چهار ماه حبس تعزیری و هشت ماه حبس تعلیق روبرو شده و تمامی نام برده شدگان به مدت پنج سال از هر گونه فعالیت صنفي محروم شدند .

از این رو هیات مدیره سندیکاي کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه بر خود دانسته تا با انتشار بیانیه اي ضمن حمایت از نام بردگان و محکوم کردن احکام صادره در خصوص این فعالین کارگري اعلام دارد سندیکاي کارگري شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه يك تشکل کاملا صنفي بوده و بدور از هر گونه فعالیت و جهت گیری سیاسي و در چهارچوب قانون، صرفا به دنبال احقاق حقوق کارگران رنج کشیده این شرکت تولیدي فعالیت دارد . کارگران این شرکت يك صدا اعلام میدارند ما فرزندان ایران برانیم تا چرخهای اقتصادی این خاك پر گهر را همه با یاري هم بچرخانیم .

با خواست، نه به اعدام و آزادی زندانیان سیاسی به میدان بیایید!

اعدام احسان قتاحیان در ۲۰ آبان ماه موجی از نفرت بر علیه جانیان حاکم را برانگیخته است. مردم مبارز در شهر و روستا های کردستان این جنایت را محکوم کرده و در همدردی با خانواده احسان و برای جلوگیری از اعدام های بیشتر تنفر و اعتراض خود را اعلام میکنند.

روز پنج شنبه ۲۱ آبان سنندج شاهد اعتراض مدافعان حقوق زندانیان سیاسی بود که در خیابان فردوسی این شهر تجمع کردند و ضمن محکوم کردن اعدام احسان، خواهان آزادی زندانیان سیاسی شدند.جمهوری اسلامی دست به اعدام احسان قتاحیان زد تا مردم را مرعوب کند. دست به اعدام زد و دیگر زندانیان را در تهدید به اعدام های بیشتر در انتظار گذشته است، تا صدای آزادخواهی را در این جامعه خفه کند. جمهوری اسلامی میخواهد با جنایت افسارگسیخته، مردم مبارز در ایران و کردستان را سرکوب کرده تا به حاکمیت ننگین و نکبت بارش بر اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و آزادخواه ایران ادامه بدهد.

مردم در شهرهای کردستان اجازه نمیدهند زندانیان سیاسی را سلاخی کنند. آزادی زندانیان سیاسی و جلوگیری از حکم اعدام همیشه خواست میلیونی مردم بوده است و در مبارزات خود این را اعلام کرده اند. اعدام احسان قتاحیان جنایت سازمانیافته برای سرکوب مردم است و بشدت باید محکوم شود. این روزها بار دیگر این مبارزات اوج گرفته است و باید هر چه فعالانه تر آن را به اعتراض سازمانیافته مردم مبارز و حق طلب تبدیل کرد. خواست مردم آزادی زندانیان سیاسی است و در هر تجمع و اعتراضی باید این را فریاد زد. خواست مردم نه به اعدام است و باید خواهان لغو همه احکام جنایت کارانه اعدام شد.

کمیته کردستان حزب حکمتیست مردم مبارز و فعالین کمونیست و آزادخواه در همه شهرهای کردستان را به شرکت فعال جهت سازماندهی اعتراض گسترده مردم، علیه حکم اعدام و برای آزادی فوری زندانیان سیاسی را فرا میخواند. کمیته کردستان حزب حکمتیست همه مردم مبارز را فرا میخواند تا آنچنان درسی به جنایتکاران و جلادان جمهوری اسلامی بدهند تا هیچ گاه جرات اعدام زندانیان سیاسی را بخود ندهند.

با شعار نه به اعدام و زندانیان سیاسی آزاد باید گردند، این مبارزه را به سنتی پایدار تبدیل کنیم.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

کمیته کردستان

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

۲۱ آبان ۱۳۸۹- ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹

مبارزه طبقاتی در ایران

مقدمه ای بر بحث ”دو جناح“ منصور حکمت

قیام بهمن ماه مبارزه بر سر قدرت سیاسی را فیصله نداد بلکه آن را از نظر تاریخی - طبقاتی تکامل بخشید، چرا که علیرغم اینکه موجب شد مسأله کسب قدرت سیاسی موقتاً از دستور مبارزه بلافاصله توده‌های انقلابی، که به توهم پیروزی دچار گشته بودند، بیرون رود و زمینه را برای طرح مجدد این مسأله بگونه‌ای صریحتر و رها از چهارچوب تنگ یک مبارزه ماوراء طبقاتی ضد سلطنتی، که بورژوازی لیبرال و رهبری خرده بورژوازی بر زمینه‌ای از فقدان خط مشی مستقل پرولتری بر جنبش انقلابی تحمیل کرده بودند، فراهم ساخت.

"دوجناح در ضد انقلاب بورژواامپریالیستی" اثر منصور حکمت.

ثريا شهبازی

آموزه هاي تئوری "دوجناح در ضد انقلاب بورژواامپریالیستی"، اثر منصور حکمت(که در ادامه این مطلب آن را به اختصار "دوجناح" میخوانید)، هنوز زنده است و موضوعیت دارد، همانطور که "مبارزه طبقاتی در فرانسه" مارکس، زنده است و موضوعیت دارد.

مسائل و مطالبات انقلاب 57 هنوز به سرانجام نرسیده است. آن جدالهای طبقاتی هنوز لاینحل مانده است. جدالهایی که امروز بخصوص با توجه به شرایط بحرانی و انفجاری موجود، مجددا در مقابل دو طبقه اصلی جامعه، طبقه کارگر و بورژوازی، برای پاسخ گویی قرار گرفته است. امروز در شرایط بحرانی که جمهوری اسلامی از سرمیگذراند، هنگامی که نسلی از جوانان کمونیست پا به میدان گذاشته اند و بخش اعظم "چپ" در ایران با عروج "اسلام سبز" باز دچار سردرگمی کمابیش مشابهی شد که در انقلاب 57 از آن رنج میبرد، آموزشهای "دو جناح" بیش از پیش موضوعیت دارد. باید آن را خواند، آموخت و آموخته هایش را بکار گرفت. در این شماره کمونیست بخش سوم "دوجناح" را، منتشر میکنیم، بخش سوم به نوعی جمعبندی مختصری است از یکی از مهمترین تئوریهای مربوط به مبارزه طبقاتی در ایران، تئوری مربوط به مبارزه طبقاتی در ایران در یکی از مهمترین مقاطع تاریخ معاصر خود. "دوجناح"تحلیلی از مقطع مهمی از تاریخ جدال های سیاسی – اقتصادی و طبقاتی در ایران است که هنوز بعد از سی سال به سرانجام نرسیده است. بخش سوم دوجناح به ویژه استنتاجات سیاسی – پراتیکی این تئوری را برای جنبش کمونیستی، با دقت و در جزئیات، توضیح میدهد.

متن کامل و جامع "دوجناح"، را میتوانید از سایت منصور حکمت، آدرس زیر، دریافت کنید.

www.hekmat.public-archive.net

در معرفی دوجناح

"دوجناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی"، یکی از آثار برجسته تئوریک منصور حکمت است که در فاصله مرداد تا بهمن 1359 و در گرمآگرم ماههای بعد از انقلاب 57، نوشته شده است. دوجناح از زمره تئوری های منسجم، سیستماتیک، ماتریالیستی و مارکسیستی عصر ما است.

این اثر، در سه شماره در نشریات "یسوی سوسیالیسم"، نشریه تئوریک سازمان "اتحاد مبارزان کمونیست – ام ک"، یا بقول منصور حکمت این ابزار نظری سازمان در فاصله مرداد تا بهمن 1359 منتشر شد. این اثر که به اختصار به "دوجناح"معروف شد، در مورد مبارزه طبقاتی، امپریالیسم، رابطه نمایندگان سیاسی – اقتصادی طبقات مختلف با جنبش های خود، رابطه اقتصاد و

سیاست، جایگاه قدرت سیاسی در مبارزه طبقاتی، و مهمتر از همه سوالات و مسائل انقلاب 57 ایران، تبیینی غنی، ابژکتیو، و مارکسیستی بدست نسلی از کمونیست های ایران داد. تئوری و تبیینی از مبارزه طبقاتی در ایران، که تماما در مقابل درک حاکم بر جنبش کمونیستی ایران و جهان، بود.

این تئوری سی سال پیش در مقابل انواع تبیین و برداشت های بورژوازی – خرده بورژوازی از خصلت طبقات و از ماهیت دولت، و در گرمآگرم سیطره کامل نگرش استالینیستی – مائوئیستی و ناسیونال – مذهبی بر مبارزه "ضدامپریالیستی" طبقه کارگر، مارکس را زنده میکند. مارکسیسم را در بطن آنالیزه انقلاب 57، به چپ ایران تحمیل میکند و آن را مجددا در دسترس جنبش کمونیستی طبقه کارگر قرار میدهد.

" دو جناح"، در فضای غبارآلود حاکم بر جنبش چپ ایران و سردرگمی اش در تشخیص اصلی ترین عرصه های نبرد طبقاتی، مضمون و محتوای انقلاب 57 را بیان میکند. اعلام میکند که جدال دو طبقه اصلی مدعی قدرت در دل این انقلاب، یعنی جدال طبقه کارگر و بورژوازی، لاینحل مانده است.

اعلام میکند، که جنبش اسلامی که به قدرت رسیده است، نه یک نیروی ضد امپریالیست و "خلقی"، که یک نیروی بورژوایی، ضد انقلاب و بنا به وظیفه تاریخی که در مقابل طبقه کارگر بر عهده اش گذاشته شده است، امپریالیستی است. این در شرایطی است که بخش اعظم جامعه، نیروهای سیاسی و چپ و اپوزیسیون، به قدرت رسیدن جریان اسلامی را "پیروزی" یا حلقه و مرحله ای در سیر "پیروزی" خود و جنبش شان میدانستند! هرکدام به نوعی ضدانقلاب اسلامی تازه به قدرت رسیده را در صف "خلق"، "انقلابی"، "تضاد غیرعمده" و "ضدامپریالیست" میدانستند. در شرایطی که مناسبات بستر رسمی چپ ایران با ارتجاع اسلامی، "انتقادی"، درون خانوادگی و درون جنبشی بود. منصور حکمت در "دوجناح" در مقابل درک های کلیشه ای و عاریه ای از مبارزه طبقاتی و رابطه اقتصاد و سیاست، رابطه جنبش ها و احزاب سیاسی، نگرش وارونه چپ را برقاعده می نشاند. او در بحث "دوجناح" ، روند ها و صف بندی های تعیین کننده سیاسی را اعلام میکند، از دل آن عرصه های اصلی نبرد طبقه کارگر و خط مشی تاکتیکی کمونیستی برای پیروزی در آن عرصه ها را، در شرایط پس از قیام 57، تعیین میکند.

حکمت در تبیین مبارزه طبقاتی در ایران ، بر جایگاه سرمایه داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه تاکید میگذارد و ضرورت تاریخی ارزان نگاه داشتن نیروی کار طبقه کارگرایران را، از زاویه تضمین منفعت سرمایه در ایران، اثبات میکند. برمینای این تئوری، منصور حکمت روبنای سیاسی، ضرورت و نیاز تاریخی بورژوازی ایران به دیکتاتوری و اختناق سیاسی – فرهنگی، را توضیح میدهد. او بر مبنای این تئوری، یا بهتر است بگوئیم این واقعیات، چهارچوب یک سیاست کمونیستی – مارکسیستی، سیاسی که بتواند هر لحظه طبقه کارگر را در دل جدالهای اصلی و در مقابل بورژوازی قدرتمند تر کند، معلوم میکند. او طبقه کارگر را از نظر فکری تجهیز میکند و این طبقه و کمونیست ها را به شرکت در جدالهای اصلی نبرد با بورژوازی فرامیخواند.

پس از به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی، تولید سرمایه دارانه بر اثر اعتصابات و تحت حملات شوراهای کارگری (شوراهایی که در مواردی کنترل تولید و توزیع در کارخانه ها را هم بدست گرفته بودند)، موقتا متوقف شده بود. و روبنای حکومتی، مجلس و زندان و ارتش و .. توسط انقلاب مردم یا تخریب شده بود و یا آسیب های جدی دیده بود. در این شرایط بازسازی سرمایه دارانه تولید و فراهم کردن شرایط بازگرداندن ایران به بازار جهانی سرمایه (و در مدار سرمایه داری غرب)، اولین و مهمترین وظیفه بورژوازی بود. کاری که ارتجاع اسلامی، با تمام رنگ غلیظ مذهبی و "ضدغربی" اش، بنا به خصلت ضد کمونیستی و ضدکارگری اش، اساسا برای آن مورد حمایت بی دریغ غرب قرار گرفت.

منصور حکمت در این شرایط عرصه های اصلی نبرد طبقاتی در ایران را اینگونه بیان میکند.

1- یکی از عرصه های اصلی نبرد طبقاتی در ایران، حمله بورژوازی به دستاوردهای انقلاب است، برای احیای شرایط سابق و برای بازسازی یک دولت بورژوازی. از مهمترین دستاوردهای انقلاب 57، آزادیهای سیاسی وسیع در همه ابعاد و اشکال بود.

به این اعتبار در صدر نبرد طرف دیگر تخاصم طبقاتی، یعنی در صدر وظایف طبقه کارگر ، "دفاع از دستاوردهای انقلاب" قرار میگیرد. این دفاع شامل دفاع از همه آزادیهای سیاسی بدست آمده توسط مردم، آزادی احزاب و مطبوعات و آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان و اجتماعات و اعتصاب، و دفاع از تشکل و سازمانهای شکل گرفته در انقلاب، است. **این جدالی علیه روبنای سیاسی – فرهنگی و اجتماعی مورد نیاز مشخصا بورژوازی ایران، برای از سرگیری مجدد تولید و یار تولید سرمایه دارانه در جغرافیای معینی بنام ایران، است.**

دفاع خودبخودی، گاها متشکل و ناهمگون، در مقابل حمله ارتجاع اسلامی به دستاوردهای انقلاب در سراسر ایران، جریان داشت. مشخصا در کردستان ایران مقاومت در مقابل نفوذ و حضور ارتجاع اسلامی در ابعاد مردمی و میلیونی و متشکل، از همان روزهای اول به قدرت رسیدن ارتجاع اسلامی، با هژمونی سازمانهای چپ، بدون کمترین توهمی به "خلقی" بودن حکومت، براه افتاده بود. به این دلیل، منصور حکمت دفاع از جنبش مقاومت درکردستان، که وسیعا و در ابعاد اجتماعی علیه نفوذ ارتجاع اسلامی مبارزه میکرد، را بعنوان یکی از محور های خط مشی تاکتیکی طبقه کارگر ایران در مقابل بورژوازی تاره به قدرت رسیده پس از انقلاب، تعریف کرد. ب

ر مبنای این نگرش دفاع از مقاومت در **کردستان بعنوان یکی از سنگر های مقاومت طبقه کارگر در ایران، به یک خط مشی کمونیستی – کارگری در مبارزه طبقاتی در ایران تبدیل شد.** در ادامه این سیاست است که منصور حکمت برای ساختن یک حزب کمونیستی جایگاه ویژه ای به کردستان و نیروهای کمونیست در کردستان میدهد و خود دست بکار ساختن حزب کمونیست در کردستان میشود. و این در حالی است که بخش اعظم "چپ" در ایران، یا همچون فدایی و پیکار و رزمندگان بدنبال "دانشجویان خط امام" و ماجرای اشغال سفارت، دوشادوش حزب الله مشغول "مبارزه جدی تر ضد امپریالیستی" بودند و دوان دوان بدنبال "برادر طالقانی" مشغول انتقاد درون خانوادگی از بورژوازی تازه به قدرت رسیده ایران، یا همچون حزب توده و رنجبران مشغول مشاوره دادن به خمینی بودند برای تقویت "خصلت ضد امپریالیستی" جمهوری اسلامی در مقابل خطر نفوذ یکی از "قطب های امپریالیستی آمریکا یا شوروی!

2- **عرصه دیگر اصلی مبارزه طبقاتی در ایران بر مبنای تئوری دو جناح، تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر است برای بازسازی شرایط سوداوری سرمایه و برای بازسازی سرمایه داری ایران است.** به این اعتبار مقاومت در مقابل بازسازی سرمایه داری در ایران، یعنی "دفاع از معیشت طبقه کارگر"، در مقابل نیاز بورژوازی و علیه فراهم کردن مجدد شرایط ارزان نگاه داشتن نیروی کار، بعنوان یکی دیگر از **محور های خط مشی تاکتیکی طبقه کارگر ایران، از تئوری درناح استنتاج میشود.** مبارزه علیه تحمیل فقر و فلاکت به طبقه کارگر در دستور کار طبقه کارگر و کمونیست ها قرار میگیرد و مبارزه متحدانه علیه فلاکت طبقه کارگر و علیه بیکاری، یکی دیگر از عرصه های اصلی مبارزه طبقه کارگر ایران، تعریف شد.

بر این مبنا و بر اساس این نگرش مارکسیستی و منسجم از مبارزه طبقاتی در ایران، اتحاد مبارزان کمونیست خود راسا دست بکار ایجاد "اتحادعلیه بیکاری" شد. و باز این در حالی بود که چپ غیر کمونیست در ایران، با حفظ مواضع خود، و با برخی "انتقالات" به کم خلقی بودن رژیم، کارگران را سرگردان در شوراهای خود بخود تشکیل شده کارگری، در انتظار نگاه داشته بود. انتظاری که موجب تصرف این شوراها توسط ارتجاع اسلامی و تبدیل آنها به تشکل های دولتی "شوراهای اسلامی" شد. استنتاجات سیاسی، عملی و تئوریکی از بحث دوجناح، در تمام طول تاریخ کمونیسم منصور



جنایتکاران جمهوری اسلامی، احسان فتاحیان را اعدام کردند!

روز چهارشنبه جنایتکاران رژیم اسلامی احسان فتاحیان فعال سیاسی در زندان سندانج را اعدام کردند. به گزارش رسیده از طرف خانواده وی مامورین زندان از تحویل پیکر وی به خانواده اش خوداری نموده اند و آنان را تهدید به بازداشت در صورت پیگیری نموده اند. جمعی از خانواده ها و فعالین سندانج ومردم شهر در جلوی ساختمان قبلی دادگستری برای جلوگیری از اجرای حکم احسان تجمع نمودند که با برخورد نیروهای امنیتی وانتظامی متفرق شدند.

تظاهرات در سندانج در اعتراض به اعدام احسان درگیری نیروهای امنیتی و نظامی با مردم

شهروندان معترض شهر سندانج با حمل پلاکارد و تراکنهایی علیه اعدام و زندانی سیاسی آزاد باید گردد درمیدان آزادی وخیابان فردوسی تظاهرات کردند. تظاهرات دراعتراض به اعدام احسان فتاحیان امروزعصر پنجشنبه 21 آبانماه درخیابان فردوسی ومیدان آزادی با شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد! کشتن زندانیان جنایت جنایت! زندانی سیاسی آزاد باید گردد شروع شد.

صدها نفر از مردم به تظاهرات کنندگان پیوستند. نیروهای انتظامی وامنیتی که ازچند روزقبل درحال آماده باش وگشت زنی درسطح شهر مشغولند اما با این وجود نتوانستند مانع تظاهرات مردم معترض شهر سندانج شوند.

نیروهای انتظامی وامنیتی که از ازدحام مردم درسه راه نمکی وخیابان فردوسی به هراس افتاده بودند با نیروهای امنیتی وگارد ویژه ازهرسو به تظاهرات کننده گان حمله کردند و به مقابله با تظاهرات کننده گان پرداختند. درجریان این تظاهرات تعدادی از شهروندان توسط نیروهای اداره اطلاعات استان کردستان و گارد ضد شورش نیروی انتظامی دستگیرشدند.

جوانان به همدیگرمژده اعتراضات درروزهای آینده را می دادند.فضای شهر سندانج متشنج است. نیروهای امنیتی دربرخی از خیابانها ومعابرعمومی به بازرسی و بازداشت مردم مشغولند. مردم از طریق موبایل پیام این تجمع را به همدیگر اطلاع می دهند روحیه اعتراضی مردم نیروهای امنیتی و انتظامی را به هم ریخته است.

لازم به توضیح است احسان فتاحیان زندانی سیاسی پس از یک دوره طولانی شکنجه شدن وحبس دیروز بیستم آبانماه درزندان مرکزی سندانج توسط جمهوری اسلامی اعدام شد.

آزاد زمانی - انجمن دفاع از زندانیان سیاسی وحقوق بشر ایران 21 آبانماه 1388

حکمت، ناظر بر برخورد او به جمهوری اسلامی، اختلافات درونی رژیم، رابطه مردم و طبقه کارگر با جمهوری اسلامی و تعیین شرایط پیشروی طبقه کارگر و قدرتمندی و به قدرت رسیدن این طبقه در ایران است.

در خاتمه بار دیگر خواندن این مطلب را به همگان توصیه میکنم.

اکتبر 2009



درگذشت کمونیست برجسته رفیق علیرضا داوودی

علیرضا داوودی یک کمونیست ۲۶ ساله، متولد سال ۱۳۶۲ در شاهین شهر و دانشجوی رشته حسابداری دانشگاه اصفهان بود. او در تاریخ ۲۴ بهمن ۸۷ توسط مامورین وزارت اطلاعات در خانه خود در شاهین شهر بازداشت و در تاریخ ۶ بهمن ۸۸ به قید وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد میشود. علیرضا را در زندان شدت شکنجه کردند. پس از آزادی از زندان روزانه مورد تعقیب و کنترل ماموران وزارت اطلاعات قرار میگیرد. ۲۰ روز قبل بدلیل مشکلات جسمی در بیمارستان محل زندگی خود بستری میشود. پزشکال او دلیل مرگ وی را سکنه قلبی اعلام کردند. رفیق علیرضا داوودی کمونیست ۲۶ ساله ای بود که یک لحظه از تلاش برای برپایی جهانی آزاد و برابر دست نکشید. آرزوی او زندگی لایق انسان آزاد بود. کارگران، دانشجویان و مردمی که ناظر سخنرانی های او، بحث و جدل ها و تلاشش برای نشان دادن امکان پذیری جامعه ای سوسیالیستی بودند، او و راهش را فراموش نخواهند کرد. رژیم اسلامی علیرضا را به بند کشید و تا حد مرگ شکنجه کرد. مرگ مشکوک او تنها دلیل نفرت کل سیستم و نظام سرمایه داری از این تلاش انسانی است. رژیم اسلامی ، چه سبز و چه سیاه آن، با مرگ رفیق علیرضا داوودی کارنامه جرایم خود را سنگین تر کرد. مرگ علیرضا یاران او را متأثر کرد. چهره خندان او، صمیمتش، استواری و روشن بینی اش فراموش شدنی نیستند. علیرضا نسلی از کمونیست ها را نمایندگی میکند که به هیچ چیز جز سرنگونی این رژیم کثیف و برپایی جامعه ای سوسیالیستی رضایت نمیدهند. ناثر از مرگ رفیق علیرضا داوودی تنها عزم کمونیست ها و یارانش را در ادامه راهش برای برپایی جهانی که آرزویش را داشت را محکمتر میکند. روزی که انسانیت بجای بربریت سرمایه داری حکم براند، روزی که دیوارهای زندان های رژیم اسلامی را ویران میکنیم، روزی که دادگاه های همه همکاران و رهبران رژیم اسلامی را برگزار میکنیم، روزی که کسی مجبور به فروش جان و تن خود برای امرار معاش نباشد، روزی که انسانیت جشن پیروزی خود را برگزار میکند. در آن روز علیرضای عزیز را درکنار خود خواهیم داشت. مرگ رفیق علیرضا را به خانواده گرامیش، به یاران و همسنگران، به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب صمیمانه تسلیت میگوئیم.

زنده باد یاد رفیق علیرضا داوودی!

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم!

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست، ۸ مرداد ۱۳۸۸

دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی

بخش سوم: بسوی سوسیالیسم شماره ۴، بهمن ۱۳۵۹

منصور حکمت

در دو قسمت پیشین بحث "دو جناح" کوشیدیم تا در ضمن بررسی نقش و عملکرد دو جناح هیأت حاکمه در ابقاء و تثبیت حاکمیت بورژوازی و امپریالیسم، این نکته را برجسته کنیم که اردوگاه ضد انقلاب قبل از چیز میباید بمثابه یک پدیده در حال تکوین و تکامل در نظر گرفته شود. و گفتیم که چگونه انقلاب ما، و بویژه قیام نیمه تمام بهمن ۵۷، بورژوازی ایران را از رژیم شاه، که بمثابه رهبری ایدئولوژیک سیاسی واحد آن عمل مینمود، محروم کرد و بازیابی یک جریان رهبری کننده واحد را در درون ضد انقلاب، به سیرتکوین یک پروسه طولانی و پر تلاطم رقابت در میان نمایندگان و جریانات سیاسی مختلف بورژوازی احاله نمود. اما آنچه قبل از هر چیز از بحث ما نتیجه میشود، و بر آن تأکید میگذاریم، این بود که حاصل این پروسه رقابت، نه تفوق یک رقیب بر دیگری، نه احراز رهبری ایدئولوژیک- سیاسی بورژوازی توسط یکی از رقبای موجود، بلکه ظهور یک جریان در درون صفوف بورژوازی خواهد بود که در عین جمع کردن و پخته کردن خصوصیات عام ضد انقلابی، ارتجاعی و خصوصا ضد پرولتری هر دو جناح در خود، گریبان خود را از محدودیت های ایدئولوژیک- سیاسی هر دو جناح، خلاص کرده باشد. این جریان را از آنجا که صرفا میتواند بر زمینه فعالیت و عملکرد دو جناح هیأت حاکمه، و یا بهرگیری از سنگرهایی که بورژوازی توسط هر دو جناح، چه بصورت مجزا و چه در ترکیب با یکدیگر، تسخیر میکند، ظهور نماید، یک "سنتز" سیاسی از هر دو جناح نامیدیم. این سنتز سیاسی، این رهبری واحد ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی چیزی جز یک جریان سیاسی- ایدئولوژیک بورژوایی که مستقیما منافع سرمایه انحصاری را نمایندگی کند نمیتواند باشد. رهبری واحد بورژوازی در ایران تنها بزیر پرچم سرمایه انحصاری میسر است و ظهور سنتز مورد بحث ما نیز بمثابه پایان یک دوره تشنت و بحران ناشی از خلاء این رهبری در درون صفوف بورژوازی خواهد بود، تشنتی که بحران اقتصادی و انقلاب بر بورژوازی تحمیل نموده است.

در دو قسمت پیشین به دو نکات ریز و درشت مختلفی اشاره شده بود که هر یک میتواند و باید، در بحثهای مشخصتر دنبال گرفته شود، اما تا آنجا که هدف ما از این مقالات ایجاب میکند، یعنی تعیین رئوس شیوه برخورد پرولتری به هیأت حاکمه، و ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی بطور کلی، لازم است از احکام کلی‌ای که در مقالات قبل بدست داده‌ایم دوره‌ای بکنیم:

۱)براساس دو قسمت قبل و آنچه گفتیم، ما مشخصا با دیدگاه‌هایی که تصویری مکانیکی و استاتیک (ایستا) از اردوگاه ضد انقلاب بدست میدهند مرزبندی نموده‌ایم. "جهان" ضد انقلاب به عرصه رقابت دو جناح موجود هیأت حاکمه منحصر نمیشود. سرنوشت سیاسی بورژوازی را نمیتوان صرفا در بررسی اوضاع و احوال حزب و لیبرالها جستجو کرد، بلکه بالعکس، خود این رقابت را میباید بمثابه تحولی نگریست که بورژوازی از میان حلقه‌های مختلف و در جریان انکشاف آن، آن شکل نهائی رهبری سیاسی را جستجو میکند که بتواند نیازهای

بنیادی سرمایه را منعکس کرده و در تحقق آن بکوشد، دستگاه در هم ریخته حاکمیت بورژوازی را سر و سامان بخشد و کمک کند تا بورژوازی ایران هر چه سریعتر "کابوس" انقلاب" را به فراموشی بسپارد، به "اقتصاد" باز گردد و پروسه انباشت سرمایه را بگونه‌ای که مطلوب اوست از سرگیرد. بنابراین تحلیل مارکسیستی از دیدگاه ضد انقلاب نمیتواند خود را به بررسی سناریوی جدال حزب و لیبرالها محدود کند، بلکه باید از مطالعه و تحلیل نیازهای بنیادی بورژوازی ایران در این شرایط مشخص آغاز کرده و بر این اساس، بنیاد خود این مجادله در هیأت حاکمه را نیز به شیوه‌ای ماتریالیستی بشکافد و توضیح دهد.

۲) (در همین رابطه، مقالات قبل تفاوت ارزیابی ما را، با تحلیل آن دسته از نیروهایی که یا اصولا سیاست بورژوایی را جدا از منافع انحصارات امپریالیستی و در غیاب پروسه تأمین هزمونی بورژوازی انحصاری در صفوف بورژوازی در نظر میگیرند و یا بورژوازی لیبرال را نماینده سرمایه انحصاری قلمداد میکنند و لذا پروسه تثبیت هژمونی سرمایه انحصاری را با پروسه قدرت‌گیری بورژوازی لیبرال یکی میگیرند روشن میسازد. تمام بحث ما در دو مقاله قبل، و تمام درک ما در طول دوران پس از قیام که در نخستین اعلامیه خود و بویژه در پیشگفتار به جزوه "تحصن کارگران در وزارت کار" در فروردین ۵۸ ارائه دادیم، و بر این واقعیت متکی است که بحران اقتصادی و انقلاب حاضر، نمایندگان سیاسی اصیل سرمایه انحصاری (و به این اعتبار رهبری طبیعی و مطلوب بورژوازی ایران) را وادار به عقب نشینی نموده و نمایندگان سیاسی دیگری را موقتا به بورژوازی تحمیل کرده است. حضور سیاسی سرمایه انحصاری نمیتواند و نباید الزاما در پیکر و بدنه احزاب و جریانات فعال بورژوازی در شرایط موجود جستجو شود. نه حزب و نه لیبرالها نمایندگان اصیل منافع سرمایه انحصاری نیستند، بلکه ترکیبی موقت برای حفظ بورژوازی و سرمایه‌داری ایران از دست‌اندازهای انقلابند، ترکیبی که در یک جریان عقب‌نشینی به بورژوازی انحصاری تحمیل میگردد، ترکیبی که دقیقا به این اعتبار که در دوره مبارزه ضد سلطنتی، خود را با استفاده از فقدان خط مشی روشن پرولتری در انقلاب ما، به انقلاب چسبانیده و لذا در شرایط انقلابی و بحرانی برای بورژوازی، و مادام که "انقلاب" میباید با نام انقلاب سرکوب شود"، از کارآبی بیشتری نسبت به جریانات اصیل بورژوازی انحصاری برخوردار است. در مورد لیبرالها این نکته جز به نقش تاریخی و کلاسیک آنها اشاره ندارد. این نقش همیشگی بورژوازی لیبرال و مزور است، اما در باره حزب، بحث ما بر خصلت ابزاری آن تأکید میگذارد، خصلتی که به امپریالیسم امکان میدهد تا افسار خرده بورژوازی را بدست گیرد و او را، به لطف حاکمیت وسیع (و دیگر اینک کاملا رو به زوال) تفکر محافظه کار مذهبی بر صفوفش، به رویارویی با پرولتاریای انقلابی بکشاند.

ما خمیره حزب جمهوری اسلامی و فلسفه وجودی آن را این خصلت ابزاری دانستیم و اصولا "حزب بودن" آن را، بمعنای جریانی که بگونه کلاسیک در جریان دفاع از منافع یک قشر و یا طبقه معین شکل گرفته باشد، به طبقه بنیادی سرمایه را منعکس کرده و در تحقق آن بکوشد، دستگاه در هم ریخته حاکمیت بورژوازی را سر و سامان بخشد و کمک کند تا بورژوازی ایران هر چه سریعتر "کابوس" انقلاب" را به فراموشی بسپارد، به "اقتصاد" باز گردد و پروسه انباشت سرمایه را بگونه‌ای که مطلوب اوست از سرگیرد. بنابراین تحلیل مارکسیستی از دیدگاه ضد انقلاب نمیتواند خود را به بررسی سناریوی جدال حزب و لیبرالها محدود کند، بلکه باید از مطالعه و تحلیل نیازهای بنیادی بورژوازی ایران در این شرایط مشخص آغاز کرده و بر این اساس، بنیاد خود این مجادله در هیأت حاکمه را نیز به شیوه‌ای ماتریالیستی بشکافد و توضیح دهد.

بمعنای کنار رفتن سیاستمداران بورژوا-لیبرال نیست، همچنانکه "محبوبیت" این سیاستمداران، و بالاخص اتکاء بورژوازی به آنان، الزاما بمعنای پایگاه پیدا کردن لیبرالیسم در درون بورژوازی نیست. این نکته‌ای است که در بررسی سیر قدرت‌یابی بورژوازی انحصاری در صفوف بورژوازی در همین رابطه در بررسی چند و چون تقویت جناح بنی‌صدر در طول جنگ، باید مدّ نظر باشد. از سوی دیگر ظهور رهبری واحد بورژوازی انحصاری نیز الزاما بمعنای "بازگشت" و قدرت رسیدن اپوزیسیون امپریالیستی (مُرکَب از سلطنت طلبان مغلوب و بورژوا-لیبرالهای دوراندیش) و شخصیت‌های شناخته شده‌اش نیست. ما در بحث دو جناح کوشیده‌ایم تا با بررسی نیازهای پایه‌ای سرمایه انحصاری، و به این اعتبار بورژوازی بطور کلی، (یعنی نظم ضد انقلابی و نظم تولیدی) خصوصیات بنیادی این رهبری واحد را مستقل از شعارها، اشکال جنبینی و و شخصیت‌های کنونیش بیرون بکشیم. جریان نماینده بورژوازی انحصاری، آن جریانی خواهد بود که به این مسائل بنیادی از زاویه منافع و بر مبنای نیازها و برنامه‌های سرمایه انحصاری پاسخ گوید، صرفنظر از اینکه کدام جریانات، شخصیت‌ها و عناصر فعال کنونی در ترکیب این نیروی سیاسی نقش فعالی برعهده گیرند.

گفتیم که سیاست بورژوازی انحصاری در مقابل انقلاب ما در پایه‌ای‌ترین سطح تحقق دو پیش‌شرط اصلی آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه را هدف خود قرار داده است:

اولا بورژوازی می‌خواهد که چرخ انقلاب متوقف شود، دستاوردهای دموکراتیک قیام باز گرفته شود و انقیاد کامل طبقه کارگر و به تبع آن سایر زحمتکشان تحت استثمار، تحت حاکمیت سرمایه مجددا تأمین گردد، و این بمعنای استقرار نظم ضد انقلابی در جامعه است، و ثانیاً، بر مبنای این خفقان احیاء شده و مبتنی بر عواقب فلاکت بار بحران اقتصادی، نظم تولیدی مناسب برای آغاز دوره جدید انباشت سرمایه در ایران، بمثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم و حوزه تولید فوق سود امپریالیستی برقرار گردد.

در بررسی دو جناح به این نتیجه رسیدیم که هیأت حاکمه کنونی، و ترکیب تشکیل دهنده آن، از مجموعه خصوصیاتِی که بتواند تلاش بورژوازی برای تحقق هر دو پیش شرط پایه‌ای را رهبری و نمایندگی کند، برخوردار نیست. حزب، که در سرکوب انقلاب بنام انقلاب پیشقدم بوده است، بنا بر ماهیت و نقش خود، از نظر ایدئولوژیک و اقتصادی پاسخگوی نیازهای درازمدت بورژوازی ایران نیست، و لیبرالها، که

وظیفه تطهیر مالکیت خصوصی و سرمایه و بازسازی ماشین دولتی در هم ریخته را بعهده گرفته‌اند، در اقتصاد از حیظه شعور و آرمانهای سرمایه متوسط در بازار داخلی فراتر نمیروند، در سیاست، اهمیت شیوه‌های غیر متعارف سازماندهی اردوگاه ضد انقلاب را آنگونه که باید درک نمیکنند، و در زمینه ایدئولوژیک نیز با تبلیغ اتوپیسم لیبرالی خود به تشتت موجود در صفوف بورژوازی دامن میزنند. اما این هر دو، در ترکیب با یکدیگر، بمثابه ابزاری مؤثر در شرایط پس از قیام در خدمت سیاست امپریالیستی عمل کرده و میکنند. زیرا اولاً بورژوازی و سرمایه‌داری را در مقابل تعرض انقلابی توده‌ها حفظ و حراست میکنند و ثانیاً زمینه‌های عینی و ذهنی لازم برای به میدان آمدن نمایندگان سیاسی مستقیم بورژوازی انحصاری را پرورش و رشد میدهند. این زمینه‌ها عموماً در نتیجه فعالیت همسو و همجهت هر دو جناح و بمثابه تحولات مورد توافق هر دو و یا در نتیجه برآیند تخصصاتشان، شکل میگیرد. بعبارت دیگر چه آنجا که دو جناح برسر اعمال سیاستهای معین در

توافق قرار دارند، و چه آنجا که بر سر مسائلی بجان هم میافتنند، بورژوازی انحصاری از قِبَل عملکردشان به دستاوردهای عمومی و پایه‌ای دست میابد. رؤس کلی این تحولات ضد انقلابی و این زمینه‌های عینی و ذهنی یک سنتز سیاسی در درون بورژوازی و اعاده هژمونی سرمایه انحصاری در میان نیروهای سیاسی طبقه را میتوان چنین خلاصه کرد:

۱- تطهیر شدن و مشروعیت یافتن مالکیت و استثمار سرمایه‌داری

انقلاب ایران علیرغم حاکمیت و سلطه قوی ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی بر آن، بی تردید از همان ابتدا حامل خروش اعتراض‌آمیز بر علیه مالکیت بورژوایی و استثمار سرمایه‌داری بود، خروشی که بازتاب واقعیات مناسبات اقتصادی جامعه و شرکت پرولتاریا بمثابه نیروی محرکه اصلی در سرنگونی رژیم سلطنت بود. هر چند بدلیل عقب افتادگی ایدئولوژیک-سیاسی- تشکیلاتی پرولتاریا و فقدان یک حزب استوار کمونیست، این گرایش گنگ سوسیالیستی نتوانست جز در قالب محدود و منحط "سوسیالیسم" و مساوات طلبی خرده بورژوایی تجلّی یابد، اما به هر رو کارگران و زحمتکشان لاقفل در اذهان خود در قالب آرمانها و شعارهای گنگ "حق"، "برابری" و "جامعه توحیدی و قسط"، "سرمایه از روز اول نبوده" و نظیر آن، سرنوشت خونباری برای سرمایه و "سرمایه‌دار" ترسیم میکردند. (بسیار آموزنده خواهد بود اگر در فرصت مناسب به شیوه برخورد سران خرده بورژوازی جنبش ضد سلطنت از یک سو و کمونیست‌ها از سوی دیگر، به این "گرایش گنگ سوسیالیستی" نظری بیندازیم. آن روز که پدر "طالقانی‌ها" به کمک جوانان پُرشور مجاهد با وعده قسط اسلامی، و توحید و در اساس با وعده "نوعی" سوسیالیسم کارگران را به زیر پرچم خمینی میفرستادند، بخش اعظم جنبش کمونیستی خود فعالانه پرولتاریا را از هر گونه تعدی - در عمل و در شعار هر دو - به "سرمایه و بورژوازی ملی" بر حذر میداشت! بورژوازی نه فقط منافع خود بلکه گرایشات تاریخی پرولتاریا را نیز میشناخت و با وعده‌های شبه سوسیالیستی کارگران را بسوی خود میکشاند، و بخش اعظم جنبش کمونیستی نه فقط منافع پرولتاریا که اهداف و شیوه‌های بورژوازی را نیز نمیشناخت و از ماهیت کریه کل بورژوازی پردمپوشی میکرد. این یک تراژدی تاریخی و هشداری است به تمام کسانی که از لاقیدی تنوریک فضیلت میسازند.

اما به هر حال زمینه‌های عینی و ذهنی تحقق این آرمان "گنگ" سوسیالیستی موجود نبود و رژیم کنونی این رسالت تاریخی را بر عهده گرفت تا در دفاع از سرمایه ورشکستگی سوسیالیسم خرده بورژوایی را نیز به پرولتاریا اثبات کند. اولین شرط انسجام بورژوازی و نجات او از ورطه انقلاب در هم شکستن این پیشروی بی شکل ایدئولوژیک پرولتاریا بود. مالکیت بورژوایی میبایست از زیر دست وبال پرولتاریای مشتاق مصادره، خلع ید و کنترل بیرون کشیده شود. سرمایه‌دارانی که در ماههای اولیه پس از قیام نه فقط مال که جان خویش را هم در خطر یافته و گریخته بودند؛ میبایست به سر کار و بارشان بازگردند؛ پرولتاریا میبایست فکر اسائه ادب به ساحت مقدس سرمایه را از سر بیرون کند و به پشت دستگاه‌ها باز گردد. اوضاع میبایست به حال "عادی" باز گردد، دو جناح هیأت حاکمه در این زمینه توافق و تفاهم کامل و عملکرد متقابل و ارگانیکی داشتند. یکی (لیبرالها) تیرنه کل مالکیت بورژوایی را خواستار بود و آن دیگری (خمینی و شرکاء) آن را با کلاه شرعی "مالکیت

مشروع و مشروط اسلامی" به توده‌ها خُفته میکرد. اولی بازگشت و تیرنه تمامی "جناپتکاران تولید" را مطالبه میکرد و این دومی با تقدیم بکی دو "مُفسد فی‌الارض" بعنوان قربانی به پیشگاه "امّت" راه را برای مابقی هموار مینمود.

اعلام مشروعیت مالکیت بورژوایی و استثمار سرمایه‌داری برای کسانی که معنای "مشت محکم کمونیسم" را میدانستند طولی نکشید و پذیرش آن برای پرولتاریا و تهیدستان شهر و روستا که از رهبری فکری کمونیستی محروم بودند، از آن کمتر. ملی شدن صنایع نیز شکل "تشکیلاتی" مناسب برای ایجاد کمترین اصطکاک را بدست داد، "هیچ مالکیتی مشروع‌تر از مالکیت دولت منبعث از جانب خدا و رسول و متکی به امّت اسلامی نمیتواند وجود داشته باشد". بورژوازی به همت رژیم جمهوری اسلامی و به لطف مناسبات الاکلنگی و جنگ زرگری - تا آنجا که به بحث مالکیت مربوط میشود - موجود در آن، بسرعت ارکان اقتصادی جامعه خویش را از حیطه تعرض مستقیم پرولتاریا بیرون کشید. امروز آرمان گنگ "جامعه بی طبقه و قسط" به خواست واقعی کنترل کارگری بر تولید و توزیع مبدل شده است: این یک "عقب نشینی" از سوسیالیسم مبهم خرده بورژوایی و یک پیشروی عملی در جهت استقلال ایدئولوژیک سیاسی پرولتاریا است. با این وجود باید گفت که جمهوری اسلامی، ابتدایی‌ترین وظیفه خود را در حفظ بقاء و تحکیم حاکمیت بورژوازی و در ایجاد زمینه لازم برای انسجام صفوف بورژوازی به رهبری بورژوازی انحصاری را با جدیت به پیش برده و توفیقات بسیاری نیز داشته است.

۲- امحاء دستاوردهای دموکراتیک قیام و تمکین کامل توده‌ها به بی حقوقی کامل سیاسی

رژیم جمهوری اسلامی که سران آن اساساً برای پیشگیری از قیام قهرآمیز توده‌ها پا بمیدان نهاده بودند، از ابتدای استقرار خود سرسختانه کوشیده است تا پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی را قدم بقدم و سنگر به سنگر از دستاوردهای دموکراتیک قیام باز پس برند. در شماره قیل گفتیم که چگونه استقرار نظم ضد انقلابی پیش‌شرط پایه‌ای هرگونه از سرگیری پروسه "عادی" تولید و انباشت سرمایه در کشور است و نیز در متون مختلف تأکید کرده‌ایم که چگونه از سوی دیگر تحولات بنیادی دموکراتیک در مناسبات سیاسی از نقطه نظر پرولتاریای انقلابی نیز سؤال و مسأله محوری انقلاب حاضر است. از این رو است که خصلت ضد انقلابی حکومت و جناحهای آن و نقش مؤثر در تأمین زمینه‌های تثبیت حاکمیت بورژوازی به رهبری بورژوازی انحصاری باید قبل از هر چیز در عملکرد ضد دموکراتیک آنها جستجو شود. جناحهای هیأت حاکمه در این زمینه عملکردهای متفاوت، اما بی شک مکملی داشته‌اند.

در حالی که لیبرالها از همان ابتدای کار سراسیمه به واریسی و تعمیر ماشین ضربه خورده و از کار افتاده دولت شتافتند، خمینی، حزب و شرکاء کوشیدند تا خلاء دستگاه سرکوب را با فتوا، ارعاب، تحمیق و تهدید پُر کنند. اعتصاب و تحصن و "مخالفت با دولت" غیر شرعی و مستوجب عقوبت الهی اعلام شد، پروسه جایگزینی مردم مسلّح با دار و دسته‌های سازمانیافته افراطیون دست راستی خرده بورژوا، هوادار رژیم، آغاز شد. فتوای خلع سلاح عمومی بلافاصله پس از قیام داده شد. هر جا که توده‌ها خود مستقیماً در کار تشکیل ارگانهای اِعمال اراده مستقیم و از پایین بودند، با

مقاومت و سپس با تعرض شدید حکومت مواجه شدند. پرولتاریا و زحمتکشان انقلابی بر مبنای توهُمات خود انتخاب بنیادی را انجام داده بودند، آنها با پذیرش هژمونی تفکر سیاست خرده بورژوایی، قدرت سیاسی را اساساً در دست بورژوازی باقی گذاشته بودند، و اینک دومی جز محروم ساختن توده‌ها از هر نوع انتخاب دموکراتیک، جز بیرون راندن آنها از هر گونه عرصه فعالیت سیاسی دور ساختن‌شان از هر گونه امکان اراده مستقیم و بالاخره جز تبدیل آنها به ابزاری برای بازسازی حاکمیتی که خود به زیرش کشیده بودند، هدف و شعاری نداشت.

رژیم جمهوری اسلامی نه تنها از برسمیت شناختن هر گونه تحول دموکراتیک شانه خالی نمود، بلکه با اتکاء بر ارعاب و تحمیق مذهبی توده‌ها آرمانهای دموکراتیک آنان را بعنوان آرمانهای "غربی" و "امپریالیستی" به سُخره کشید. برابری زن و مرد را فحشاء، رفاه را زیربنای الاغ و آزادی بیان و اجتماعات را آزادی فساد و توطئه، نام نهاد، اختیارات غیر قانونی شاه را قانوناً به "ولّی امر" سپرد. شکنجه غیر قانونی را تحت عنوان "حد شرعی" قانونیت بخشید. زنان و اقلیت‌های مذهبی را رسماً به اتباع درجه دوم کشور بدل کرد، و... این تهاجم قرون وسطایی به مطالبات دموکراتیک توده‌ها حلقه‌های بسیار دارد.

بورژوازی، روی کاغذ، نه تنها عقب ننشست، بلکه کلاً تا حد زیادی از انقلاب و انقلابیون طلبکار از آب در آمد، اما فراتر از روی کاغذ، در واقعیت، کارگران و زحمتکشان انقلابی به قیمت جانبازی‌ها و فداکاری‌های بسیار سنگرهای دموکراتیک بسیاری را حفظ کردند و امروز، با اعتلای سیاسی نوین توده‌ای، دورنمای تسخیر سنگرهای جدیدی را پیش روی خود دارند. به هر رو، این پروسه، یعنی پروسه تهاجم رژیم و جناحهای درونیش به دستاوردهای دموکراتیک انقلاب، بستر اساسی انسجام سیاسی بورژوازی و بازگشت بورژوازی انحصاری به پیشاپیش صفوف ضد انقلاب در مقابل پرولتاریای انقلابی است.

حمله سبعانه به کردستان انقلابی، خُفته کردن قانون اساسی ضد دموکراتیک- ضدکارگری جمهوری اسلامی به توده‌ها، تهاجم به دانشگاه‌ها و قلع و قمع دانشجویان کمونیست و انقلابی، نفی عملی آزادی بیان، اجتماعات و احزاب، اعتصاب و غیره، تشکیل دادگاه‌های قرون وسطایی برای محاکمه کمونیستها، انقلابیون دموکرات و زحمتکشان مبارز، تحمیل مجلس فرمایشی مملو از دشمنان طبقه کارگر و دموکراسی به توده‌ها، و صدها خوش‌رقصی امپریالیستی دیگر، اینها آن قدمهای عملی است که رژیم کنونی، به همت هر دو جناح راست افراطی و لیبرال خود، در خدمت باز به تخت نشاندین بورژوازی انحصاری برداشته‌اند.

بورژوازی انحصاری ایران اگر بتواند صفوف پرولتاریای انقلابی را در هم شکند و جنبش دموکراتیک- انقلابی را سرکوب نماید، بی شک در سازماندهی حاکمیت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم از تمامی این اشکال و اقدامات فراتر خواهد رفت. نه بی قانونی چاقوکشان و چماقداران رسمی و غیر رسمی و نه قانون مجلس اسلامی، نه استبداد ولایت فقیه و تنوکراسی ارتجاعی و نه غمزه‌های مزوّرانه لیبرالی، هیچیک ابزار پایدار سلطه طبقاتی او را تشکیل نخواهند داد. او در پی احیای بهشت آریامهری سرمایه در وجوه آشکالی است که با سرمایه‌داری ایران، بمثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم در تطابق باشد. اما آنچه او به همه نوکران امروزی و موقت امپریالیسم، به حزب و لیبرالها هر دو، مدیون خواهد بود، بی حقوقی کاملی است که اینها کوشیده‌اند به کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل کنند. ←

۳-بازسازی دستگاه پایدار سرکوب دولتی، تطهیر و بازسازی ارتش، پلیس سیاسی و دستگاه بوروکراتیک دولتی

این نیاز پایه‌ای بورژوازی ایران به رهبری بورژوازی انحصاری برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه برمینای استثمار امپریالیستی پرولتاریا است. هر دو جناح حکومت بر سر میرم بودن این مسأله توافق دارند، آنچه مورد بحث و اختلاف نظر است این است که اولاً هم اکنون تا چه حد میتوان در سرکوب انقلاب بر این ابزارها تکیه کرد. در شماره قبل این نکته را بازکردیم، و واقع‌بینی حزب و اتوپیسم لیبرالها را در این مورد توضیح دادیم. و ثانیاً، درجه تکیه ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی براین نهادهای پایدار، در قیاس با ابزار غیر متعارف سرکوب، در شرایط کنونی، انعکاس مستقیمی در توازن قوای جناحهای حکومتی خواهد یافت، و این خود مانع همدلی کامل در درون رژیم جمهوری اسلامی بر سر سیر و سرعتی است که پروسه تطهیر و بازسازی دستگاه‌های در هم ریخته سرکوب متمرکز و متعارف میباید بخود ببذیرد. اما به هر جهت کارنامه حضرات در این زمینه‌سازی برای حاکمیت بلامنازع بورژوازی انحصاری کاملاً درخشان است. جنبش کمونیستی از ابتدای امر بر این نقش ارتجاعی جمهوری اسلامی وقوف و تأکید داشته و صرف‌نظر از سوسیال-شونیست‌هایی که با شروع جنگ چون صاحب‌نظران امور لجستیکی، آرنئانس و استراتژی و تاکتیک نظامی، از قرار برای حفظ "استقلال" حکومت از کارشناسان خارجی و برای بالا بردن کارآیی ارتش جمهوری اسلامی، به موعظه‌خوانی پرداخته‌اند، نیروهای مارکسیست انقلابی مدتها است اقدامات ننگین جمهوری اسلامی را در امر تطهیر و بازسازی ارتش آمریکایی، تجدید سازمان ساواک تحت نام جدید و تثبیت منحط‌ترین اشکال بوروکراتیک و ضد دموکراتیک در دستگاههای دولتی، بعنوان یک سوژه تهییج و افشاگری مورد استفاده قرار داده‌اند. لذا تصور میکنیم اهمیت این مسأله بعنوان یک زمینه بنیادی انسجام بورژوازی و تثبیت هژمونی سرمایه انحصاری در صفوف ضد انقلاب نیازی به تفصیل و تأکید نداشته باشد.

۴- وادار کردن توده‌ها به تمکین به سطح معیشت نازل و عواقب فلاکت بار بحران اقتصادی

در جزوه "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب، بهمن ۵۸" به تفصیل اهمیت و مکان این نکته را شکافتیم. ما در آنجا متذکر شدیم که تمحیل و عواقب و عوارض بحران اقتصادی بر دوش پرولتاریا و توده‌های زحمتکش، و از این طریق پایین بردن ارزش نیروی کار در سطح جامعه، خود یکی از مجاری و پیش شرطهای اصلی خروج نظام سرمایه‌داری از بحران اقتصادی است. در جزوه فلاکت تأکید کردیم که چگونه بورژوازی ایران جز با به تسلیم کشانیدن پرولتاریا و سایر زحمتکشان در مقابل عوارض فلاکت بار بحران نخواهد توانست انباشت سرمایه را به شیوه مطلوب خویش از سر گیرد. این وجه اقتصادی مسأله است که به اندازه کافی تا کنون در باره آن سخن گفته‌ایم.

اما، عمقیابی بحران سرمایه‌داری و تشدید فقر و فلاکت توده‌ها، در غیاب آلترناتیو روشن پرولتری در قبال بحران و در فقدان مبارزات سازمانیافته توده‌ای در دفاع از، و ارتقاء سطح معیشت کارگران و زحمتکشان (امری که باید مؤکدا مورد توجه کمونیستها باشد)، از نظر سیاسی به گرایشات محافظه‌کارانه در درون جنبش کارگری و بویژه در بخشهای عقب‌افتاده پرولتاریا دامن میزند. دفاع از سطح معیشت

پرولتاریا، شرط لازم سازماندهی هر مبارزه پیگیر بر علیه بورژوازی است. توده کارگر که وسیعاً گرفتار طاعون بیکاری باشد، دامنأ در معرض اخراج باشد، سطح دستمزد و واقعیش تنزل یافته و زیست اقتصادی در مخاطره افتاده باشد، و در مقابل همه اینها راه چاره‌ای نیابد ناگزیر دچار گرایشات شدید راست‌روانه خواهد گشت. “نظم” و نه "انقلاب" در چنین شرایطی در میان کارگران جا باز میکند، تشدید فلاکت و ناامنی اقتصادی توده‌های زحمتکش، بعلاوه زمینه عینی تشدید رقابت را در صفوف آنان بوجود می‌آورد و رژیم جمهوری اسلامی، بمثابه ارتجاع مُجَسِّم بورژوایی، از ایجاد حداکثر نفاق و تفرقه در صفوف پرولتاریا و توده‌های زحمتکش کوتاهی نمیکند. تعصبات مذهبی، جنسیت، قومیت، سابقه کار، شاغل و بیکار بودن و غیره همه و همه در دست جمهوری اسلامی دستاویزی برای گسسته کردن صفوف جنبش کارگری گشته است. تقویت گرایشات محافظه‌کارانه در توده‌ها محور تمامی تبلیغات بورژوازی بر زمینه بحران اقتصادی است. این آن تز واحدی است که "شورا پورا مالیده باید کار کنی جانم" بنی‌صدر و اعوان و انصارش را، به "خلقپون خرمن آتش میزنند و در تولید اخلال میکنند" حزب، خمینی و دار و دهستانش پیوند میدهد.

حکومت، به همت هر دو جناح، یک ثانیه از این وظیفه طبقاتی خود، در تبدیل بحران به زمینه تثبیت حاکمیت اقتصادی و سیاسی سرمایه، غافل نمانده است. خمینی و شرکاء با علم کردن "معنویت نه مادیت" و بورژوا-لیبرالها با تبلیغ این ادعای ارتجاعی که انقلاب خود موجد بحران اقتصادی و فلاکت توده‌ها بوده است، به سطح معیشت میلیونها کارگر و زحمتکش یورش بررند. مقاومت توده‌ها، به رهبری پرولتاریای صنعتی، در مقابل این تهاجم، بستر اعتلای سیاسی نوین توده‌ها را در مقطع کنونی میسازد. این مبارزه همچنان ادامه دارد، اما تا هم اکنون هیأت حاکمه ارتجاعی نقش خود را در این زمینه سازی برای امپریالیسم و بورژوازی انحصاری کاملاً و بی هیچ ابهامی آشکار کرده است.

۵- تطهیر امپریالیسم و توجیه ارتباطات دیپلماتیک، اقتصادی و نظام بورژوازی حاکم ایران با کشورهای امپریالیستی

یکی از وجوه بارز انقلاب ما، خصلت آشکارا ضد امپریالیستی آن بوده است. امپریالیسم بطور اعم و امپریالیسم آمریکا بمثابه امپریالیسم مسلط بر اقتصاد و سیاست ایران بطور اخص آماج اعتراض پرولتاریای انقلابی در ایران قرار گرفته است. تحریم فروش نفت به آفریقای جنوبی و اسرئیل از جانب کارگران مبارز صنعت نفت در ماههای پیش از قیام، بیانگر آگاهی پرولتاریای انقلابی ایران به ریشه‌ها و پایه‌های جهانی استثمار و اختناق در ایران بود. هر چند پرولتاریای ایران تا هم امروز نیز نتوانسته است پیوند ناگزیر و بنیادی امپریالیسم و دیکتاتوری، و به این اعتبار پیوند حیاتی مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک را آنگونه که باید وسیعاً در یابد، اما به هر رو جهتگیری ضد امپریالیستی و بویژه ضد آمریکایی کارگران و زحمتکشان ایران، هر چند که به اعتبار حاکمیت ذهنیت خرده بورژوایی بر جنبش توده‌ای جز در عرصه‌های حقوقی، اداری و دیپلماتیک امکان بروز نمییافت، در همین حد اعاده اوضاع پیش از انقلاب را برای بورژوازی زخم خوردهٔ ایران بسیار دشوار میساخت و میسازد. حکومت کنونی و هر دو جناح ضد انقلابی آن کوشیده‌اند تا این گرایش ضد امپریالیستی توده‌های کارگر و زحمتکش را از هر گونه محتوای عملی اقتصادی- طبقاتی تهی سازند.

حزب جمهوری اسلامی و آیت‌الله خمینی امپریالیسم را از واقعیتی مشخص، ملموس و قابل شناخت برای زحمتکشان، به موجودی ماوراءالطبیعه و افسانه‌ای، به جن و شیطانی که گویا تنها بعنوان آنتی تز اسلام موجودیت یافته است، تنزل داده‌اند. آنها مبارزه ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان انقلابی را از همان پیش از قیام سمبل‌های قدرت اقتصادی سرمایه انحصاری، بانکها و شرکتهای تولیدی و تجارتی متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصاری، و مظهر سلطه سیاسی امپریالیسم یعنی رژیم پلیسی نظامی سلطنت را مورد تعرض قرار داده بود، به فریاد الله اکبر کشیدن از فراز بامها، تجمع در مقابل ساختمان سفارت آمریکا و تکرار طوطی‌وار ترجیع‌بندهای میندل و تو خالی بلند گوهای حزب کاهش دادند. رجزخوانی‌های توخالی و فرمایشی "ضد گروگانی" و "مرزبندی" با رمزی کلارک‌ها و دیگر کارگزاران دیپلوماسی امپریالیسم آمریکا، با هر قدم که سرمایه‌داری انحصاری در عمل سنگرهای اقتصادی و سیاسی از کف رفته را باز پس گرفت و استثمار و اختناق شدت مییافت، "راساثر" و مکررتر میگشت.

"آمریکا شیطان بزرگ است و هرگز بشر با شیاطین جز با اوراد و جز با توسل به جادوگر قبیله و رَمال و پیش‌نماز محله به مقابله برنخاسته است". این روح امپریالیستی مبارزه به اصطلاح ضد امپریالیستی حزب جمهوری اسلامی، خمینی و شرکاء بوده است. از سوی دیگر لیبرالها که بند بودن سرشان به آخور امپریالیسم هر روز در نزد توده‌ها عیان‌تر میگشت، از این نقد میندل خرده بورژوایی از امپریالیسم بهانه و دستمایه‌ای میساختند تا وابستگی تام و تمام خود را به امپریالیسم و سرسپردگی‌شان را به نوسازی بهشت امنیت انحصارات امپریالیستی و استثمار سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه، تحت عنوان "ضرورت خروج از انزوای سیاسی"، "واقع‌بینی اقتصادی" و قس‌علیهذا به توده‌ها خُفته کنند. در پایان دو سال اینان گامهای متعددی در این جهت برداشتند، قدرتهای امپریالیستی را خوب و بد کرده‌اند، اتحاد بنیادی‌شان را با امپریالیسم در مبارزه با "کمونیسم بین‌الملل" آشکارا اعلام نموده‌اند، بر سر امپریالیسم آمریکا آب توبه ریخته و به او در صورت استغفار قول رستگاری داده‌اند. اینان تمام کوشش خود را بکار بردند تا بعد از شاه نوبت آمریکا نشود و این از نقطه نظر بورژوازی انحصاری یک گام بسیار بلند به "جلو" است.

۶- سرکوب مستمر جنبش کمونیستی و جذب و جلب دموکراسی خرده بورژوایی به زیر پرچم لیبرالیسم

در ذهن خوشبین بسیاری از کارگران انقلابی و مبارزین کمونیست، قیام بهمن طلیعه استقرار دولتی "ملی و مترقی" به رهبری بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی بود، دولتی که گویا میرفت تا ضامن آزادیهای سیاسی باشد. آنچنان آزادیهایی که طی آن پرولتاریا و نیروهای سیاسی او فرصت مییافتند تا اهداف خود را به روشنی تعریف کنند، متشکل شوند و بر متن فعالیت گسترده و آزادانه تبلیغی، ترویجی و سازماندهی، سنگر مبارزه برای سوسیالیسم را مستحکم سازند. واقعیات، همانگونه که ما از همان ابتدا هشدار داده بودیم، این گونه توهُمات را نقش بر آب کرد. ممانعت از بسط دامنه قیام و تلاش در باز پس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک آن اولین هدف و وظیفه حاکمین کنونی بوده و در این میان سرکوب جنبش جوان کمونیستی، جنبشی که رشد و اعتلای آن تنها شاخص و ملاک حرکت بسوی سوسیالیسم است، جنبشی که گرچه افتان و خیزان

اما با شور و فعالیت مستمر برای بسط دستاوردهای انقلاب میجنگید، اولین و مبرم‌ترین نیاز سرمایه و امپریالیسم بود. ممانعت از گسترش فعالیت علنی و وسیع جنبش کمونیستی با ممانعت از بسط دامنه انقلاب مترادف است و رژیم کنونی در این زمینه نیز نقش خویش را در خدمت سرمایه و امپریالیسم و در فرصت خریدن برای بورژوازی انحصاری برای تجدید قوای سیاسی- نظامی با پیگیری کامل ایفاء نموده است. این از توافقات مقدّس هر دو جناح حکومت است. در همین رابطه، نیروهای خرده بورژوا-دموکرات، که در هراس از تضییقات رژیم از نزدیکی علنی و عملی با جنبش کمونیستی میهراسند، بنا بر ماهیت متزلزل خود ناگزیر بتدریج بزیر پرچم لیبرالیسم بورژوایی کشیده شده و خنثی میگردند. سرکوب دائم جنبش کمونیستی و خنثی کردن دموکراتیسم خرده بورژوایی، چیزی جز تلاش در ایجاد پیش‌شرطهای ذهنی پاسیفیسم در توده‌ها نیست، پاسیفیسمی که بورژوازی بدان امید بسته است تا قابلیت عکس‌العمل انقلابی در مقابل تهاجم نهائی ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی به رهبری بورژوازی انحصاری را از زحمتکشان سلب کند.

شکل گرفتن و تحقق قدم بقدم این تحولات ضد انقلابی معنای عملی آن پروسه‌ای است که بورژوازی انحصاری را از پهلو به تثبیت قدرت نزدیک میسازد. پس واضح است وقتی ما از سننّز در درون بورژوازی سخن میگوییم از یک فعل و انفعالات خلغ‌الساعه و از یک شعبدهبازی تاریخی سیاسی سخن نمیگوییم. زمینه‌های عینی و ذهنی اصلی انسجام و وحدت بورژوازی به زیر پرچم نیروهای سیاسی واقعی و پایدار بورژوازی انحصاری همین تحولات بنیادی است که هم امروز، و از پیش از قیام تا کنون، به همت خمینی، حزبیون، لیبرالها و اقبار رنگارنگشان در جریان شکل‌گیری‌اند. عملکرد رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات متقابل دو جناح آن، کاتالیزور catalyseurظهور شرایطی است که بورژوازی انحصاری قادر باشد در آن ضربه نهائی را به انقلاب وارد آورد. شرایطی که با تحقق خود رژیم جمهوری و جناحهای آن را از نظر بورژوازی و امپریالیسم اساسا مختومه و غیر ضروری اعلام خواهد کرد.

اگر زمینه‌های فوق بوجود آید، اگر این تحولات ضد انقلابی متحقق شوند، اگر توده‌ها در زیر بار فلاکت، در غیاب آلترناتیو روشن پرولتری و در زیر بمباران تبلیغات لیبرالی به ورطه پاسیفیسم در غلظند، اگر ارتش آریامهری "ملی" و "مکتبی" شده، سازمان یافته آماده عمل باشد، اگر ساواک جدید تور خود را برای شکار وسیع انقلابیون تدارک دیده باشد، اگر بوروکراسی عریض و طویل بورژوازی شریانهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی زندگی توده‌ها را در چنگال خود گرفته باشد، و... آنگاه صحنه برای پرده آخر نمایش ضد انقلاب، برای استقرار دیکتاتوری بورژوازی انحصاری آماده خواهد بود. دیکتاتوری‌ای که نه لیبرال است و نه دل خوشی از آخوند و تئوکراسی دارد، دیکتاتوری‌ای که اشتغال، مسکن، آب و برق، و پیشگیری و درمان بیماری‌های ابتدایی را وعده میدهد، دیکتاتوری‌ای که به "عظمت ایران"، "مدرنیسم" و "نظم" سوگند خواهد خورد، دیکتاتوری‌ای که "هرج و مرج" را محکوم و باج گیری و سرکوب متمرکز و با حساب و کتاب را طلب خواهد کرد، و خلاصه دیکتاتوری‌ای که روح مجسم ارتجاع آریامهری در پیکر یک جمهوری - البته غیر اسلامی - خواهد بود.

این فردای بورژوازی و ضد انقلاب است که امروز در دل این تحولات ضد انقلابی شکل میگیرد، و پرولتاریای انقلابی، که بخواهد با امروز و فردای بورژوازی هر دو به مقابله برخیزد، ناگزیر باید در ورای جدال دو جناح که

دورنمای تضعیف این حکومت را ببار می‌آورد، رشد زمینه‌های آن حکومت را نیز بشناسد و از آن ممانعت کند، با این حکومت بجنگد، بی آنکه به حمایت از آن حکومت سقوط کند.
مشی تاکتیکی پرولتاریا باید بر چنان پایه‌هایی متکی باشد که با امروز و فردای بورژوازی هر دو بجنگد، حکومت کنونیش را به عقب براند و تضعیف کند، بی آنکه زمینه را برای حکومت آتی‌اش مساعد کرده باشد.

اینجا دیگر بحث به تقابل پرولتاریا با دو جناح در هیأت حاکمه کنونی منحصر نمیشود، اینجا بحث بر سر مواجهه پرولتاریا با پروسه شکل‌گیری ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی است. بحث بر سر برخورد پرولتاریا به سیر دیالکتیکی تکامل اردوگاه ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی است سیری که خود در جهت نفی اوضاع و احوال کنونی اردوگاه ضد انقلاب و فراهم آوردن اوضاع و احوال و آشکال مساعدتری برای بورژوازی پیش می‌رود، و اگر پرولتاریای انقلابی بخواهد - و می‌خواهد - اوضاع و احوال کنونی ضد انقلاب را به شیوه خاص خود در خدمت اهداف انقلابی خود نفی کند، میباید قبل از هر چیز، حساب خود را با این سیر تکامل نیز تسویه کند و هم با ابقاء و هم با نفی بورژوایی حکومت کنونی مرزبندی روشنی داشته باشد.
ضرورت صف مستقل پرولتاریا و آلترناتیو مستقل پرولتری هرگز اهمیت حیاتی خود را اینچنین بوضوح بارز نساخته و به ثبوت نرسانیده است. و این تمام آن چیزی است که ما از تحلیل و بحث "دوجناح" آموخته‌ایم و بروشنی در پلاتفرمهای خود در مورد کودتا و جنگ منعکس کرده‌ایم.

ما به اردوگاه ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی بمثابه پدیده‌ای در حال تکوین و تکامل مینگریم و لذا ضد انقلاب را در چهارچوب اجتماعی و سیاسی متحولی در نظر میگیریم؛ در بررسی نیروهای ضد انقلاب به تحلیل آن مجموعه شرایط عینی و ذهنی‌ای نظر داریم که از یک سو دالّ بر تغییر توازن قوای اردوگاه ضد انقلاب در قبال انقلاب است و از سوی دیگر زمینه را برای شکل‌گیری نهائی رهبری سیاسی بورژوازی فراهم می‌آورد. سیر تکامل ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی، سیر از کف رفتن دستاوردهای قیام است، سیر عقب‌نشینی توده‌ها از مطالبات انقلابیشان است، سیر نزدیک شدن بورژوازی به استقرار دو گونه نظم بنیادی ارتجاعی، نظم سیاسی ضد انقلابی و نظم تولیدی کاپیتالیستی است. ضد انقلاب را صرفا در احزاب و نیروها و عناصر ضد انقلابی دیدن و با این پدیده‌ها مرزبندی کردن کافی نخواهد بود، چرا که چنین کوتاه بینی‌ای جنبش کمونیستی را از درک آن تحولات سیاسی و اقتصادی معین که حاکی از پیشروی عمومی بورژوازی است، تحولاتی که تکامل ضدانقلاب و دستیابی بورژوازی به شکل نهائی رهبری سیاسیش منوط به آن است، باز می‌دارد.

اگر ما بتوانیم انقلاب و تکامل آن را اثباتاً تعریف کنیم، اگر تصویر روشنی از آنچه پرولتاریا پیشروی و پیروزی انقلاب مینامد داشته باشیم، آنگاه ملاک بسیار دقیقی برای ارزیابی کلیه جناحهای ضد انقلاب، اعم از سابق و مغلوب و فعلی و آتی، مذهبی و لیبرال و قس‌علیهذا، و سهم هر یک در پیشبرد سیاست امپریالیستی، خواهیم داشت، چرا که بورژوازی را در رویارویی‌اش با پرولتاریا و در تهاجمش به سنگرهای تعریف شده و مشخص انقلاب، تشخیص می‌دهیم و هرگز حتی برای یک لحظه بوق و کرنا ی "سفارت‌گیری" این شیون و زاری "ازادی‌طلبی" آن یکی، "استقلال سیاسی" این و "دفاع از میهن" آن یکی، از اتخاذ موضع صریح و روشن پرولتری در دفاع از انقلاب و بسط و دامنه آن بازمان نخواهد داشت، و از ظهور آشکال جدید رهبری سیاسی در بورژوازی، شگردهای جدید در

عوامفریبی و جانماز آب کشیدن‌های غیر منتظره "ضد امپریالیستی و آزادخواهانه"، جا نخواهیم خورد و تاکتیکهای خود را متناسب با فصول تغییر نخواهیم داد. (به این مسأله باز میگردیم)

پلاتفرم‌های ما در قبال کودتا و جنگ بروشنی این درک پایه‌ای و این تز محوری بحث "دو جناح" را منعکس میکند. ما به اردوگاه ضد انقلاب بمثابه پدیده‌ای در حال تکوین و تکامل، و نه صرفاً بعنوان احزاب و نیروهای شکل گرفته، مینگریم و لذا در پلاتفرم کودتا هم در مقابل کودتا و هم در مقابل ضد کودتا هر دو هشدار می‌دهیم و پرولتاریای انقلابی را به احتراز از حمایت از حکومت کنونی از یک سو و مقابله قاطع با کودتا متکی بر صف انقلابی ضد کودتا از سوی دیگر، فرا میخوانیم. کودتا، چه به پیروزی جناح دیگری از نیروهای سیاسی بورژوازی منجر شود و چه توسط نیروهای موجود او سرکوب گردد، بیانگر تکاملی در اردوگاه ضد انقلاب و مخاطراتی برای سنگرهای معین انقلاب - دستاوردهای دموکراتیک قیام - است، و آلا عمده و غیر عمده کردن متافیزیکی و اختیاری "ضد انقلاب مغلوب" و جمهوری اسلامی، چیزی بر دانش تاکتیکی پرولتاریا نمیافزاید. در پلاتفرم جنگ همچنان تأکید کردیم که جنگ ایران و عراق تسهیل‌کننده تحولاتی است که در خدمت سرکوب انقلاب ایران و بسط هژمونی بورژوازی انحصاری در ایران و منطقه قرار دارد و لذا خواهان آن شدیم که پرولتاریای انقلابی در مقابل جنگ سرمایه‌داران و شرایط و عاقب سیاسی و اقتصادی آن به دفاع از انقلاب خویش برخیزد. مقایسه موضع ما در قبال جنگ با دو موضعگیری اصلی جنبش م.ل، آنارکوپاسیفیسم و سوسیال-شونیینسم، می‌تواند اهمیت ویژه برخورد ما را به سیر تکوین اردوگاه ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی روشن کند.

آنارکو-پاسیفیست‌ها ضد انقلاب بورژوایی را فقط و فقط در قالب هیأت حاکمه موجود و جناحهای دوگانه آن مجسم میکنند، و در تلاش برای اتخاذ موضعی "مستقل" حداکثر توفیق مییابند تا با این هر دو جناح مرزبندی نمایند. آنها زمینه‌های رشد رهبری مطلوب بورژوازی و انسجام صفوف آن را در بطن شرایط موجود نمیبینند و با شروع جنگ، سرنگونی (نفی) حکومت بورژوازی را در دستور بلافاصله پرولتاریای انقلابی قرار می‌دهند. آنها این واقعیت را نمیبینند که پرولتاریا در خواست سرنگونی حکومت کنونی بورژوازی

تنها نیست، بلکه بورژوازی انحصاری نیز در تحلیل نهائی خواهان نفی این حکومت و تکامل آن در آشکال نوین است. از اینرو آنها قادر به درک و تفکیک آن دو مجموعه شرایط عینی و ذهنی متفاوت که زمینه را برای سرنگونی انقلابی حکومت و یا سرنگونی ضد انقلابی آن فراهم میکند نیستند.

آنارشیسم تمامی شرّ را در دولت خلاصه میکند و خواهان بزیر کشیدن آن است و اگر جنگ این امکان را فراهم می‌آورد، بی تأمل در شیپور سرنگونی (جنگ داخلی بمثابه تاکتیک) می‌دمد. آنارشisst‌ها این را درک نمیکنند که جنگ از چه زاویه‌ای، و با بوجود آوردن کدام مجموعه شرایط عینی و ذهنی معین، پایه‌های دولت موجود بورژوازی را سست میکند. پرولتاریا و یا بورژوازی انحصاری، کدام یک در اثر تحولات ناشی از جنگ بقدرت سیاسی نزدیکتر میگردند و چه باید کرد تا پرولتاریا بر متن جنگ در مبارزه طبقاتی و انقلاب پیشروی کند؟ این سؤال نزد آنارشisst‌ها حتی پرسیده نمیشود. آنها این را درک نمیکنند که اگر سرنگونی حکومت کنونی به استقرار آلترناتیو انقلابی-دموکراتیک پرولتاریا منجر نشود، به انسجام ضد انقلاب تحت

رهبری بورژوازی انحصاری خواهد انجامید، و از اینرو قیام (جنگ داخلی و...) را جُدا از میزان آمادگی پرولتاریای انقلابی، جُدا از ضرورت ارائه آلترناتیو مستقل پرولتری، جُدا از برنامه پرولتاریا در انقلاب حاضر و جُدا از ضرورت آمادگی تشکیلاتی پرولتاریا (مسأله حزب) که شرط لازم یک قیام پیروزمند به رهبری پرولتاریا است، در دستور توده‌ها علی‌العموم قرار می‌دهند. حتی تصور اینکه قیام بی شکل توده‌ها، در صورت فقدان آلترناتیو و رهبری پرولتاریا، می‌تواند ابزار بسیار مساعدی در دست بورژوازی انحصاری برای تحکیم رهبری خویش در صفوف بورژوازی و استقرار حکومت مطلوب امپریالیسم باشد به ذهن آنارکو-پاسیفisst‌ها هم خطور نمیکند. آنها نه تحولات اجتماعی- اقتصادی و سیاسی مطلوب پرولتاریا (ضروری برای بسط انقلاب) را میشناسند و نه به تحولات مطلوب بورژوازی (پیش‌شرطهای سرکوب انقلاب) میاندیشند. ضد انقلاب برای آنها در جریانات سیاسی و "دم و دستگاه" حکومتی بورژوازی خلاصه میشود، درهم کوبیدن قهرآمیز این "دم و دستگاه" همیشه و همه جا هم استراتژی و هم تاکتیک آنارشیسم است.

بحث "دو جناح" مشخصا مفهوم "نزدیک شدن پرولتاریا از پهلو" را در شرایط حاضر برجسته میکند. این اولا مستلزم دفاع از، و بسط، آن دستاوردهای اقتصادی و سیاسی معینی است که به پرولتاریا آزادی عمل و فرصت لازم برای گردآوری و بسیج قوا و زمینه سازی یک قیام پیروزمند سازمانیافته را میدهد، و ثانیاً به همین اعتبار، باز پس گرفته شدن این دستاوردها توسط بورژوازی و نزدیک شدن بورژوازی انحصاری و تثبیت هژمونیش در اردوگاه ضد انقلاب و در تحلیل نهائی حکومت را مانع می‌گردد. "دفاع از انقلاب در مقابل جنگ سرمایه‌داران" آن شعار مشخصی است که این هر دو وجه موضع پرولتاریا را منعکس میکند.

اما سوسیال-شونیست‌ها "و بویژه رزمندگان قبل از انتقاد از خود" یگونه‌ای دیگر از وجود یک سیر دیالکتیکی تکامل در اردوگاه ضد انقلاب غفلت میکنند. سازمان رزمندگان قطبی جدید (و بی شک واقعی) را در رقابتهای سیاسی درون بورژوازی وارد میکند: "ضد انقلاب مغلوب"، و می‌کوشد تا احتمال تحول و تغییر در شکل حکومتی ضد انقلاب را، بصورت احتمال بقدرت رسیدن ضد انقلاب مغلوب که در خارج مرزهای ایران سازمان مییابد، مَدّ نظر داشته باشد. اینجا آنچه رزمندگان را به ورطه اپورتونیسیم در می‌غلتاند، و رزمندگان خود آن را بصورت عمده دیدن "خطر ضد انقلاب مغلوب" فرموله میکند، برخورد مکانیکی به اردوگاه ضد انقلاب است.

رزمندگان در تلاش خود برای فزاتر رفتن از اوضاع و احوال کنونی حاکمیت و فرانگری از رقابتهای "دو جناح موجود"، حداکثر قادر میشود یک قطب موجود و حیّ و حاضر دیگر به عرصه رقابت معرفی کند. رزمنگان مکانیک "رقابت دو قطبی" را به یک مثلث رقابت تبدیل میکند: دو جناح در داخل کشور و در حکومت و ضد انقلاب مغلوب در خارج آن، و آتیه بورژوازی ممکن است بقدرت رسیدن این نیرو و یا پدیده سوم باشد. اینجا سیر تکامل بورژوازی، زمینه‌های اقتصادی و سیاسی رشد یک سنتز سیاسی نیست که مد نظر است، بلکه امکان جایگزینی نیروهای سیاسی با یکدیگر است. این یک برخورد متافیزیکی و مکانیکی با اردوگاه ضد انقلاب است که سرنوشت آن را صرفا در چهارچوب برخورد متقابل، رقابت و زور آزمایی عناصر، محافل و نیروهای بالفعل و حی و حاضر بورژوازی بررسی میکند. چنین نقطه عزیمتی، در هنگام بروز جنگ ایران و عراق راهی جز به سوسیال-شونیینسم نمیزرد.

اگر جنگ احتمال بقدرت رسیدن (و یا لااقل پا گرفتن) ضد انقلاب مغلوب را، که از خارج مرزها هجوم می‌آورد، تشدید میکند، و اگر این نیروی سوم میباید از آنسوی مرزها، با هواپیما و تانک و توپ و نفربر وارد کشور شود و به یاری بورژوازی بشتابد، آنگاه "مرزبندی" با آن، "ممانعت" از ظهور و استقرار آن، نمیتواند وظیفه‌ای جز صف‌بندی جغرافیایی- نظامی و در مقابل آن را در دستور پرولتاریا قرار دهد. این یک جایگزینی فیزیکی در اردوگاه بورژوازی است که میباید با یک مقابله فیزیکی از جانب پرولتاریا پاسخ گفته شود. رزمندگان بی شک از یک نیّت خیر سوسیالیستی آغاز میکند، اما تحلیل متافیزیکی، یعنی اتکاء بر متدولوژی بورژوایی در تحلیل، از او یک دفاع طلب میسازد. صف مستقل رزمندگان در جبهه لاجرم مفهومی جز استقلال جغرافیایی- نظامی صف او از دیگر دسته‌بندی‌های مدافعین مرزها نمیتواند بیابد و رزمندگان به گردان مستقلی از ارتش جمهوری اسلامی بدل میشود.

اما ما در بحث "دو جناح" از یک سنتز سیاسی در صفوف بورژوازی، بمعنای دقیق کلمه سنتز، سخن میگوییم. جنگ، یک پروسه و یک سنتز را تسریع و تسهیل میکند، و این پروسه بصورت تحولات اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک معین، بصورت تغییراتی در موقعیت و توازن نیروهای طبقات، رخ میدهد. بحث بر سر عمده بودن خطر این یا آن جناح بورژوازی، ارتجاعی و ارتجاعی‌تر بودن این یا آن حزب سیاسی بورژوازی نیست، بحث بر سر تحولات ارتجاعی است که همه نیروهای بورژوازی در شکل دادن به آن سهیم‌اند، فعالانه بران آن تلاش میکنند و هر یک در مقطعی پیشاپیش صفوف طبقه در این امر قرار میگیرند. تحولاتی که اگر پرولتاریا آگاهانه و قاطعانه در مقابل آن نایستد و سیر آن را معکوس نکند، آنگاه بورژوازی انحصاری بقدرت خواهد خزید و کسانی که امروز بر حسب شناخت خود از شخصیت‌ها و جناحهای سیاسی موجود بورژوازی تعیین موضع میکنند، آنروز بی شک از انعطاف‌پذیری و تغییر موضع احزاب و سیاستمداران کنونی بورژوازی و قابلیت این طبقه در رو کردن احزاب و سیاستمداران کاملاً نوظهور، که امروز در مثلث و مربع رقابت جایی ندارند در شگفت خواهند ماند.

پرولتاریای انقلابی برای حفظ و بسط دستاوردهای انقلاب و بمنظور بسیج نیروهای خویش برای یک قیام پیروزمند، چه در شرایط جنگ ایران و عراق و چه در شرایط دیگر، باید بتواند در مقابل رشد ضد انقلاب بمثابه یک کلیّت بایستد، و به این منظور باید مقّدّم بر تحلیل نیروهای ضد انقلاب، اوضاع ضد انقلابی را بشناسد و با آن مرزبندی کند و این جز با تعریف دقیق انقلاب و اهداف مستقل پرولتاریا در آن،

امکان پذیر نیست. از این رو در برخورد به مسأله جنگ، ما پرولتاریای انقلابی را با آرایشی سیاسی در مقابل جنگ و نه آرایش نظامی در مقابل قشون عراق، فرا خواندیم. اینجا، و مادام که مبارزه برای بسیج نیروهای طبقه و ارائه آلترناتیو انقلابی پرولتاریا و بر این مبنی دست زدن به یک قیام پیروزمند به نتایج لازم نرسیده است، باید سنگرهای کنونی را حفظ کرد و گسترش داد و در همین حال مانع آن تحولاتی شد که زمینه استقرار دیکتاتوری مستقیم بورژوازی انحصاری را فراهم می‌آورد. و این ممانعت جز دفاع از دستاوردهای انقلاب در مقابل راههایی که جنگ برای باز پس گرفتن آنها توسط بورژوازی می‌گشاید، و بسط این دستاوردها بر مبنای شرایطی که جنگ بنفع پرولتاریا ببار می‌آورد، راهی نمیشناسد.

و بالاخره، به این مسأله میرسیم که بحث ما چه استنتاجات عملی عامی در قبال اردوگاه ضد انقلاب بطور اعم، و رژیم جمهوری اسلامی بطور اخص، بدست میدهد.

بحث ما قبل از هر چیز این را روشن میکند که در قبال حاکمیت و دو جناح متشکله آن "چه نباید کرد". پرولتاریای انقلابی به هیچ رو نباید در تخاصمات داخلی حکومت کفه ترازو را به نفع یکی از طرفین، به نفع یکی از دو جریان بورژوا-امپریالیستی حاکم سنگین‌تر کند. جدول‌بندی ضد انقلاب، تقسیم آن به خوب و بد و بدتر و ارتجاعی و ارتجاعی‌تر(!) کار کسانی است که بویی از مارکسیسم نبرده‌اند، کار کسانی است که از "سیاست" و مبارزه سیاسی "پلتیک زدن" و توطئه‌گری را میفهمند. کمونیستها وظیفه دارند جایگاه متفاوت هر یک از دو جناح در پیشبرد سیاست ضد انقلابی بورژوازی، و بخصوص جایگاه تخاصماتشان را در حفظ، و تداوم و تکامل بخشیدن، به حاکمیت سرمایه و امپریالیسم در ایران به توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش توضیح دهند، و در این میان همین تخاصمات و جدالهای درونی بهترین مصالح را برای افشاگری از ماهیت و اهداف ضد کارگری و ضد انقلابی حزبیون، لیبرالها و خمینی، که علیرغم گرایش آشکارش به دفاع از حزب عملا چسبندگی درونی حاکمیت را تأمین میکند، فراهم می‌آورد.

اما همانطور که گفتیم، صیرف مرزبندی با هر دو جناح حاکمیت برای تعیین موضع در قبال کل بورژوازی کافی نیست. جنبش کمونیستی همچنین وظیفه دارد نقد بورژوایی از حاکمیت، نقدی که عمدتا بر ردّ تئوکراسی از یکسو و انتقاد از سست‌ غرضی لیبرالیسم در اعاده نظم از سوی دیگر تکیه میکند، را نیز در انظار توده‌های کارگر و زحمتکش رسوا و طرد کند. افشاگری از اپوزیسیون امپریالیستی، مرکب از ضد انقلاب مغلوب و لیبرالهای سابق، تنها حالت خاص آن افشاگری است که مورد نظر ما است. از یکسو عملکرد هیأت حاکمه کنونی بر نفرت توده‌ها از "آخوندیسم" و به گرایش آنها به مطالبه دولت غیرمذهبی دامن می‌زند. و از سوی دیگر فشار بحران اقتصادی بر دوش توده‌ها، فقدان آلترناتیو انقلابی و اشاعه نقد لیبرالی از حزب ولایت فقیه، کارگران و زحمتکشان را به رضا دادن به قانونیت و نظم تولیدی کاپیتالیستی، شرايطی که در آن "لااقل اوضاع معیشتی سروسامانی یابد، از دامنه بیکاری کاسته شود و در اقتصاد و سیاست حساب و کتابی در کار باشد"، سوق میدهد. کوتاه شدن دست آخوندها از حکومت و اقتصاد، حاکمیت قانون بورژوایی و رتق و فتق اقتصاد در هم شکسته، این پلاتنفرم بورژوازی انحصاری است. این فراخوانی است که بورژوازی انحصاری برای اعاده از اوضاع پیش از انقلاب، برای تسلیم کامل انقلاب به ضد انقلاب در سطح جامعه طرح میکند.

اگر بخش نه چندان کوچکی از زحمتکشان حوصله شنیدن این فراخوان را دارند، این را بورژوازی انحصاری مدیون رژیم جمهوری اسلامی و سیاست "سرکوب انقلاب بنام انقلاب" اوست، لذا کمونیستها باید هوشیارانه، و در کنار طرح نقد پرولتری از حاکمیت کنونی، این پلاتنفرم "انتقادی" بورژوازی انحصاری و جریاناتی که در هر مقطع مُبلغِ آنند را نیز رسوا کنند. کمونیستها خواهان جدایی کامل مذهب از دولت‌اند، کمونیستها خواهان بهبود اوضاع معیشت توده‌های زحمتکش‌اند، اینها اجزایی - و فقط اجزایی - از مطالبات حداقل ما هستند، اما این واقعیت نباید مانع آن شود که چهره کریه بورژوازی انحصاری را که میکوشد این خواستهای برحق توده‌ها را دستاویزی برای تبرئه دیکتاتوری ضربه خورده و نمایندگان سیاسی رسوا شده خود و ارانه مجدد رژیم خویش بمثابة یک "آلترناتیو"، بسازد شناسیم و رسوا نکنیم. از اینرو ما معتقدیم که نیروهایی که امروز صیرف نارضایتی توده‌ها از حکومت کنونی و نه درجه رضایت آنها از برنامه کمونیستها راه، ملاک منحصر بفرد تبیین روند انقلاب قرار

میدهند، و بسط نارضایتی را - امری که شرط لازم اعتلای نوین انقلاب است - شرط لازم و کافی بر آن قلمداد میکنند، از تحلیل مشخص از شرایط مشخص طفره رفته و به نقش و اهمیت پراتیک انقلابی کمونیستی در تبدیل برآمد سیاسی نوین توده‌ای به یک اعتلای انقلابی کم بهاء میدهند. این تبعیت ا ز حرکت اعتراضی خود بخودی و این دل بستن غیر انتقادی به آن، تمام آن چیزی است که میتواند سیر وقایع را دقیقا برخلاف آنچه انتظار می‌رود، در جهت تثبیت و انسجام و حاکمیت سرمایه انحصاری تغییر دهد. بنابراین اولین استنتاج عملی ما از بحث "دو جناح" این است: حاکمیت کنونی (حزب و جریان لیبرالی) و حاکمیت آلترناتیو بورژوازی انحصاری، هر دو را باید در نزد توده‌ها بی اعتبار کنیم و در مقابل آن آلترناتیو پرولتری را قرار دهیم. افشاگری از حاکمیت کنونی، هر قدم هم که پیگیرانه و با صراحت انجام شود، برای متمایز کردن سیاست پرولتری از سیاست بورژوایی کافی نیست.

استنتاج عملی دوم بحث ما، استنتاجی که بطور کلی بر شناخت لنینی از رابطه اقتصاد و سیاست در عصر امپریالیسم متکی است، این است که: بورژوازی برای احیای بهشت انباشت سرمایه‌اش محتاج تهاجمی قهرآمیز به اردوگاه انقلاب و استقرار نظامی ضد انقلابی در سطح جامعه است. اینک که رژیم جمهوری اسلامی بیش از پیش در عمل نشان داده است که در عین ادای سهم بسزای خود در بوجود آوردن این تهاجم، خود از سازماندهی همه جانبه و به سرانجام رسانیدن قطعی آن عاجز است (و کردستان انقلابی و پایمردی کارگران مبارز سهم تعیین کننده‌ای در اثبات این عجز داشته است)، بورژوازی بی شک میکوشد این تهاجم نهائی را در آشکالی جدید، به رهبری نیروهای سیاسی دیگر خویش و با توجیهات ایدئولوژیک نوینی سازمان دهد. رژیم جمهوری اسلامی از نقطه نظر بورژوازی ایران دیگر به پایان راه و خدمت خود نزدیک میشود، و پیشبرد اهداف ضد انقلابی بورژوازی امروز بیش از پیش رهبری نوینی را به میدان میخواند (این ابدأ به این معنا نیست که رژیم کنونی نخواهد کوشید تا عمر خود را در خدمت سرمایه و امپریالیسم دوام بخشد)، پرولتاریای انقلابی باید در مقابل این تهاجم محتوم و آشکال و شیوه‌های نوین احتمالی که بورژوازی بر خواهد گزید، صف‌آرایی کند.

این تهاجم همه جانبه چه از جانب رژیم جمهوری اسلامی و تحت عنوان شرایط وجود محاصره اقتصادی، جنگ و قس‌علیهذا و با دامن زدن به عواطف میهن پرستانه توده‌ها صورت پذیرد و چه از جانب نیروهای سیاسی دیگر بورژوازی که به آشکال مختلف ممکن است بر جای رژیم حاضر بنشینند (کودتا، اشغال مستقیم توسط ارتشهای خارجی، گسترش فعالیت احزاب و دستجات سلطنت طلب و...)، باید که از جانب اردوگاه انقلاب و به رهبری پرولتاریای انقلابی سرکوب شود. کمونیستها، بمثابة نمایندگان آگاه پرولتاریا باید صریحا اعلام نمایند: "رژیم جمهوری اسلامی عمر خود را کرده است و با رشد آگاهی توده‌ها به پایان حیات خویش نزدیک میشود، اما آنچه باید بر جای آن بنشیند قدرت پرولتاریا و متحدان او است، و نه نمایندگان نوظهور و تازه نفس بورژوازی. لذا، هر گونه عملیات فوق‌العاده برای بورژوازی و امپریالیسم که بخواد خون تازه‌ای در رگهای ضد انقلاب تزریق کند، هر گونه مغشوش کردن مبارزه طبقاتی از جانب بورژوازی و امپریالیسم و

هر گونه تلاش در جایگزینی ضد انقلاب محضّر با نیروی جدید را قاطعانه سرکوب خواهیم کرد. مبارزات دو ساله پرولتاریای انقلابی نقاب ریا را از چهره رژیم جمهوری اسلامی برکشیده است،

ماهیت ضد کارگری و ضد دموکراتیک او را برای توده‌های وسیع افشاء نموده است و تلاشهای مذبوحانه او را برای سرکوب انقلاب خنثی نموده است و او را گام به گام به لبه پرتگاه رانده است، پرولتاریا با هر گونه شعبده بازی سیاسی- نظامی که در صدد تحکیم و تقویت این حکومت باشد و یا بخواهد نیروی سازمانیافته و منسجمی را بر جای آن بنشانند، سرسختانه مقابله خواهد کرد. "این آن وجه بحث "دو جناح" است که ما پلاتنفرمهای خود را در قبال کودتا و جنگ بر آن استوار نمودیم.

اما نتیجه‌گیری عملی مهمی که در ارتباط با نکات فوق، اما در سطحی مشخص‌تر، باید از بحث ما به عمل آید، ضرورت ارائه یک برنامه کمونیستی در سطح جامعه و سازماندهی و تبلیغ گسترده بر مبنای این برنامه است. اگر خواهیم توده‌ها را از نوسان دائم میان جناحهای مختلف بورژوازی رها و مصون کنیم، اگر خواهیم نقد لیبرالی از "انحصار طبلی" حزب جمهوری اسلامی، و نقد بورژوایی از کلیت رژیم جمهوری اسلامی را افشا کنیم و نقد پرولتری از ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی بطور کلی را از اذهان توده‌ها بجای آن بنشانیم، و بالاخره اگر خواهیم برآمد و تحرک نوین سیاسی توده‌ها را به اعتلای انقلابی بدل سازیم، باید کاری کنیم که کمونیستها در اذهان توده‌های کارگر و زحمتکش به یک آلترناتیو سیاسی واقعی تبدیل شوند، و این امر خطیر و تعیین کننده جز از طریق ارائه، ترویج و تبلیغ یک برنامه روشن کمونیستی مقدور نخواهد بود:

اولا، باید با پوپولیسم یکبار برای همیشه تسویه حساب کرد، و صریحا به طبقه کارگر و زحمتکشان غیر پرولتر اعلام نمود که کمونیستها برای سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه میکنند، باید صریحا اعلام کرد که جنبش کمونیستی استقرار دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه است، و انقلاب دموکراتیک و جمهوری انقلابی برای این طبقه، برای پرولتاریا، تنها پایگاه عملیاتی و سکوهای پرشی بسوی سوسیالیسم هستند. ترویج بدون ابهام سیوسیالیسم، دفاع از کمونیم بمثابة یک ایدئولوژی و یک جنبش انقلابی و بر این مبنی سازماندهی کمونیستی هر چه وسیعتر پرولتاریا، پیش شرط تداوم انقلاب حاضر است. این بخش حداکثر برنامه ما است که تا کنون در لابلای تبلیغات پوپولیستی گم و کمرنگ بوده است.

ما امروز باید قاطعانه با سوسیالیسم خرده بورژوایی مرزبندی کنیم، باید کارگران را نه صرفا به انقلاب، بلکه به کمونیم و جنبش کمونیستی فرا بخوانیم. این گام نخست برای رهبری انقلاب حاضر توسط پرولتاریای کمونیست است. امروز باید کسانی را که به بهانه "دموکراتیک بودن انقلاب" از ترویج سوسیالیسم امتناع میکنند، کسانی را که در عرصه کارخانه و شهر و روستا بنا به "ملاحظات تاکتیکی"، "پوشش بیطرفی" اتخاذ میکنند، کسانی را که پیش از آنکه ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را ترویج کنند، مصلحت گرایی، رفرمیسم و مدارا با "متحدین دموکرات" را در میان کارگران مساله میکنند، و بالاخره کسانی که پرولتاریا را از تصویر روشنی از هدف نهائی مبارزه طبقاتیش محروم میکنند، در نزد کارگران منزوی و از صفوف پرولتاریا طرد نمود. نباید فراموش کرد که "شرط لازم پیروزی انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر وجود بخش وسیعی از کارگران است که بر منافع دراز مدت خویش واقف باشند، که به پیروزی انقلاب دموکراتیک بعنوان هدفی درخود و غائی ننگرند و آن را قدمی ضروری در راه پیش شرطهای حرکت نهائی طبقه کارگر بسوی سوسیالیسم بدانند." (اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، ۱)

29

کمونیستها امروز به همان درجه که جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرده بورژوایی را در دستور کار خود دارند، باید شرط و شروط حمایت خود را نیز از نیروهای دموکرات خرده بورژوا (این پدیده فعلا کمیاب) تعیین و اعلام کنند. باید صریحا به نیروهای چون سازمان مجاهدین خلق ملاک واقعی دموکراتیسم شان را گوشزد کرد: "دفاع از کلیه زندانیان سیاسی، دفاع از آزادیهای دموکراتیک همه مردم و مقاومت در مقابل تعدیات حکومت به این حقوق و... (تازه اگر در این زمینه‌ها پیگیر باشید که نیستید) برای دموکرات انقلابی نامیدن شما کافی نیست، شما امروز باید موضع خود را در قبال جنبش کمونیستی و کمونیم بمثابة جنبش و ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا و نماینده دموکراتیسم پیگیر، روشن کنید. شاخص اعتلای انقلاب درجه اعمال رهبری پرولتاریای انقلابی بر جنبش دموکراتیک است، و شما که مدعی دموکراتیسم انقلابی هستید، باید صریحا موضع خود را در قبال پرولتاریای انقلابی و ایدئولوژی و جنبش پیشاهنگ او، مارکسیسم- لنینیسم روشن کنید."

ثانیا، آن وجه برنامه کمونیستها که در این شرایط بخصوص برآمد سیاسی نوین توده‌ای از یکسو و به پیش رانده شدن قدم بقدم بورژوازی انحصاری در صفوف ضد انقلاب از سوی دیگر اهمیت تعیین کننده مییابد، بخش مطالبات حداقل آن است. برنامه حداقل کمونیستها، که میباید محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک را در قالب مطالبات سیاسی و اقتصادی معین فرموله و طرح کند، آن تصویر روشنی است که کمونیستها باید از انقلاب حاضر و اهداف آن برای توده‌ها ترسیم کنند.

تبلیغ گسترده مطالبات کمونیستها، بمثابة پرچم انقلاب دموکراتیک، دقیقا آن گام عملی است که میتواند کارگران و زحمتکشان را، در اوجگیری نوین مبارزاتشان، از در غلطیدن به دنبالمروی از لیبرالیسم بورژوایی و دموکراتیسم ناپیگیر خرده بورژوایی از یکسو و شعارهای ضد انقلابی نمایندگان بورژوازی انحصاری از سوی دیگر، مصون دارد.

امروز لیبرالها با وعده دادن یک هزارم آنچه برنامه حداقل ما برای تمامی مردم تضمین میکند، میکوشند تا بر موج رو به اعتلای اعتراضات توده‌ها سوار شده و بار دیگر انقلاب ایران را به مسلخ بکشانند. امروز جنبش کمونیستی مجددا فرصت آن را یافته است تا عواقب تمامی خوشبایوری‌ها و توهمات خویش به بورژوازی لیبرال ("ملی"؟!)و رهبری خرده بورژوایی جنبش ضد سلطنت در دوره پیش از قیام را جبران کند. اگر برنامه حداقل کمونیستها، که شامل گامهای معین برای استقرار و تضمین دموکراسی سیاسی، دفاع از معیشت کارگران و زحمتکشان و ارتقاء و رفاه مادی و معنوی مردم است، به شعار توده‌ها بدل شود، اگر توده‌ها در قالب مطالبات حداقل کمونیستها اهداف خویش را در این انقلاب به روشنی تشخیص دهند و برآن پای بفشارند، آنگاه تبدیل برآمد سیاسی نوین توده‌ای به یک اعتلای انقلابی امری محتوم و برای بورژوازی چاره ناپذیر خواهد بود.

امروز ما باید بند بند مطالبات حداقل کمونیستها را به روشنی تعریف و تبلیغ کنیم. این همان تبیین اثباتی انقلاب است که پیش از این به اهمیت آن اشاره کردیم - تعریف انقلاب بر حسب آنچه هست و باید باشد و نه صرفا بر آنچه که نیست. برنامه حداقل، بمثابة پایه یک سیاست واحد تبلیغات گسترده این امکان را میدهد تا کمونیستها در اذهان توده‌های زحمتکش و تحت ستم و نیز در واقعیت مبارزه طبقاتی از منتقدین نظام موجود فراتر رفته و به آن نیروی واقعی و قابل اتکایی ارتقاء یابند که میتواند و باید حقوق دموکراتیک آنان را متحقق نمایند، سطح معیشت و رفاه آنان را ارتقاء بخشیده و مبارزه برای دفاع

چپ پوپولیست در دو مقطع عروج جنبش اسلامی

رحمان حسین زاده

***توضیح نویسنده:** نوشته زیر متن پیاده شده سخنرانی است که یک ماه بعد از "انتخابات" جمهوری اسلامی و عروج جنبش سبز ارائه شده است. تمرکز بحث نقد کمونیسم بورژواویی و پوپولیست در رابطه با این تحولات است. اذعان میکنم پیوستن چپ بورژواویی و خرده بورژواویی مورد نقد من در این سخنرانی به بستر جنبش سبز بسیار سریعتر از آن اتفاقی افتاد که موقع ارائه این سخنرانی تصور میکردم. فکر نمی کردم تحت نام "کمونیسم و چپ" بخشی از سران جنایتکار اسلامی امثال موسوی و کروبی و ... را جزو "مردم و اپوزیسیون" حساب کنند. به "نمانز جمعه" رفسنجانی و روز "قدس" به عنوان روز "تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی و روز به لرزه درآمدن ارکان جمهوری اسلامی" امید ببینند. البته از جناح چپ جنبش سبز حاصلی بهتر از این عاید نمی شود. متن کتبی کنونی مهر زمان ارائه مبحث را بر خود دارد و فاکتورها ی متأخرتر سه ماهه اخیر تحولات را در بر ندارد. با این وصف نوشته زیر کاراکتر سیاست بورژواویی چپ پوپولیست را در دو دوره، در مقطع انقلاب ۵۷ و در مقطع کنونی به نقد کشیده است.*

ادعائامه کمونیستی علیه کمونیسم بورژواویی

مقدمه :

در یکماه اخیر شاهد تحولات سیاسی تعیین کننده ای درفضای سیاسی ایران بوده ایم. در اینجا بحث بر سر بررسی همه مؤلفه های آن نیست. این تحولات تا کنون تأثیر خود را بر روندهای سیاسی جاری بر جای گذاشته است. از نظر من جمهوری اسلامی به عنوان یک پدیده محوری در این ماجرا تضعیف شده و تناقضات درونی آن در ابعاد وسیعتری سر بر آورده است. جدالهای بین جناحی در ابعاد وسیعتر و عمیقتر ادامه پیدا میکند. هر کدام با استراتژی، سیاستها و نیروهای خاص خود و با متحدان داخلی، منطقه ای و جهانی خود در مقابل هم صف آراییی می کنند. مناسبات جمهوری اسلامی با مردم دستخوش تحول شده است. یکبار دیگر قدرقدرتی این رژیم در چشم مردم شکسته شده است. ابراز تنفر برحق مردم از جمهوری اسلامی گسترش یافته است. اما مادام این تنفر برحق زیر یک پرچم انقلابی و آزادیخواهانه کانالیزه نشود، مانند موقعیت کنونی به نیروی ذخیره این یا آن جناح از جمهوری اسلامی و یا جناحهای مختلف بورژوازی تبدیل خواهد شد.

محور بحث من در این راستا است که چطور می توان در دل این تحولات و تحولات آتی، اعتراض برحق مردم را به زیر پرچم کارگری و سوسیالیستی آورد و ورق را برگرداند.

جنبشها و احزاب سیاسی در بوته آزمایش

در بطن این ماجرا جنبشهای اجتماعی و احزاب نیز دستخوش تحول شده اند. کل جنبشهای بورژواویی از ناسیونالیسم عظمت طلب تا ناسیونالیسم قومی و محلی و فدرالیسم تا ملی مذهبی ها و بویژه آنهایی که در اپوزیسیون قرار گرفته اند، حتی ناسیونالیسم چپ - چپیزی که ما به عنوان پوپولیسم می شناسیم- بعد از ناامید شدن از سرنگونی در دوره قبل (سرنگونی از طریق گزینه نظامی به رهبری آمریکا)، دوباره امید گرفته و فعال شده اند و هر کدام از آنها می توانند امتیازاتی را که در این دوره بدست آورده اند، و توهماتی را که بدان امید بسته اند، برشمارند. به این اعتبار جنبشها و احزاب سیاسی دوباره محک خورده و در بوته آزمایش اند.

کجا ایستاده ایم ؟

بنظر من سؤالی که در مقابل هر فعال کارگری، چپ و کمونیستی قرار میگیرد این است که آیا طبقه کارگر و کمونیسم ایران از شکاف ایجاد شده در میان دشمنان طبقاییمان توانسته است به نفع خود استفاده کند؟ هر فعال چپ و کمونیستی با مشاهده این اوضاع

لازمست از خود بپرسد که کجا ایستاده ایم؟ مشکلات و راه حل ها کدامند؟ و ...

در اولین مشاهده، بدنبال رویدادها و تحولات یکماهه اخیر، شاهد ظهور یک پرچم اجتماعی کمونیستی و کارگری (نه به معنی سازمانی، تشکیلاتی، گروهی و حزبی آن) بلکه در ابعاد توده ای در جامعه و در شهرهای بزرگی از جمله تهران و شیراز و اصفهان و در سایر شهرها که این تحرکات بوجود آمد، نبودیم. آن جنبش کارگری و کمونیستی، حزب کارگری و کمونیستی که متکی بر جنبش توده ای پرچمش را برافرازد، صف متمایزش را به جامعه نشان دهد، " نه مردم به کلیت جمهوری اسلامی را بطور علنی نمایندگی کند، جنبش متمایزی را نمایندگی کرده و از مردم بخواهد به آن بپیوندند، متأسفانه وجود نداشت و این حاکی از موقعیت ضعیف جنبش و تحزب ما است.

ضرورت شکل دادن به پرچم سیاسی و صف متمایز

در تقابل با این موج در بعد اجتماعی (گفتم که منظور من بعد سیاسی و حزبی نیست. دربعد سیاسی و حزبی از جمله ما در حزب حکمتیست خط متمایزی را بنیاد گذاشتیم و توضیح خواهم داد که جریانات دیگر هر کدام کجا ایستادند) بطور مثال ما شاهد تحرکاتی در مراکز کلیدی کارگری، محلات کارگری و زحمتکش نشین و شاهد رشد رادیکالیسم بطوری که با یک پرچم رادیکال و انقلابی درمقابل دیگر پرچم ها خود را نشان دهند، نبودیم. شاهد به میدان آمدن یک حزب کمونیستی که در مقابل پرچم سیاه و سبز، مردم را در ابعاد توده ای به صفی دیگر هدایت کند نبودیم. در غیاب چنین حزب کمونیستی قوی، ما شاهد قرار گرفتن بخشی از نیروی انسانهای آزادیخواه و حق طلب از سر تنفر بر حق از جمهوری اسلامی در صف جنبش سبز بودیم. میبینیم که این بخش یا ساکت و منتظر است یا همسویی این وضعیت است. ما و هر انسان چپ و کمونیستی که تجربه انقلاب ۵۷ را پشت سر خود داریم با چشمان خود صحنه های تلخ همسویی و دنباله روی چپ، کارگران و کمونیستها را از ارتجاع و پرچم سیاه خمینی دیدیم و تکرار تلخ تر آن را زیر پرچم سبز می بینیم.این یکی از خطرات مهمی است که طبقه کارگر، جنبش کمونیستی و رادیکالیسم و انسانیت را در آن جامعه تهدید می کند. باید این واقعیت را دید و ما کمونیستها باید برای آن راه حل و راه چاره پیدا کنیم. وظیفه جریانات کمونیستی، انسانهای فعال و متحد و کارگران و آزادیخواهان است که این واقعیت تلخ را ببینند و در فکر چاره جویی باشند. در این رابطه حزب حکمتیست می خواهد پرچمی دیگر و صفی دیگر بنیاد گذارد، تا فجایع انقلاب ۵۷ دوباره برطبقه کارگروکمونیستها تکرار نگردد. نسل امروزکارگران و فعالین کمونیست و یا سازمانهای جدید باید بپرسند چرا تجربیات کارگران و کمونیستها از انقلاب ۵۷ پس از سی سال هنوز درجامعه جایگاهی ندارد و ناشناخته مانده است؟ چرا حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی به عنوان جناح هار بورژوازی به جامعه ایران تحمیل شد؟ باید برگشت و آن تجربه را یک بار دیگر مرور کرد و درسهای آن را بکار گرفت. باید با تکیه بر تجارب آن دوران چه باید و چه نباید کردها را در مقابل جنبش طبقه کارگر و آزادیخواهانه قرار داد.

حزب حکمتیست موضعی کاملاً روشن دارد. اما متأسفانه بخش عمده ای از چپ به دلایل سیاسی، که بدان خواهم پرداخت، نه با این سؤالات روبروست و نه جوابگویی به آنها را امر خود می داند. البته منصفانه است اشاره کنم که علاوه بر حزب حکمتیست، بعضاً جریانات و فعالین چپ دیگری بوده اند که چشمشان به این واقعیت تلخ باز بوده وموضع مثبت گرفته اند. در این رابطه اگر آنچه من از مصاحبه دبیر اول کومه له شنیده ام که تأکید دارد "نیرویی که پشت سر موسوی جمع شده است با آن شعارها، با روشها و با مسیری که دارند نشان می دهند، تکرار کمیک همان فاجعه انقلاب ۵۷ است"، موضع مثبتی است که مطمئن نیستم چه اندازه محکم کل جریان آنها به آن متعهد خواهند بود. در این میان موضع "یدالله خسروشاهی" شفاف و روشن است. جا دارد به پاراگرافی از نوشته او در رابطه با تحولات

اخیر اشاره ای داشته باشم. خسرو شاهی به عنوان یک فعال کارگری مقطع انقلاب ۵۷ نوشته است "اشتباه بزرگی که ما فعالین کارگری (گرچه با خلوص نیت کامل) به خاطر عدم شناخت

واقعی نسبت به منافع طبقاتی خود در آن مقطع مرتکب شدیم، باعث فلاکت امروزی ماست." در ادامه می گوید " آیا این خطای فاحش را بایستی دوباره تکرار کرد؟ آیا نباید از آن اقدامات درسی آموخت و حلق آویز گوش کرد؟ آیا باز هم همچون سی سال پیش بایستی با نفی بخشی از سرمایه داران دنبالچه و نردبان ترقی بخش دیگری از این زالوصقتان شویم؟"

چپ و درسهایی از انقلاب ۵۷

طبعاً تحولات ماههای اخیر، به هیچ عنوان با آنچه در انقلاب ۵۷ گذشت قابل مقایسه نیست. اما عده ای اتفاقات اخیر را در آن سطح می بینند. بر خلاف اتفاقات اخیر که از انتخابات ریاست جمهوری شروع شده است، برای نسل جدیدی که خاطره ای از انقلاب ۵۷ ندارد، باید گفت که آن انقلاب از مناطق زحمتکش نشین، از محلات خارج از محدوده و از اعتراض کارگران و زحمتکشان آن جامعه شروع شد. کسانی که با آن تاریخ آشنایی دارند میدانند که سال ۵۶ بی مسکنان خارج از محدوده تهران با کمک همدیگر شبانه خانه های خود را می ساختند و فردای همان شب مأموران رژیم شاه خانه ها را روی سرشان خراب می کردند و این به نطفه شروع اعتراضات بدل شد. در آن اعتراضات با ترکیب انسانهای کارگر، زحمتکش و دردمند اولین مشاهده این بود که چپ در میانشان فعال بود. در حالیکه از اسلام و جریانات اسلامی خبری نبود. موازی با همین رویدادها از سال ۵۶ بیعد دانشگاهها دو بار به کانون جدی و گرم مبارزات تبدیل شدند و این انسانهای رادیکال و نیروهای چپ آن زمان از جمله سازمان چریکهای فدایی و پیکار و محافل مختلف چپ بودند که در آن کانون مبارزاتی، فضا را در دست داشتند. این مبارزات و حرکات انقلابی رفته رفته از حمایت مردم نیز برخوردار شد. طبعاً در این فضا و جریانات اسلامی، بویژه جریانی که به خمینی سمپاتی، ریشه در خرداد ۴۲ داشت و اسم و رسمی پیدا کرده بود، قاطی این مبارزات شدند.

آزادی، تأمین معیشت، مسکن، رفاه، برچیدن اختناق و استبداد و آزادی زندانیان سیاسی جزو خواسته های اولیه مردم بود.

در کردستان که یک کانون گرم مبارزه بود، شبکه کمونیستها، رادیکالها و چپ هایی که بعدا ستون اصلی کومه له را تشکیل دادند، صحنه سیاست را می چرخاندند. در این وضعیت و در این فضای جنبش همگانی، اسلامی ها هم بتدریج با شعارها و برنامه های خود حضور پیدا کردند. اینها وقتی شروع بکار کردند از امکانات وسیعی چون شبکه مساجد، آخوند، پول و امکان سازمانیایی برخوردار بودند. جریان اسلامی نوع خمینی برخلاف جریانات چپ، در اهداف ارتجاعی خود بی ابهام بود؛ به چیزی کمتر از رفتن شاه و تأسیس جمهوری رضایت نمیداد. متأسفانه رادیکالیسم جامعه آن شفافیتی و روشنی ارتجاع اسلامی را نداشت. زمانی که خمینی مرتجع هنوز در عراق و به پاریس منتقل نشده بود، رو به جنبش اسلامی خود می گفت: "مارکسیستها نباید میداندار شوند، چپ ها نباید میداندار شوند، مواظب کمونیست ها باشید". او از همان زمان داشت صف خود را متمایز می کرد. چپ که در آن دوران وزنه و اعتباری داشت، این واقعیت تلخ وارد شدن تدریجی اسلامپها را با شعار الله اکبر و لا الا هه الله، در آن جنبش همگانی می دید اما دقیقاً بخاطر پوپولیسم حاکم (من اینجا منظورم چپ رادیکال آن دوره است و الا چپ ضد امپریالیستی امثال توده هرزدیتی که در حق مردم کردند به جای خود) و به بهانه اینکه "صف جنبش شکاف برندارد! و انشقاق در صف اعتراضمان علیه رژیم سلطنتی بوجود نیاید!"، در مقابل این ارتجاع محض صف بندی مشخصی نداشت و همچنان سرگرم شعار " اتحاد، مبارزه، پیروزی" خود بود. نه معلوم بود اتحادش با کیست، نه معلوم بود مبارزه اش برای چیست و نه معلوم بود پیروزی اش در چیست. در حالیکه برای اسلامی ها همه اینها روشن بود.

چپ در آن دوره نظاره گر این پروسه بود. این اولین درس است. انقلاب ۵۷ یک انقلاب همگانی بود با

31

خواسته های بسیار برحق، با ترکیب انسانی بسیار قابل حمایت، با مبارزات خارج از محدوده، با ترکیبی از کارگران و مردم زحمتکش آن جامعه. تا اواسط سال ۵۷ چپ سازمان، نیرو و اعتبار داشت. چپ آن دوره تجسم اصلی اش سازمان چریکهای فدایی خلق بود. شاخه ها و سازمانهای مختلف موسوم به خط ۳ از جمله پیکار و رزمندگان وجریانات دیگری هم بودند. در کردستان شبکه پرنفوذ کمونیستهای عمدتاً متصل به کومه له وجود داشت. با این ترکیب نیرو و موقعیت می شد به گونه ای دیگر کار کرد. اما متأسفانه جز در کردستان در هیچ جای دیگری چپ به قدرت تبدیل نشد.

بهر حال، در قدم بعدی شعار مرگ بر شاه شروع و به یک شعار همگانی تبدیل شد. این بار هم چپ به بهانه "فعلاً صف پشت این شعار را برهم نزنیم" استدلال به خورد صف خود می داد. قرار شد چپ پشت سر هر کس که شعار مرگ بر شاه میدهد بایستد تا صف جنبش همگانی دچار انشقاق نشود. امروز هم اگر به تحرکات و تعرضات عمومی اخیر نگاه کنید، چپ های ذوق زده و درس نگرفته از آن تجربه می گویند "اعتراض است، اعتراض عمومی مردم است، مردم به میدان آمده اند" و همسو با پلاتنرم و رهبری ارتجاعی این جنبش به نیروی ذخیره آن تبدیل شده اند. شعار مرگ بر شاه آن دوره را مقایسه کنید با مرگ بر دیکتاتور شاید قاطعترین شعار این دوره بوده است. جریانات چپ پوپولیست میگویند "مگر نمی بینید مردم مرگ بر دیکتاتور می گویند؟" اما انگیزه های پشت این شعارتوجهی ندارند. مجاهدین خلق بیست سال است می گوید مرگ بر جمهوری اسلامی، آیا مردم باید با جنبش آنها بروند؟ دو هفته قبل در پاریس مریم رجوی ده هزار نفر را با همین شعار جمع کرد، آیا باید با به صف آنها پیوست؟ من به شعارهای ارتجاعی دیگر بطور کنکرت بر می گردم. می خواهم بگویم مقایسه کنید. چپها در آن دوران تحت شعار مرگ بر شاه صف جنبش همگانی را حفظ می کردند و قربانی ارتجاع اسلامی حاکم شدند، این بار با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر دیکتاتور می خواهند دوباره طبقه کارگر و حرکت بر حق مردم را به همان چاه سیاهی که در انقلاب ۵۷ افتاد، بیاندازند. متوجه نیستند که پشت شعار مرگ بر خامنه ای و مرگ بردیکتاتور، چه شعار های فاشیستی کثیفی خوابیده است.

اگر درسهای انقلاب ۵۷ را دنبال کنیم، در قدم بعدی خمینی به پاریس رفته و حمایت غرب را با خود دارد. جریانات مختلف بورژواویی از جبهه ملی گرفته تا حزب توده و حزب دمکرات کردستان، چنانکه در کتاب خاطرات سرانشان آمده، همه به بیعت خمینی در پاریس رفتند و او را به عنوان رهبر انقلاب قبول کردند. من یادم نیست آن دوران سازمانهای چپ از جمله چریکهای فدایی خلق، پیکار و ... چه گفتند.

اما مطمئناً چپ آن دوره به مردم نگفت خمینی رهبر انقلاب مردم ایران نیست و نباید اجازه داد ارتجاع را به مردم تحمیل کنند. یک اعلامیه از چپ آن دوره علیه خمینی و علیه ارتجاع نمی بینیم چون در مقابلش مقاومتی صورت نگرفت. غرب و بورژوازی داخلی آن را به عنوان یک جریان ارتجاعی به انقلابی که می توانست آینده آزادیخواهانه ای داشته باشد، تحمیل کردند. این را مقایسه کنید با جریان ارتجاعی ای که امروز بعد از انتخابات به راه افتاده است. ببینید که چطور غرب با همه امکاناتش پشت سر جنبش سبز و شخصیت هایش قرار گرفته است. همه جا ازمیر حسین موسوی نخست وزیر هشت سال جنایت علیه مردم به نام "رهبر اپوزیسیون" سخن میگویند و بخش عمده اپوزیسیون ظاهراً تاکتیکی قبول کرده اند که موسوی رهبرشان است. اگر توجیه این مسئله برای داخل کشور این است که اختناق است و نمی شود چیز دیگری گفت، در خارج از کشور که اینگونه نیست. با وجود این به صف سبزهایی و جریانات مختلف بورژواویی و خرده بورژواویی که اخیراً درخارج از کشورفعال شده اند و فضا را به نفع جنبش سبز می چرخانند، نگاه کنید. دوباره پروسه "رهبر تراشی" و تحمیل ارتجاع به تحولات پیش رو در جریان است. چپ پوپولیست امروز مانند چپ ۵۷ که ادعائامه ای علیه ارتجاع نداشت، که یک بیانیه و یک " نه گفتن به ارتجاع و خمینی بازگشته از قرون وسطی نداشت، فعلاً نوک تیز حمله اش متوجه احمدی نژاد ـ خامنه ای است. با هر توجیهی که دارد این دوره را گذرا می بیند. همچنانکه سال ۵۷ هم می گفتند خمینی گذراست، بگذار فعلاً بیاید... بگذار فعلاً شاه برود...

در واقع این دوره شاید هم گذرا باشد؛ اما قدم بعدی

چیست؟ چه کسی قرار است جای موسوی بیاید؟ نتیجه این سیاست تکرار همان تجربه تلخ ۵۷ است.اگر نگاهی به صف اعتراضات و تظاهرات دوران انقلاب ۵۷ داشته باشیم و آن را با امروز مقایسه کنیم؛ مثلاً آخرین تاسو‌عا-عاشورای قبل از انقلاب که فکرکنم در پاییز ۵۷ بود، اسلامپه‌ا رسماً نقشه کشیدند الَترناتیو خود را بر جامعه ایران تحمیل کنند. به بهانه تاسو‌عا و عاشورا و فقط با یک شعار و یک رهبری، با شعار الله اکبر و لا الاله‌الله و رهبر فقط روح الله توانستند یک میلیون نفر را به خیابان بکشانند. در آن روز حتی اجازه سر دادن شعار "مرگ بر شاه" را نمیداند. چپ پوپولیست عقب مانده و دنباله رو آن دوره هم که ظاهراً با "صف مستقل و باندرول سرخ و داس و چکش" قاطی توده ها بود، به آن ماجرا پیوست و آن را عملاً تایید کرد. در حالیکه اگر در دل آن تحولات بَک نیروی چپ رادیکال مارکسیستی وجود داشت، دست کم می توانست صفی دیگر، صحنه ای دیگر، تظاهراتهایی دیگر و رهبران دیگری را به جامعه معرفی کند. اینطور نبود که نمی توانست؛ میتوانست اگر افق متفاوت و سیاست متفاوتی میداشت؛ اگر دورنگری متفاوتی میداشت و اگر جنبش طبقه کارگر مسأله اش می بود نه ذوب شدن در جنبش همگانی. جنبشی که ملغمه ای بود از جریانات ملی و اسلامی و....

بنظر من چپ ها آنزمان می توانستند صف دیگری داشته باشند. به طور مثال چریک فدایی اگر به درجه قابل قبولی مارکسیست بود، اعتبار و قدرت سازمانی و اجتماعی شکل دادن به صفی متفاوت را داشت؛ به شهادت اولین ماه مه بعد از انقلاب که توانست در میدان آزادی دویست هزار نفر را جمع کند. دیدیم که در بطن انقلاب، کارگر به میدان آمد و کمر رژیـم شاه را شکست؛ "کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما" به میدان آمد. اما همانطور که یدی خسروشاهی هم اشاره کرده است، طبقه کارگر و پیشروانش با تمام قدرتی که داشت، به دلیل عدم آگاهی و ندیدن منافع طبقاتی خود اجازه داد تا حاصل انقلاب و مبارزه اش که کمر رژیـم شاه را شکسته بود به جیب اسلامی ها رود. حال دوباره و در دل تحولات عوامی کنونی چپ هایی هستند که از کارگر می خواهند قاطی این ماجرا شود؛ به سیاهی لشکر جنبش سبز تبدیل شود و آن تجارب تلخ را دوباره تکرار کند!

در مراحل بعدی انقلاب ۵۷ بخشی از چپ از سر ضد امپریالیست بودن خمینی، از حزب توده تا بخش مهمی از چریکهای فدایی (اکثریت) و سازمانهای دیگر بسمخود تلاش کردند پشت سر این ارتجاع نیرو جمع کنند. اما ماجرا در کردستان به گونه دیگری پیش رفت. در جامعه کردستان شبکه انسانهای چپ و کمونیست از این فضا فاصله گرفتند. رژیـم مرکزی هنوز کنترلی بر کردستان نداشت و وجود نیروهای اجتماعی و نهادها و سازمانهای رادیکال و چپ- که البته محصول کمونیسمی ناب و خالص نبودند- مجال پیدا کردند تا مسیر اتفاقات را به سوي دیگری هدایت کنند. چپ در کردستان به ارتجاع اسلامی تمکین نکرد . "نه" به ارتجاع اسلامی در کردستان را پرچم خود کرد. "مفتی زاده" و طرفدارانش که به "مکتب قرآنی" شهرت داشته و طرفدار خمینی بودند از سوي چپ جامعه ایزوله شدند. همین درس و همین تجربه را می بینیم که چه اثر خوبی داشت و کردستان را به سنگر انقلاب و تداوم انقلاب تبدیل کرد. این هم جزو درسها و تجاربی است که در آن دوره روی داد. یعنی دو تجربه متفاوت؛ در بخش سراسری چپ جنبش خود را نساخت و به میدان نیاورد و در یک بخش دیگر جامعه، چپ و رادیکالیسم صف خود را جدا کرد و جنبش خود را ساخت. دیدیم که انقلاب آزادیخواهانه کارگران و مردم از این رویداد نفع برد. جالب است در همین جدهای اخیرى که ما با حزب کمونیست کارگری ایران داشتیم، حسین مرداد بیگی (حـمه سور) ، از رهبران آن دوره چپ و کومه له در کردستان، در مطلبی می نویسد: "اگر در دوره انقلاب ۵۷ چپی وجود داشت (از جمله از سازمان چریکهای فدایی اسم می برد) و پرچم "نه" علیه ارتجاع اسلامی را بر می داشت و به مردم می گفت صف دیگری تشکیل دهند، امروز همه با افتخار از آن یاد می کردیم". در مقابل این کسی مثل کاظم نیکخواه عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری خطاب به کسانی چون ما می گوید "خوب شد چپ آن دوره حرف شما را گوش نکرد چون منزوی و ایزوله می شد!" (جهت اطلاع خوانندگان، کاظم نیکخواه از کادرهای نزدیک به رهبری آن وقت چریکهای فدایی بود).

می بینید همان تجربه و همان سیاست سازمان

چریکهای فدایی سال ۵۷ را کاظم نیکخواه امروز در حزب کمونیست کارگری ایران دارد پیاده می کند و حسین مراد بیگی هم همان تجربه " نه" گفتن چپ به ارتجاع اسلامی و جنبش همگانی را که آن زمان در کردستان تجربه کرده است، امروز دارد در حزب حکمیتست و در رهبری آن پراتیک می کند. دقیقاً بطور سمبلیک هم این واقعه و جدل بین این دو انسان نشان می دهد که امروز چپ پوپولیست بخشاً در قالب حزب کمونیست کارگری ایران چه تجربه ای را دارد تکرار میکند و به کدام تجربه از انقلاب ۵۷ وصل است و حزب حکمیتست و "حـمه سور" با "نه" گفتن به این ارتجاع سبز، کدام تجربه را!

ببینید بعد از اتفاقات انقلاب ۵۷ و بعد از اینکه جمهوری اسلامی سر کار آمد، در دوره ای که انقلاب مردم توسط ضد انقلاب اسلامی سرکوب شد، از سال شصت به بعد کل چپ، حتی آنهایی که بعضاً پوپولیست ماندند، یک جمعبندی از دوره انقلاب داشتند. از پیکار و راه کارگر و شاخه های مختلف چریکهای فدایی (اقلیت و ...) حتی بعدا اکثریت تا سازمانهای دیگری مانند وحدت کمونیستی و رزمندگان و غیره، که اسامی همه ی آنها را به یاد ندارم، اگر به ادبیات بعد از سال شصت آنها نگاه کنیم می بینیم که همه یک چیزگفته اند. همه گفته اند اشتباه کردیم که در یک "جنبش همگانی ضد سلطنتی حل شدیم". اما امروز بخشاً پادشان رفته است. همه آن وقت نوشتند اشتباه بود با بهانه مرگ بر شاه رفتیم پشت سر یک صف. اما اینبار دوباره به بهانه "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر خامنه ای"، پادشان رفته است و پشت سر موسوی و جنبش سبز قرار گرفتند. خیلی ها آن دوران نوشتند که به "مبارزه عومی زیاد اهمیت دادیم اما به مبارزه طبقاتی کم!". همه می گفتند یکی از درسهایی که بدست آوردیم این بود که سازمان نداشتیم، حزب نداشتیم، پرچم متفاوت نداشتیم... اما امروز دوباره به محض اینکه یک جنبش و تحرك همگانی راه افتاده، روز از نو روزی از نو، همین چپ ناسیونالیست پوپولیست، از شالگونی و راه کارگر گرفته تا اشرف دهقان و متأسفانه از همه دو آتشه تر پوپولیست های نوین حزب کمونیست کارگری ایران، به همان ماجرا رجعت کرده اند. در این فضای تحرك همگانی و "انقلاب، انقلاب" همه آن نتیجه گیری ها و جمع بندی ها از انقلاب ۵۷ پادشان رفته است.

ما کمونیست هایی هستیم که به جمع بندی ای که از آن دوره داشتیم متعهدیم. جمع بندی ای که آن وقت نیروهایی چون اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له داشتند. در دل اتفاقات عظیم انقلاب ۵۷ یک محفل کوچک به اسم اتحاد مبارزان کمونیست وجود داشت. این جریان قاطعانه علیه ماجرای راهپیمایی تاسو‌عا -عاشورا و علیه کل ارتجاع اسلامی بود. اما نیروی کوچکی بود که در آن اوایل صدایش به جایی نمی رسید. از زمان همراهی اتحاد مبارزان کمونیست با کومه له که بعداً حزب کمونیست ایران از آن حاصل شد، درسها و تجارب انقلاب ۵۷ جمعبندی گردید.

ما به آن تجارب و درسها و به آن جمعبندی کمونیستی از انقلاب ۵۷ متکی هستیم.

جناح چپ جنبش ضد دیکتاتوری، ضد سلطنتی

اینکه چرا چپ مقطع انقلاب ۵۷ به زیر پرچم سیاه خمینی خزید، دلیل معرفتی نداشت و صرفاً با این دید نمیتوان پوپولیست و ناسیونالیست بودن آن چپ را کاملاً تشریح نمود. به معنای دیگر فقط در حوزه انحراف اینولوژیک و سیاسی نباید علت مسئله را توضیح داد. وجه مهم و تعیین کننده این بود که این چپ خود جزو همان جنبش ضد دیکتاتوری و ضد سلطنتی بود. تمایز طبقاتی- جنبشی با ارتجاع اسلامی ضد سلطنتی نداشت و یا قادر به ترسیم این مرز سیاسی و طبقاتی نبود. تمام درایتش این بود که جناح چپ همان جنبش را اشغال کند. لذا در همان بستر و در همان جنبش و با فرض گرفتن رهبری خمینی داعیه رادیکالیسم داشت. این علت واقعی رفتن چپ مقطع انقلاب ۵۷ به زیر پرچم سیاه خمینی بود.

چپ تحت پرچم سبز موسوی

باردیگر تحرك وسیعی راه افتاده است سؤال این است که این ادامه کدام روند است و از کجا شروع شده است؟ سابقه آن چیست؟

این چشم اسفندیاز چپ پوپولیست ماست که با یک گسست اپورتونیستی مصلحتی میخاوند روز قبل از این تحولات را به فراموشی بسپارند. روز ۲۲ خرداد

در ابعاد وسیعی "انتخابات" ریاست جمهوری برگزار شد. فردا و پس فردای آن روز در ابعادی وسیعی همان مردمی که در انتخابات شرکت کردند، به خیابان آمدند. چپ های اپورتونیست می خواهند این دو رویداد را از هم منفصل کنند. نمی شود. اگر روز ۲۲ خرداد شرکت در انتخابات غلط بود، و کل چپ پوپولیست هم مردم را به تحریم آن فرا میخواند، قاعدتاً شرکت در اعتراض جناح ناراضی جمهوری اسلامی از نتایج انتخابات در فردای آن روز هم باید غلط باشد. این اولین فاز مصلحت گرایی پوپولیستهای اپورتونیست است. اینها حتی در مواضع خود انسجام ندارند. روز قبل چیزی می گفتند و روز بعد چیز دیگری. از نظر من همان انگیزه ها،همان ترکیب و همان نیروها که روز قبل در انتخابات شرکت کرده بودند روز بعد در تظاهرات شرکت کردند. خیلی از کسانی که در انتخابات شرکت کردند، نمی خواهند سر به تن جمهوری اسلامی باشد، از جمهوری اسلامی نفرت دارند، اما راه اشتباه را رفتند؛ در انتخابات شرکت کردند تا باصطلاح بین بد و بدتر یکی را برگزینند. اگر تسلیم شدن در مقابل گزینه "بد و بدتر" اشتباه است، فردایش هم شرکت در تظاهرات فراخون داده شده وسازماندهی شده توسط "بدها" در مقابل " بدترها" اشتباهتر و غیر قابل توجیه تر است. پوپولیست های ما با این مصلحت گرایی دقیقاً در کنار جنبش اعتراضی رنگ آمیزی شده سبز قرار می گیرند و این را به رخ ما می کشند که گویا ما متوجه نیستیم "بخش عمده شرکت کنندگان از جمهوری اسلامی منتفر و اعتراض شان بر حق است". ما هم این را در اطلاعیه دفتر سیاسی و هم در کل تبلیغات مان گفته ایم. گفته ایم مردم حق دارند اعتراض کنند؛ حق دارند دادشان را بزنند؛ اعتراضات شان برحق است؛ اما این را هم خطاب به مردم گفته ایم که صف *سبز مکان واقعی اعتراضات آنان نیست؛ اصلاً جای اعتراضاتان نیست.*

بگذارید قدم بقدم به دیگر استدلالات پوپولیست ها بپردازیم.

یک استدلال دیگر این است "توده ها بیرون آمده اند، مردم به خیابان ریخته اند" نفس این نیز هنوز حقانیت هیچ جنبشی را نشان نمی دهد. کورش مدرسی این را به تفصیل در سخنرانی "انقلاب یا ضد انقلاب" توضیح داده است و من در اینجا خیلی کوتاه به آن اشاره می کنم. در قرن بیستم در کنار رخ دادن انقلاب کمونیستی و عظیمی چون انقلاب اکتبر، متأسفانه بخش عمده ای از جنبش های ارتجاعی و ضدمردمی دقیقاً با حضور وسیع توده های مردم شکل گرفته است. نمی توان تحرکی را جنبش نامید که مردم عادی در آن حضور نداشته باشند. توده ها در هر جنبش با نفوذ اجتماعی هستند. پوپولیست های "ایژکتیو" ما وقتی که حرف بر سر جنبش های ملی لیتونی، استونی، اوکرایین و کشورهای اروپای شرقی و انقلابات مخملی و غیر مخملی است، با وجود اینکه توده ها هم در آن شرکت دارند تردیدی ندارند در گفتن اینکه این پرچمها، این سیاستها و رهبری حاکم بر آنها ارتجاعی است. اما وقتی نوبت به "کشور خودمان" می رسد و واقعه در ایران دارد اتفاق می افتد، توده ها تقدس از پیشی پیدا می کنند و گویا چون بیرون آمده اند حتماً باید مورد حمایت قرار گیرند. این دقیقاً از سرناسیونالیسم شان است. پوپولیسم چیزی غیر از ناسیونالیسم نیست. چیزی نیست غیر از ناسیونالیسم با داعیه طرفداری از توده ها و ادعاهای چپ. در نتیجه اینجا دم خروس ناسیونالیستی شان بیرون می زند.

وقتی ما می گوییم این جنبش سبز در ادامه انتخابات است؛ برایش کار کرده اند؛ معماری شده است؛ پرچم و پلافرم دارد و برایش رهبری تراشیده ه اند، می گویند این جنبش اعتراضی است و باید از آن حمایت کرد. به ما میگویند مگر نمی بینید مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای و مرگ بر احمدی نژاد می گویند؟ و شعارهای ارتجاعی را بطور مصلحتی حذف می کنند. چنانچه گفتم حقانیت یک حرکت توده ای را فقط شعارهایش تعیین نمی کند. کاراکتر، رهبری، هدف، تصویر و سیمایی که بخود گرفته است، تعیین کننده است. جنبش سبز هدف معینی برای خود گذاشته است و آن هم ابطال انتخابات است. لذا اگر این هدف محقق شود همه، از آن کس که از سر تنفرمگر بر جمهوری اسلامی می گوید تا آن کسی که دنبال ابطال انتخابات است، به خانه می روند. آیا این جنبشی است که کمونیستها و کارگران و آزادیخواهان باید به آن ببیوندند؟ ابطال انتخابات؟! این مسئله کیست

کمونیست ۱۶۰

و هدف چه کسی است؟

این جنبش معماری شده است. با این هدف رهبر برایش درست شده است؛ با این هدف آرم و پرچم برایش ساخته اند؛ با این هدف اجازه می گیرند وتاریخ و ساعت تظاهراتشان را تعیین می کنند.

من قبلاً دربحث مقایسه امروز با انقلاب ۵۷ گفتم که شعار مرگ بر جمهوری اسلامی معادل مرگ بر شاه آن دوره است و در خود چیزی را تعیین نمی کند. وقتی حرکتی توده ای راه می افتد باید دقت کرد که در کنار شعار مرگ بر جمهوری اسلامی چه چیز دیگری دارد اتفاق می افتد و کاراکترش چیست. در همین رابطه پوپولیست های "حزب کمونیست کارگری" در جواب ما، این دوره را با دوره خاتمی مقایسه می کنند. در این رابطه توضیحی را لازم می دانم. این دو دوره علیرغم فصل مشترک ها بطور کامل قابل مقایسه نیستند. دوازده سال از دوره اول ریاست خاتمی گذشته است. بعد از اختناق دوره رفسنجانی مردم تشخیص شان این بود که کاندید دیگری هست بقول منصورحکمت "لپ قرمزی" که مورد تایید دستگاه نیست و به جای ناطق نوری بهتر است به او رأی بدهند. به این امید ایجاد گشایشی در فضای موجود. ضمانت منصور حکمت معتقد بود که مردم تاکتیکی این کار را کردند. حال حزب کمونیست کارگري از حرکت تاکتیکی و مقطعی آن دوره مردم، یک استراتژی دایمی ساخته اند. گویا هر چهار سال یکبار مردم برای اینکه شکاف را بیشتر کنند به انتخابات می روند و زندگی را اینطور ادامه می دهند و گویا هر بار کاربرد همان تاکتیک درست است. اگر این سطحی گری را از آنها قبول کنیم، باید قبول کنیم که این دیگر تاکتیک نیست بلکه استراتژی است. از یک حرکت تاکتیکی در یک مقطع معین و برای یک دوره مشخص نمی توان استراتژی ساخت. خود منصور حکمت دراوایل دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی آن دوره را تمام شده اعلام کرد. اگر این تاکتیک مردم همیشه درست بود، قاعدتاً همان زمان در دور دوم انتخابات خاتمی خطاب به مردم می گفتیم که دوباره در انتخابات شرکت و شکافها را بیشتر کنید! منصور حکمت در همین زمان مصاحبه ای دارد با نشریه هتنگی حزب کمونیست کارگری با عنوان "ما نماینده اکثریتیم"، که خواندن آن را به همه دوستان و علاقه مندان توصیه میکنم. وي در پاسخ به این سؤال که " مردم در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ وسیعاً شرکت کردند. چه فاکتورهایی در اوضاع سیاسی و نظر مردم تغییر کرده است که اینبار در دور دوم این اتفاق نیفتاد؟" منصور حکمت می گوید: "در دو کلمه: ناطق نوری! در پایان دوره رفسنجانی دورنمای یک دوره چهار تا هشت ساله صدارت یک آخوند قشری دیگر و حکومت بلامنازع، یک چهره خشکه مذهبی را جلوی مردم گذاشتند. اما دوران تمکین مردم به پایان رسیده بود و نسل جدیدی پا به میدان مبارزه سیاسی و اجتماعی گذاشته بود؛ نافرمانی و اعتراض شروع شده بود؛ مردم متوجه شدند که در لیست کاندیداهایی که از فیلتر گذشته اند یک آخوند لپ قرمزی خوش خنده وجود دارد که کاندید دستگاه نیست. ناگهان شرکت در انتخابات و نقش برآب کردن سناریوی انتخاباتی حکومت و جلوگیری ازانتخاب ناطق نوری به یک قلمرو ابراز وجود سیاسی مؤثر مردم تبدیل شد. بنظر من خاتمی و خاتمیسم بر عمر حکومت اسلامی افزود. حرکت چهار سال قبل مردم هم همانطور که در این چهارسال بسیاری فهمیند نادرست بود. نمی بایست در نمایش انتخاباتی حکومت شرکت کرد و حتی از سر مصالح تاکتیکی و دوره ای مهر مشروعیت را بر هیچ جناح و شخصیتی از این رژیم زد. بود این به چشم خود مردم می رود و مبارزه واقعی برای آزادی رهایی را کند می کند که کرد. می بایستی در مقابل کل حاکمیت به طور مستقل توده ای و رادیکال قدم علم کرد".

منصور حکمت این سخنان را در پایان چهارسال صدارت خاتمی بیان کرده است. متأسفانه حزب کمونیست کارگري، منصور حکمت را نفهمیده اند. دهها نوشته و مطلب منصور حکمت در رابطه با انقلاب، مبارزات، جنبش همگانی و... وجود دارد که در تقابل با نگرش و سیاستهای رهبری کنونی این حزب است. این نوشته ها نه بر روی ساینشان هست و نه به آن مراجعه ای میکنند چون به نفعشان نیست. بنابراین آن حرکت تاکتیکی مردم در انتخاب خاتمی با اوضاع کنونی اصلاً قابل مقایسه نیستند. یک ادعای دیگر آنها این است که می گویند این دوره مانند دوره ۱۸ تیر ۷۸ است. که به نظر من تحرکی که امروز به نفع جنبش سبز راه افتاده است با هیجده

تیر نیز قابل مقایسه نیست. جنبش هجده تیر ۷۸ جنبشی سرنگونی طلبانه بود. هدف شعار مرگ بر استبداد و دیکتاتور، کل جمهوری اسلامی بود. منظورش یک جناح از آن نبود. منظور از شعار "مردم قیام شروع شده، دوره سکوت تمام شده"، قیام علیه جمهوری اسلامی بود نه قیام علیه یک جناح آن؛ چیزی که امروز جنبش سبز می خواهد آن را کانالیزه کند. هدف جنبش سبز آنطور که واضح است چه در داخل و چه در خارج از ایران، سرنگونی طلبانه نیست. حتی به فرض اینکه شرکت کنندگان در آن کارگرو زحمتکش باشند، حقانیت داشته باشند، علیه جمهوری اسلامی باشند، سرنگونی رژیم را بخواهند و…، پلاتفرم و رهبری این حرکت از درون خود نظام و برای حفظ نظام است. بازگشت به الله اکبر و اسلام ناب محمدی و به قول موسوی "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و یا بیشتر" است. همه رهبرانش پیروان خط امام اند.

مقایسه این دوره با هجده تیر ۷۸ ناشی از سطحی نگری است.در ۱۸ تیر که نیروها و جناح های چپ و راست جنبش دانشجویی در آن حضور داشتند، راست ترین شعاری که مطرح بود "رفراندوم برای قانون اساسی" بود. در حالیکه امروز موسوی، کروی‌ی و خاتمی قانون اساسی را قبول دارند و هیچکدام قصد دست بردن در آن را ندارند.

استدلال دیگر این است که حال که این جنبش راه افتاده است و توده ها در آن حضور دارند ما هم می رویم رادیکالیزه اش می کنیم. چگونه میتوان جنبشی ساخته و پرداخته را که رهبری و پلاتفرم مشخص خود را دارد به چیز دیگری تبدیل کرد؟ این دیگر جزو الفبای مبارزه سیاسی است. جنبش ناسیونالیستی را نمی توان به جنبش کمونیستی تبدیل کرد. جنبش سبز اسلامی موسوی را نمی توان به جنبش سکولاریستی و حتی خلاصی فرهنگی و ... تبدیل کرد. اما می توان کار دیگری کرد. می توان مردم حق طلب و کارگران و زحمتکشانی را که با سبزها رفته اند، رادیکال کرد اما قدم اول رادیکال کردنتشان این است که از آنها بخواهیم صف ارتجاع را ترک کنند. به کسی که به امید سرنگونی و یا تضعیف رژیم به آن جنبش پیوسته است باید گفت آنجا جای سلاخی کردن جنبش اوست؛ باید گفت رهبران و پیشروان این جنبش از "خودیهای نظام اند"، حامیان قانون اساسی اند، خط امامی اند و... چپ باید این راه را به مردم نشان دهد.

حال فرض کنیم که این جریانات نهایتاً اوضاع را رادیکال کردند و بنا به گفته آنان موسوی گذرا از کار درآمد. فرض کنیم این جنبش بعدی تغییر ماهیت داد که سرنگونی طلب شد و جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. جنبشی که بدنه اصلی آن را ملی - مذهبی تشکیل میدهند و کسانی که امروز چهره عوض کرده و سکولار شده اند، فردا کسانی مانند گنجی با آن سیاست اقتصادی تاجرپرستی اش را سر کار می آورند، یا عطاالله مهاجرانی و یا حتی شیرین عبادی را. در این ماجرای پیچیده همه ی این سناریوها

محتمل است. اگر آنها را سر کار آورند چه؟ دوباره چپ از جنبش ملی - مذهبی به رهبری گنجی و مهاجرانی و عبادی و غیره حمایت کند؟ چرا؟ بالاخره طبقه کارگر این کشور صنعتی شده، انقلاب ۵۷ دیده، با داشتن تجربه کارگر نفتی که کمر رژیم شاه را شکسته، با کمونیسمی که از آن دوران با خود آورده، چه وقت با اعتماد بنفس و روی پای خود جنبشی را پایه می گذارد که همسوی این یا آن جناح بورژوازی نباشد؟ چرا یکبار این اتفاق نیفتاده که جنبش های بورژوازی دنباله رو جنبش ما باشند؟ چرا یکبار اتفاق نیفتاده که جریانات ملی مذهبی، ملی-فدرالیست محلی و سراسری، ناسیونالیسم ایرانی و... در میتینگ چپ ها شرکت کنند؟ چرا آنها باید تا این اندازه از خودآگاهی طبقاتی و جنبشی بالایی برخوردار باشند که حتی تصورش را هم نتوانند بکنند که در مقطعی به نیروی ذخیره جنبش ما تبدیل شوند؟ چرا و تا چه وقت کارگر کمونیست و جنبش او قرار است در لابلای این شکافها بگردد؟

کمونیسم و رادیکالیسم باید یک جایی بند نافش را با این دنباله روی و همسویی قطع کرده و کارگر و کمونیست آن جامعه را فراخوان دهد تا جنبش خود را بسازد؛ روی پای خود و با ابتکار خود آن را بسازد. از همه جالب توجه تر اینکه مشخصا" حزب کمونیست کارگري اسم این رویدادها را انقلاب گذاشته است. من متأسفم که امروز حزبی به این فاز از پوپولیسم محض عقب مانده افتاده است. حزبی که زمانی تحت رهبری منصور حکمت چراغ روشن رادیکالیسم آن جامعه بود. آنها اسم این را انقلاب گذاشته اند در حالیکه حتی محافل پوپولیست دور و بر خود شان را ننواسته اند متقاعد کنند. این تحرك همچنانکه اشاره کردم بنا به ماهیتش نه سرنگونی طلبانه است و نه انقلابی. تازه گیریم که راست میگویند، باید از آنها پرسید کدام انقلاب؟ باید جواب این سؤال را بدهند. کارگر و کمونیست جامعه فقط به دنبال یک نوع انقلاب است؛ انقلاب کارگری و سوسیالیستی.

حال اگر این انقلابی که این جریان مدعی است سوسیالیستی است باید توضیح دهند چگونه و با کدام مکانیزمها، اگر نیست چه نوع انقلابی است، نامش چیست؟ آیا انقلابی دمکراتیک است؟

خود این جریان زمانی برسر منشور سرنگونی حزب، علیه ما فضایی آکنده از شانتاژ و کذب محض براه انداخته بودند که گویا حزب حکمتیست و در رأس آن کورش مدرسی، انقلاب را مرحله بندی می کند. امروز باید از آنان پرسید این "انقلابی" که براه افتاده است چه نوع انقلابی است؟ طبقه کارگر دو نوع انقلاب دارد؟ انقلاب دوباره مرحله بندی شده است؟ آن ده فرمانی را که بالای سایتشان گذاشته اند پلاتفرم کدام انقلاب است؟ بنظر من اینها فعلا سوسیالیسم شان را کنار گذاشته اند. دقیقاً به این دلیل که ناسیونالیست اند و کمونیسم بورژواپی را نمایندگی میکنند.

پوپولیستها به ما می گویند شما سیاست خانه نشین کردن مردم را پیش گرفته اید. در پاسخ به آنها ما گفته ایم چه باید کرد برای کدام جنبش؟ برای جنبش سبز؟

ما کمونیست ها مجبور نیستیم برای جنبش سبز نسخه چه باید کرد بدهیم. این جنبش ما نیست. آنهایی که معماری اش کرده اند و کسانی که بدان دل بسته اند خود برای جنبششان چه باید کرد دارند. در نتیجه خطاب به مردم گفتیم که این جنبش آنها نیست. اگر ما کمونیست ها قدرت و موقعیت سیاسی- اجتماعی بالایی داشتیم می توانستیم همزمان با آنها که در میدان ولی عصر سیصد هزار نفر را جمع کردند، در محل دیگری سیصد هزار نفر را جمع کنیم. آنوقت می توانستیم به مردم بگوییم آن صف را ترک و به صف ما بپیوندند. اما حال که چنین توازن قوایی موجود نیست و ما و جنبش مان از چنین موقعیتی برخوردار نیستیم، راه دیگری هست و ما این راه را نشان دادیم. به کارگران، چپها، فعالین کمونیست و رادیکال و شهروندان جامعه گفتیم که در محل کار و زندگی و در محیط اجتماعی شان صف خود را متحد کنند، دستشان را در دست هم بگذارند، متحد شوند و همبستگی ایجاد کنند، تشکل بسازند، بیانیه صادر کنند، "نه" به سبز و سیاه را نمایندگی کنند. گفتیم که می توان اتحاد هزاران نفره ایجاد کرد؛ می توان در کارگاها و کارخانه ها مجمع عمومی ها را بنیاد گذاشت و بیانیه های خود را صادر کرد. اگر امروز و در این فضا چنین اتفاقاتی می افتاد؛ اگر علیه مضحکه انتخابات و جنگ جناحهای رژیم دهها بیانیه کارگری تیز و روشن در می آمد وطبقه کارگر ادعانامه ی سیاسی خود را رو به جامعه صادر میکرد، این میدانی بود که پایه های جنبش را می ساخت. همانطور که لنین در آوریل سال ۱۹۱۷ زمانی که به پترزبورگ بازگشت، کامنف، استالین و بقیه رهبری حزب بلشویک کفش و کلاه کرده بودند که در کنفرانس وحدت با منشویک ها و دولت انتلافی شرکت کنند. لنین آنان را از این کار بازداشت، گفت صف مان را جدا کنیم و جنبشمان را بسازیم. به او گفتند دیوانه و مریخی اما عاقبت حرف اودرست درآمد. گفت برگردیم در همان منطقه وایبورگ و مر اکز کارگری خود را متحد و متشکل کنیم. پادگان پترواگراد را بلشویک کنیم، محلات را در دست بگیریم و همین کار را هم کردند و نیرو جمع کردند، حزب ساختند و جنبش شان را سازمان دادند. شش ماه بعد دولت موقت بورژواشی را از قدرت ساقط کردند. این جریانات اهمیتت تحزب کارگري- کمونیستی را يك بار دیگر آشکار کرد. طبقه کارگر ایران باید متوجه شده باشد که در چنین تحولاتي اگر حزب نداشته باشد و اگر سازمان خودش را درست نکرده باشد سرش بی کلاه خواهد ماند.

جناح چپ جنبش سبز

چپ این دوره به همان دلیلی به زیر پرچم جنبش سبز رفت که در مقطع انقلاب ۵۷ به زیر پرچم جنبش سیاه خمینی رفت. باز هم تاکید میکنم که علت مسئله معرفتی نیست و صرفا پوپولیست و ناسیونالیست بودن

چپ پیوستن آنها را به جنبش سبز توضیح کامل نمی دهد. وجه مهم و تعیین کننده این است که اینبار بخش عمده چپ موجود جزو همان جنبش " تعدیل وضع

33

موجود و طالب گشایش فرهنگی" است که اساس جنبش سبز بر آن استوار است. چپ تر بودن آنها آنجا است که ضد اسلامی و صرفا خواستار خلاصی فرهنگی از قوانین اسلامی هستند. به همین دلیل جناح چپ جنبش سبز را تشکیل میدهند. تمایز طبقاتی- جنبشی با جنبش سبز ندارند و یا قادر به ترسیم این مرز سیاسی و طبقاتی نیستند. در این بستر متأسفانه چپ ناسیونالیست ایران، چپ بورژواپی و پوپولیست از انقلاب ۵۷ درس نگرفته و چشم بسته به دنبال سبزها افتاد. به دلیل ماهیت بورژواپی اش افق متفاوت و سیاست متمایزی با آن نداشت و علیه کمونیست ها و حکمتیست ها و انسانهای رادیکال که در برابر این فضا افتخار آمیز سنگربندی کردند، وارد میدان شدند.

ادعا نامه ای علیه کمونیسم رادیکال و کارگری

بحث من ادعانامه ای است علیه کمونیسم بورژواپی و پوپولیستی که دوباره می خواهد هم خود و هم اگر احیاناً بخشی از جامعه بدان توجه کرد را، قربانی کند. کمونیست ها موظف اند جلو قربانی شدن یکبار دیگر کارگران و کمونیست ها را بگیرند و جنبش خودشان را بسازند. اما این ادعانامه از یک زاویه در مقابل کمونیستهای کارگری و رادیکال و حزبی که خود من به آن تعلق دارم هم قرار دارد. درست است که حکمتیست ها و کمونیستهای دیگری می توانند افتخار کنند که مواضع صریح و شفافى را در این دوره اتخاذ کرده اند؛ اما این هنوز کافی نیست. سی سال از انقلاب ۵۷ گذشته است. ما کمونیست های آن جامعه بودیم. این سؤال روی میز ماست؛ چرا بعد از سی سال موقعیت جنبش مان، موقعیت طبقه کارگر و موقعیت کمونیسم و تحزبمان در جامعه، در تهران و تبریز و ... آنقدر قوی نیست تا در تقابل با صف ارتجاع، صف قوی کارگران و مردم زحمتکش را به میدان بیاورد؟ تا در جواب پوپولیسهایی که به بهانه اینکه راه دیگری نیست مردم را به قاطی شدن با صف ارتجاع تشویق می کنند، بگوید "نه"، در آنطرف خیابان در آن میدان و در جایی و روز دیگری صف جنبش کارگری- کمونیستی و رادیکال را به مردم نشان دهد. ما کمونیستهای رادیکال و حکمتیست ها و کمونیست های متعلق به طبقه کارگر، مادام که نتوانسته ایم جنبش، حزب و سازمانی قوی بسازیم، صرفا حرف خوب زده ایم.

از این بیعد چیزی که روی میز حزب حکمتیست و همه کمونیستهای آن جامعه لازم است باشد، ساختن یک جنبش شفاف و روشن و وسیع اجتماعی و در راس آن یک حزب سیاسی قوی است همانند حزب

بلشویک تحت رهبری لنین.

اگر نتوانیم این را بسازیم، طبقه کارگر ایران بار دیگر قربانی خواهد شد و ما کمونیست ها مسئول آن هستیم.

با تشکر فراوان از سیف خدایاری که این سخنرانی را پیاده کرده است.

داب، یک نوع شکل‌دار، سیال، بی‌وزن و بی‌شکل، که در زمان ضرورت به یک شکل مشخص درمی‌آید.

نیست. شما نشان دادید که نیروی کمونیست ها در تشکل، اتحاد و سازمانشان است. جمعی که در ابتدای کارش مورد تحقیر همان کسانی که امروز به نقد داب نشستہ اند قرار گرفت، بعد از چند سال دانشگاه های سرتاسر آن کشور را فتح کرد.

پیروزی و گسترش شما مستقیما مدیونروشن بینی، صلابت، آگاهی و تشکلاتان بود. تبلیغات مرتجعین را فراموش کنید. شما محبوبترین فرزندان طبقه کارگر و انسان آزادیخواه در آن جامعه هستید. شما شعار آزادی و برابری را برای اولین بار در تقابل با فدرالیستها و قوم پرستان و نیروهای طرفدار غرب و جناح های دیگر رژیم قرار دادید. شما نام کارگر و همبستگی با طبقه کارگر را به دانشگاه ها بازگرداندید، شما برابری واقعی زن را به دانشگاه ها بازگرداندید، شما آزادی واقعی را ترجمه کردید، شما امید به پیروزی را برای میلیون ها انسان مجددا زنده کردید و به همین جهت مورد نفرت نیروهای سیاسی طرفدار طبقات دارا و رژیم اسلامی و محبوب طبقه کارگر و میلیون ها انسان آزادیخواه و برابری طلب هستید. علیرغم فشار پلیس و خیل " منقدان با شرف" یک لحظه در کاری که باید کرد شک نکنید. رفقای زیادی آنچه را که شما تجربه کردید را هنوز تجربه نکرده اند. میلیون ها دانشجو در سرتاسر کشور مشتاق سخنان، ایده ها و چهره های شما هستند. راه را نشانشان دهید.

هم نظرانشان به مردم تحمیل میکنند. داب امید بخش و راهگشا است چرا که همین امروز این جواب ها بیش از هر زمان دیگری ضروری هستند. داب به پستوهای حقیری که وزارت اطلاعات و نیروهای ننوتوده ای و هم نظرانشان "لایق" کمونیست ها میدانند رضایت نداد. داب سنت های فعالیت مجازی را نقد کرد، داب شعارها و اهداف تحکیم وحدت، فدارالیست ها و جنگ طلبان و قوم پرستان را نقد کرد و روشنترین راه مبارزه برای آزادی و برابری را در اختیار توده دانشجو و کل جامعه قرار داد. همین رمز گسترش و پیروزی داب بوده و هست و این را هیچ کس از انسان خواهان برابری و آزادی واقعی در آن جامعه نمیتواند بگیرد.

آیا داب بدون اشتباه بود؟

ابدا! رهبران، شخصیت ها و توده دانشجویی که خود را در داب دیدند و میبینند حتما خطاها و اشتباهاتی کرده اند که باید در ادامه کار تصحیح شوند، این بخصوص با فشاری که نیروهای امنیتی وارد میاورند و شرایط جدیدی که در آن قرار گرفته ایم بیش از هر زمان ضروری میشود. داب در اعلامیه خود به مناسبت ۱۶ آذر ۸۶، اعلامیه ای که در مراسم ۱۳ آذر تهران و بقیه شهرستانها وسیعا پخش شد، ضرورت یک سازمان دانشجویی مستقل را اعلام

ادامه از صفحه ۳۴

←

داب تشکلی توده ای است که جواب خود را در مقابل همه الترناتوهای بورژواپی موجود گذاشت. تحرکات امروز جنبش سبز بیش از هرچیز ضرورت انی جواب را باید نشان دهد. پس از زدن داب و زندانی کردن یک نسل از پیشروان کمونیست آن جامعه به خود اجازه دادند که مردم را حول شعارهای سبز یا سیاه خود به خیابان بکشانند. آن کسی که اهدافش با اهداف جنبش سبز نمیخورد، آن کسی که میبیند آنچه که در این میان قربانی میشود همان مردمی هستند که امید به موسوی و کروی‌ی بسته اند، هستند. آن کسی که میداند رهایی جامعه از نکبت حکومت اسلامی سرمایه تنها از عهده نیرویی برمیاید که افکش و آرمانش به هیچ یک از جناح های درونی یا بیرونی بورژوازی گره نخورد است. چنین کسی ضرورت وجود داب و ده ها سازمان توده ای از جنس داب را با گوشت و پوست خود حس میکند و برای او داب امید بخش و راهگشا است. داب امروز با تمام قد و قواره ای که از خود نشان داد، با همه اشتباهات و خطاهایش و با همه افتخاراتش تجربه ارزشمند فعالیت کمونیستی در آن جامعه بود و هست. جواب به فعالیت امروز کماکان داب است! کماکان یک تشکل توده ای که از تهران تا شمال، از مشهد تا اصفهان، از شیراز تا بندرعباس و تبریز را با هم متحد کند جواب به سناریوی است که احزاب حاکم و

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تجربه ارزشمند فعالیت کمونیستی ایران

از داب کرد. گفته میشود که وابستگی رهبران و شخصیت های داب به حزب حکمئیت بهانه به رژیم برای سرکوب داد. گفته میشود که جنبش دانشجویی استقلال خود را از دست داد. میگویند که احزاب سیاسی نباید جایی در جنبش دانشجویی داشته باشند.

ادعای وابستگی داب و شخصیت ها و رهبرانش به حزب حکمئیت را پیش از اینکه وزارت اطلاعات زندانیان خود را به قبول آن زیر شکنجه وادار کند، از طرف سخنگویان و رهبران ادوار تحکیم وحدت،

لیبرال اسلامی ها و کسانی که بعد ها خود را بنام چپ کارگری معرفی کردند اعلام شده بود. حکمی که در جریان دستگیری ها همزمان با شکنجه گران در اوین از طرف جریانات ننو توده ای هم مطرح شد. بفرض درستی این احکام اما آنها توضیح نمیدهند که چگونه حزبی به قول آنها خارج کشوری، خانوادگی، کوچک و بی خاصیت این همه شخصیت های مهم سیاسی آن کشور را با خود دارد؟ چگونه چنین حزبی نسلی از کمونیست های جوان آن مملکت را با خود دارد و در سرتاسر کشور حضور گسترده دارد و چرا این نسل و این رهبران با آنها نرفتند و حزب حکمئیت را انتخاب کردند؟ امیدوار باشیم تعقلشان تا این حد باشد که از کلمه اغفال استفاده نکنند. نکته مهم اما دلیل طرح این مسله است.در ایران دانشگاه ها سندا به دلیل وجود دیکتاتوری و سرکوب حکومت، محلی برای اشاعه افکار سیاسی مترقی و بخصوص کمونیستی بوده اند. در جامعه ای که فعالیت علنی احزاب سیاسی و نه لزوما فقط احزاب کمونیستی ممنوع است، عرصه های فعالیت اجتماعی و بخصوص دانشگاه ها به طرف تحرک احزاب سیاسی تبدیل میشوند. دانشگاه ها مراکز سازمانی و سیاسی جنبش دوم خرداد بودند، دانشگاه ها مراکز سازمانی و سیاسی احزاب ناسیونالیست، قوم پرست و فدرالیست بوده اند، دانشگاه ها همین امروز از جمله مراکز سازمانی و سیاسی جنبش سبز هستند. کسانی که کمونیست ها را محکوم به استفاده ابزاری از جنبش دانشجویی میکنند، مشکلی با همه این جریانات ندارند. آیا جنبش سبز محق است که از دانشگاه استفاده ابزاری بکند؟ آیا دوم خرداد محق بود که از دانشگاه استفاده ابزاری بکند؟ آیا ناسیونالیست ها و قوم پرستان و فدرالیست ها محق بودند که از دانشگاه استفاده ابزاری بکنند؟ اگر احزاب کمونیستی میخ خود را در دانشگاه ها نکوبند طبیعی است که دیگران آن را با خود میبرند. دانشگاه درست مثل هر مرکز اجتماعی دیگری عرصه مبارزه سیاسی است. احزاب سیاسی چه کمونیست و چه بورژوایی در تلاشند که این مراکز را با خود داشته باشند. کمونیست ها هم یکی از مهمترین جریانات سیاسی در این مراکز بوده و هستند. استقلال جنبش دانشجویی از احزاب سیاسی برای این دوستان تنها رو به کمونیست ها دارد. این کمونیست ها هستند که باید دستشان را از دانشگاه ها بربد. دخالت فعال و حمایت جریانات ننو توده ای و منفذ داب از جنبش سبز در دانشگاه ها را کنار تقابلمان با داب همان زمان که نیروی اصلی فعال سیاسی در دانشگاه ها بود بگذارید تا دلیل شعار "ورود احزاب کمونیستی ممنوع است" را متوجه شوید. استفاده "ابزاری" کمونیست ها از دانشگاه همانطور که خود اتفاقات سیاسی همین چند سال گذشته نشان داد باعث بلند شدن شعارهای آزادی و برابری، برابری زن و مرد، دفاع از جنبش کارگری، شعار دانشگاه پادگان نیست، دفاع از وسیعترین آزادی های سیاسی و مخالفت با فضای جنگی و داخل شدن در جنگ خانگی جناح های درونی حکومت بوده است. دخالت کمونیست ها در دانشگاه سبب گشت که یکبار دیگر فریاد انسانیت و آزادی طلبی واقعی در حکومت اسلامی بلند شود. این را با فضای امروز مقایسه کنید. آزادی و برابری جای خود را به شعار "پاحسین میرحسین" داده است. زنده باد سوسیالیسم جای خود را به "الله و اکبر" و شعار حمایت از جنبش کارگری جای خود را به "موسوی، کروی، حمایت میکنیم" داده است. کدامیک از این استفاده "ابزاری" از دانشگاه به نفع انسانیت و آزادی بشریت و ساختن جامعه ای آزاد و برابر در آن جامعه است؟ اگر اینجا از چیزی استفاده ابزاری شده

کمونیست: دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بعد از حضور و فعالیت چند ساله و بعد از موج دستگیری های رژیم در جریان برگزاری مراسم های ۱۳ آذر در تهران و ۱۶ آذر در بسیاری از دانشگاه های دیگر کشور در سال ۸۶ بود که برای بسیاری از شخصیت ها و جریانات سیاسی ابتدا مطرح شد. دلیل عطف توجه به این جریان از کجا میاید؟ چرا این جریان مورد تنفر بعضی ها و امید و راهگشای دیگران است؟

بهرام مدرسی: برای جواب به این سوالات باید ابتدا به انتقاداتی که از این جریان میشود پرداخت: گفته میشود که برگزاری مراسم مستقل آوانتورسیم بود و بهانه برای دستگیری ها به رژیم داد. گفته میشود که این جریان توازن قوا را در نظر نگرفت.

دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (داب) به دنبال تحرک بیش از ۴ سال و بعد از نقد و به چالش کشاندن جریانات اصلی مطرح در محیط دانشگاه و بعد از یک جنگ سیاسی موفق علیه ارگان های وابسته به جناح های رژیم و بخصوص دوم خرداد موافق شدند که پرچم اعتراض در دانشگاه را راسا خود بدست بگیرند و صحنه گردان اصلی فضای سیاسی دانشگاه ها در سطح کل کشور بشوند. برای کسی که در جریان ساعتها بحث و جدل و اقناع و انتشار نشریات متعدد و آکسیون های مختلف این جریان بوده باشد، درک این موقعیت نباید چندان مشکل باشد. جریان آزادیخواهی و برابری طلبی، جریان دفاع از آزادی و برابری در جامعه و مبارزه قاطع علیه تبعیض جنسی، مخالف فدرالیسم و قوم گرایی، مخالف فضای جنگی، مدافع وسیع ترین آزادی های سیاسی، مدافع حقوق کارگران و زنان بعد از سالها سرکوب و فشار نه تنها نیروهای امنیتی رژیم بلکه همه بخش های بورژوایی اپوزیسیون رژیم اسلامی، چنان قدرتی را در فضای دانشگاهی و کل فضای سیاسی ایران به این اعتبار پیدا کرد که امتناع آن از سازمان دادن چنین مراسم مستقلی در آن شرایط به معنای عقب نشینی بزرگ برای آن جنبش میبود. رهبران و فعالین داب اگر راسا مراسم خود را برگزار نمیکردند، عملا راه را برای بازگشت همه آن جریانات سیاسی و اینجا بخصوص جریانات وابسته به تحکیم وحدت، که سیاستا آنها را شکست داده بودند، باز میگذاشتند. جواب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در مقابل خواست توده وسیع دانشجویانی که حاضر بودند زیر پرچم و شعارهای آنها به میدان بیایند چه چیزی جز برگزاری مستقل مراسمشان میتوانست باشد؟ خود برگزاری مراسم ۱۳ آذر در تهران و ۱۶ آذر در دانشگاه های دیگر کشور و شرکت توده وسیع دانشجویان در این مراسم ها، علیرغم همه آن دستگیریها، تاییدی بر همین امر است. دلیل دستگیری های فوق نه مراسم ۱۳ آذر بلکه قدرتی بود که چپ و آزادیخواهی در دانشگاه ها بدست آورده بود. این قدرت و این وسعت بود که سرکوب رژیم اسلامی را توضیح میدهد. توازن قوای واقعی برای فراخوان مراسم مستقل از طرف داب، به نظر این منتقدان چه زمانی میتوانست باشد؟ زمانی که رژیم اسلامی دیگر سرکوب نکند؟ یا زمانی که کمونیست هاو آزادیخواهان میبایست فعلا و شاید بنا به سنت همین نقدان خود را زیر پرچم دوم خرداد و جریانات وابسته به آن مخفی کنند؟ جریانی که داب را به آوانتورسیم متهم میکند، بدوا با تحرک مستقل آزادیخواهی و برابری طلبی و با کار مستقل کمونیست ها مشکل دارد.

- گفته میشود که داب جریانی وابسته به حزب حکمئیت است، که حزب حکمئیت استفاده ابزاری



- گفته میشود که داب شکست خورد و تمام شد

داب جواب کمونیست های واقعی آن جامعه به ضروریات مبارز سیاسی در دانشگاه ها و کل جامعه بود. اعلام شکست کمونیست ها چیز تازه ای در ادبیات و روانشناسی بورژوازی نیست. بارها و بارها رهبران و فعالین جریانی چون تحکیم وحدت به زندان میروند، دفاترشان بسته میشود و زندانی میشوند. بارها و بارها انواع احزاب و گروه های وابسته به هریک از جناح های حکومتی و یا غیر حکومتی بورژوازی زندانی میشوند و روزنامه هایشان را میبندند. در هیچکدام از این موارد از طرف منقدین ما نمیشنود که تمام شدن کار دفتر تحکیم وحدت را اعلام کنند. نمیشنود که کار حتی موسوی و کروی را هم بعد از اعلام نتیجه انتخابات و شوهای اعتراضات تلویزیونی تمام شده اعلام کنند. چرا نوبت کمونیست ها که میرسد این چنین کارشان تمام شده اعلام میشود؟ دقت کنید که صحبت این جا در مورد کمونیست هایی است که نه در دنیای مجازی اینترنت، نه در مقالات شداد سایت ها بلکه در دنیای واقعی برای اتحاد و تشکل انسان ها کار کرده اند است. صحبت از آن سنت بلشویکی است که میداند در منتها الیه مسله قدرت کمونیست ها در متشکل کردن مردم و طبقه کارگر حول اهداف سیاسی شان است. میدانند که تنها سلاح آنها و تنها قدرتشان در تشکل و تحزیشان است. چرا به این راحتی کار این کمونیسم رادیکال را تمام شده اعلام میکنند؟ کمونیست ها قربانیان اصلی توحش بورژوازی هستند. با هر ضربه و تحرک بورژوازی طبیعی است که بانگ "کارشان تمام شد" را از طرف نمایندگان این طبقه بشنویم. داب کارش تمام شده نیست چرا که جامعه هنوز به جواب کمونیست ها برای آینده خود محتاج است. کار داب و کمونیست ها تمام شده نیست چرا که کمونیست ها هنوز آن کاری را که آغاز کردند به پایان نرسانده اند. بحث ابدا درمورد تغییرات در کار داب و یا کمونیست ها نیست! این ها پیشا آن را تمام شده اعلام میکنند تا کل سنت و اهداف آن را تمام شده اعلام کنند و در بهترین حالت زندگی در دنیای مجازی خودشان را بعنوان راه حل مقابل کمونیست ها قرار دهند. میخواهند کمونیست ها را به پستوهایی که خود در آن نشسته اند بکشانند. داب اما تجربه بزرگ و افتخار آمیز کمونیست هایی است که این پستو ها را برای خود حقیر دانستند، کمونیست هایی که حق خود میدانند متشکل شوند و مبارزه خود را سازمان دهند، کمونیست هایی که به آن پستویی که بورژوازی برایشان رزرو کرده است نمیروند و در دنیای واقعی مردم را قانع، متحد و متشکل میکنند. حکم تمام شدن کار داب پیشا فشاری برای تحمیل این پستوهای بی ضرر به حال بورژوازی است.جواب این که چرا دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب مورد تنفر بعضی ها هستند را باید در همین نکات گفته شده بالا دید. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و کمونیست های متشکل در داب یکبار دیگر کمونیسم و انسانیت را در تقابل با همه آلترناتیوهای بورژوایی در مقابل جامعه قرار دادند، بزرگ شدند، وسیع شدند، محبت و علاقه کارگران و زنان آزادیخواه را به خود جلب کردند و راه دیگری را مقابل جامعه قرار دادند. همین دلیل تنفر نیروهایی است که افقشان و زندگیشان با چنین اهدافی تنافض دارد.

چرا داب امید و راهگشای دیگران است؟

ادامه در صفحه ۳۳

حزب کمونیست کارگری در جنبش سبز



تلخیص توسط کمونیست: بخشی از سخنرانی اسد گلچینی که با همین عنوان در تاریخ ۶ اکتبر ۲۰۰۹، برگزار شد.

مقدمه: این بحث به موضوعات: سیاست های حزب کمونیست کارگری در جنبش اخیر سبز، شعارهای حزب و شعارهای مورد تائید جنبش سبز، خواسته‌های این حزب در انقلاب مورد نظرشان، و بالاخره قرار بود که "در دوره انقلاب" سازمان این حزب چه مشخصاتی داشته باشد، میپردازد.

سیاستهای این حزب در جنبش اخیر سبز

جنبشی که از خرداد 88و با "انتخابات" ریاست جمهوری درایران آغاز و تا هم اکنون هم ادامه دارد، مهر خود را بر جریانات مختلف سیاسی زده است و حزب کمونیست کارگری یکی از این جریانات است. بدلیل جایگاه ویژه ای که این حزب درایران دارد و اعتباری که در دوران های مختلف پیدا کرده، لازم است به آن پرداخته شود.
بعلاوه این حزب در حال تغییر و به نوعی "بازپس گیری" سیاستها و مواضعی است که در دوره قبل، و در جنبش سبز، داشت، بدون اینکه این را رسماً اعلام کرده باشد یا دلایل این چرخش را توضیح داده باشد.

طبعاً مشخصات هر حزب و هر جریانی را اساساً باید نه با آنچه که خود در مورد خود میگوید که باید با سیاست هایش، شعارهایش، خواستههایی که طرح میکند، سازمانی که میسازد و نوع دخالتگریش در جنبشها و حرکات اعتراضی، تعیین کرد. واقعیت این است که با این شاخص ها و معیارهای قضاوت حزب کمونیست کارگری در جریان جنبش سبز در کنار جریانات راست و بورژوایی قرار گرفت. این حزب شعارها ، سیاستها و تحلیل هایش در دوران عروج جنبش سبز را بدون کمترین توضیحی یک شبه تغییر داد. فراموش نمی کنیم که در دوران عروج جنبش سبز این حزب انطور که خودش میگفت "در انقلابی شرکت داشت" و همه میدانند که در "ان انقلاب" این حزب متحدینی داشت، شعارهای معینی را مطرح میکرد و خواسته‌ای مشخصی را در دستور خود و مردم میگذاشت. به اعتقاد من این جریان کمونیست نیست، مدتها است که نیست، وبطورواقعی از اعتبار و تاریخی که حککا داشت، برای اتحاد یک سیاست راست و غیر کمونیستی استفاده میکند. آن تاریخ و اعتبار امروز با این حزب و سیاستها و عملکردش مطلقاً سازگار نیست. اما چرا مهم است در مورد حککا ایران، آنچه که امروز هست، صحبت کرد. باید سیاست ها و جهت گیریهای این حزب را نقد کرد به این دلیل که این حزب مسئول دامن زدن به موجی از توهم در میان نه تنها اعضا خود بلکه مردم و کسانی است که به این حزب چشم امید دوخته بودند. برای به حداقل رساندن عواقب یاس و افسردگی در صفوف کمونیست ها و کارگرانی که به خاطر اعتبار کمونیسم کارگری انتظاراتی از این حزب داشتند، لازم است که عملکرد این حزب دوره عروج جنبش سبز در ایران را بررسی کرد. واقعیت این است که "انقلابی" که این ها و عده میدادند که عبارت بود از رهبری سبز

برای اصلاح رژیم، شکست خورد. و ما کارگران و کمونیست ها نباید اجازه بدهیم که شکست اینها شکست ما قلمداد شود. ازاین لحاظ نقد تک تک سازمانها وجریاناتی که درجنبش اخیر بدنبال رهبری سبز افتادند، مهم است. باید کارگران و کمونیست ها یک تصویر روشن از آنچه می خواهند داشته باشند. ما درحزب حکمتیست تلاش کردیم در چند ماه گذشته این تصویر را بدهیم، سیاست کارگر وکمونیست ها را در ایران معنی کنیم. جنبشی که حککا بدنبال آن افتاد، فقط مختص به این حزب بنود، اکثریت مردم، و اپوزیسیون در ایران و در خارج کشور دنباله رو سبز شدند و به سراب آن دل بستند. تصور میکردند که سبز میتواند جمهوری اسلامی را برایشان عقب بزند. جنبشی که رهبری اش موسوی ورفسنجانی و کروبی ، یعنی یک بخشی از خود رژیم بود.

اما در مورد حککا! مردم، کارگران وکمونیستها، در مبارزات و تلاشهایشان این حزب را به عنوان حزبی که میگوید کمونیست کارگری است، میشناسند. ازنظرما سیاستهای این حزب مدتها است که به کارگروکمونیسم بی ربط است. بخصوص امروز در این دوره جنبش سبز، خیلی روشنترو میتوان دید که این حزب یک دور باطل را دارد دنبال میکند. همه به خاطر دارند که این جریان قبل از جنبش سبز تلویحا ادعا میکرد که درموقعیتی است که میتواند "دولت در تبعید" درست کند و گویا در حال براه انداختن یک انقلاب است. اما با عروج جنبش سبز معلوم شد محتوای "انقلابشان"، شعارها و ادعا ها همان است که جنبش سبز میگوید. اما امروز که جنبش سبز در حال رکود است فرصت طلبانه از ادعاهای قبلی عقب نشسته اند و مشغول کارهای قبلی ش شده است. امروز یک سوال در میان صفوفشان این است که آیا این "انقلاب" است و یا "جنبش سبز"؟ اینها بیشتر و در گرمآرگم عروج موسوی ابا داشتند که بگویند که جنبش سبزاست! قاعدتا این حزب باید در راس این تحول اجتماعی میرفت وجمهوری اسلامی را می انداخت.

به همین دلیل نمیتوانستند سبز بودن جنبش را بپذیرند. هیچ وقت اینها به رسمیت نشناختند که این جنبش سبزاست، جنبش سبزی که مشخصات خودش را داشت واین را همانطوری که همه میدانیم "انقلاب" خطاب میکردند. این تحرک در ابتدا برایشان حلقه ای بود ازمبارزه سیاسی وانقلاب سوسیالیستی مورد ادعای این حزب. وقتی که این دوره را نگاه میکنیم متوجه میشویم که این انقلابی که آنها مدعی آن بودند، ین موقعیتی که قرار بود درآن قراربگیرند وحزب را در شرایط "قدرت دوگانه" به سمت قدرت پرتاب کند، چیزی نبود جز جنبش سبز. جنبش سبز برای حزب کمونیست کارگری و رهبرش حمید تقوایی، بطور واقعی انقلاب بود. به همین دلیل است که حمید تقوایی خیلی روشن وصریح در وصف این انقلاب به دو عنصرمهم خیابان ومردم تاکید دارد ومیگوید که انقلاب یعنی همین، مردم وخیابان مساوی است با انقلاب.دیگربرای این حزب مهم نیست که این حرکات با این جنبش یا این انقلاب یا قیام، چه میخواهد، چه خواستی درستوردارد، چه شعاری دارد واصلاً چه کسی این را راه انداخته است. این ها برای این حزب از مدتها قبل مهم نبوده است. مهم این دو عنصرمردم وخیابان است. دقیقاً بر اساس همین پوپولیسم است که در چند سال گذشته در تمام حرکات، تمام تحولاتی که درایران بوجود آمد، ازمسئله اهواز، کردستان، آذربایجان، مسئله هخا، و ... این حزب دنبال ناسیونالیستها و این چنین حرکتهای ارتجاعی افتاد. جنبش ها و حرکاتی که ما هیچگاه آنها را مترقی و قابل حمایت و دخالت ندانستیم و همیشه به کارگران و مردم برای دخالت در آنها هشدار میدادیم. اما ما چرا میگوییم یک انقلاب نبود؟ کلمه انقلاب نزد ما، کمونیست ها و طبقه کارگر، بار مثبت دارد. انقلاب رجوع دارد به جابجایی قدرت درچارچوب حاکمیت موجود در جامعه و از آن فراتر تغییر این چهارچوب. اگر اینطور است و انقلاب قرار است این چهارچوب حاکمیت کنونی و اوضاع را تغییر بدهد این جنبش و تحولات کنوی نمیتوانست به هیچ عنوان سنجینی با انقلاب داشته باشد. برای ما خیلی مشخص بود که سردمداران و کسانی که درراس این اعتراض مردم ودررهبری آن

قرارگرفتند، خودشان بخشی از رژیم اند. و شکست و پیروز که نصیب این جنبش شود هم از آن خودش است. کسی که این جنبش را انقلاب خودش میداند، طبعاً شکست آن را هم از آن خود میداند. نمی توان خود را در پیروزی یک جنبش شریک دانست و در شکست آن سهیم نشد. جنبش سبز برای حزب کمونیست کارگری همان انقلاب مورد نظرش بود و در شکست و پیروزش شریک است. چرا این را میگویم چون، خواستههایی که این جنبش داشت، تلاشهایی که برایش شد، تشکیلاتی که برایش ایجاد شده بود، توده مردمی که به خیابان آمدند ورهبری شدند اینها همه میخواستند درمقابل جمهوری اسلامی روزنه ای بازکنند، میخواستند جمهوری اسلامی را زیر پرچم سبز عقب برانند. خوب این جنبش شکست خورد و به نتیجه نرسید. اینها فکر میکردند رژیم را به عقب میرانند، رژیمی که مکانیسم انداختنش، مکانیسم سرنگون کردنش بوسیله یک بخش از خود رژیم و سران ودست اندرکاران خود رژیم باشد. با این ابزارو با این رهبران وبا این تشکیلات قرارنموده جمهوری اسلامی عقب برود وجمهوری اسلامی سرنگون بشود. حزب کمونیست کارگری خودش و مردم را فراخواند که در این چهارچوب تعیین شده رژیم را سرنگون کنند. حزب حکمتیست بدرستی وبه روشنی این سیاستهای حزب کمونیست کارگری و جریانات مشابه در این تحولات را افشا کرد. همانطوری که اشاره کردم حزب کمونیست کارگری تا زمانی که منصورحکمت زنده بود وموقعیت ویژه ای درایران داشت، کمونیسم ایران را نمایندگی میکرد. با دوشقه شدن حزب و

اوضاع واحوالی سیاسی هم که درایران بوجود آمد، شکستی که دو خردادپاها از حاکمیت خوردند، موقعیت این حزب هم تغییر پیدا کرد. امروز این حزب حزبی دنباله رو و پوپولیستی است که هرگزکمترین نزدیکی به ادعاهایی که در زمینه ابعاد فعالیت ها و حضورشان میکنند، ندارد. این حزب قبل از انتخابات رای نداد ومردم را فرانخواند که بروند رای بدهند ولی بعد ازااعتراضات بلافاصله خودش را دراعتراضاتی که به مسئله تقلب دررای گیری شد پیدا کرد! اما با عروج جنبش پس گرفتن حق رای، و با همان قطب نمای قبلی که "هرکجا مردم هستند باید رفت" و اینکه فاکتور توده مردم وبودنشان درخیابان یعنی "انقلاب" و در "انقلاب جاری" باید فعالیت کرد و باید تلاش کرد گوی سبقت را از بقیه رقبا ربود، دنباله رو جنبش سبز شد. و بازهم یکباردیگر به عنوان جریانی که ادعای نمایندگی کمونیسم را داشت دراین جنبش وارد شد. جنبشی که چیزی جز اسلام سبز، که رهبریش دست موسوی،رفسنجانی،کروبی بود، نیست. و دوشادوش اسلام سبز در نمازجمعه و روز قس و ... در کنارشان بود. در مقابل حزب ما از ابتدا و به روشنی اعلام کرد که جیش سبز یک جنبش ارتجاعی است. ما میدانستیم مردم واقعا" دنبال سرابی بیش نیستند ودقیقا"نشان دادیم که اینها دوستان مردم نیستند.

برخورد دوستانه و درون خانوادگی حککا به رهبران اسلام سبز را باید با نحوه برخوردشان به حکمتیست ها مقایسه کرد. همان موقع بر اساس سیاست اعلام شده از طرف حمید تقوایی، درجریان "انقلابشان" گفتند که با "اپوزیسیون" که منظور موسوی ورفسنجانی وکروبی است نباید "برخورد" کرد، نباید آنها را مورد انتقاد قرار داد، یا بقول حمید تقوایی نباید با این باصطلاح اپوزیسیون رژیم، وارد کشتی گرفتن شد! اما علناً ما کمونیست هایی که مردم را از رفتن به زیر پرچم موسوی و کروبی و اسلام سبز برحزر میداشتیم، "جغدهای انقلاب" میخواندند. به امثال ما حمله میکردند که چرا این تحرک را ارتجاعی میخوانیم.

بهررو سی سال است مردم ایران درمقابل سرکوب واستثمار وقوانین جمهوری اسلامی "نه" میگویند و عرصه های مختلف، جوانان، زنان، کارگران با جمهوری اسلامی در جدال دائمی اند. تحولات اخیر برای همه باید درسهای مهمی دارد. برای ما کمونیستها برای سوسیالیستها برای طبقه کارگر مهم است که متوجه باشند که درنبرد با جمهوری اسلامی، درتقابلی که با جمهوری اسلامی دارند چه سیاست و استراتژی و نیرویی برای جنگ دارند.

باید فاصله خودشان از سایر جنبشهایی که بنام مردم به دروغ علیه آنها وارد عمل میشوند، بدانند. باید اینها را، شعارها و سیاستها واهداف شان را کاملاً بشناسند. بدانند که جریان سبز اگرهم به قدرت میرسید کاملاً" بخشی از خود رژیم جمهوری اسلامی

35

بود و مناسبات سرمایه دارانه، استثمارگرانه، کارمزدی، برقراری کار ارزان و شدت استثماربالا را بر روی طبقه کارگر تحمیل میکرد. باید بدانند که جامعه ازاین لحاظ هیچ تغییری نمیکرد.

چپها وکمونیستها باید بدانند که در هر لحظه جنبش انقلابی و سوسیالیستی بطور واقعی باید صف روشن خود را از سایر جریانات بورژوایی متمایز کنند. این یک شاخص بسیارتعیین کننده درپیش روی صف ازادیخواهی وبرابری طلبی است. سیاستهایی که حزب کمونیست کارگری ودیگر جریانات مشابه دراین سه ماه اخیردنبال کردند ربطی به ازادیخواهی و برابری طلبی کارگری و کمونیستی نداشت. این یکی ازابزرگترین خطاها و سیاستهای معین این حزب بود. سیاستهایی بورژوایی که تحت نام کمونیسم درایران جلوی صحنه گذاشته شد. این حزب ادعا داشته و دارد که میلیونها نفر بیننده تلویزیون آن است، میگویند بهرحال میلیونها نفر پای صحبت این حزب ورهبرانش می نشینند وحرفهایشان را گوش میدهند و به اسم سوسیالیسم وکمونیسم حرف میزنند. به این خاطر لازم است نشان بدهیم که کمونیسم با چنین مدعایی زیرچه آوارهایی قراردادارد وچگونه باید بیرون بیاید.

شعارها

موسوی بهانه است کل نظام نشانه است

درادبیات و سخنرانی های رهبران و فعالین این حزب با اغماض خیلی روشنی میشود دید که چگونه این شعار به همان صورتی که در خیابان داده میشود مورد توافق این حزب است. به آن ایرادی ندارد و خیلی با سمپاتی هم تکرار میکنند. می گوید این که ما دنبال موسوی الان راه می افیم مهم نیست. مسئله این است که راهی بازکنیم که کل نظام را نشانه بگیریم! حزب کمونیست کارگری همراه این شعار رفت. این دیگر اوج اپورتونیسم یک جریان سیاسی است. مردم ممکن است ناآگاهانه اینگونه اشتباه کنند. اما فرموله کردن این فرصت طلبی از طرف یک حزب سیاسی و اغماض و چشم پوشی یک حزب در مورد موسوی وجریان سبز، سیاست اینکه "امروز با موسوی هستیم و فردا حساب خودمان را از او ونظام جدا میکنیم" برای یک حزب سیاسی عین شیادی است.

این حزب در اینگونه سیاست ها سنت گذار است. در مقطع طرح حمله نظامی به ایران اعلام کردند که "بگذاریم امروزامریکا به ایران حمله بکند آن وقت ما میتوانیم درخلال این حمله انقلاب سوسیالیستی را انجام بدهیم!" این دقیقاً" ضد انقلاب کارگر و ضد قیام کارگر و ضد منفعت کارگروصد سوسیالیستی ترین سیاستی است که یک جریان سیاسی میتواند اتخاذ کند.

انقلاب انسانی برای حکومتی انسانی

در چند ماه گذشته این هم یکی ازشعارهای جدیدی بود که این حزب برای این انقلاب وانقلاب جاری وتحولاتی که در ایران جاری شد تعیین کرد ودردسترس قرارداد.

ما پیشتر شنیده بودیم که کمونیستها داعیه انقلاب کمونیستی، انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کارگری، یا انقلاب دمکراتیک، انقلاب دهقانی و انقلابات مختلف دیگر دارند. اما انقلاب انسانی برای حکومت انسانی، بسیار جدید است. درتعریف این شعار استدلال و توضیحی هم داده نشد. این نوع شعار و این نوع حکومت، تحرک سیاسی را کاملاً" از محتوای طبقاتی، انقلابی ومبارزاتی خالی میکند. طرح این شعار "پلتیکی" برای تطبیق خود با مشخصات یکی از جریانات درون جنبش سبز بود. این چراخ سبزی برای پذیرفته شدن در این جنبش بود. گویانکه بعد از افول جنبش سبز احتمالاً این شعارها را از دستورکارشان حذف کنند و آن را تا دور بعد فرصت طلبی به بایگانی بپارند.

لازم است بار دیگر تاکید کرد که کمونیستها سازمانده انقلاب سوسیالیستی هستند. کمونیستها هر مبارزه و انقلابی را تدارک میببینند، در راستای انقلاب خودشان است. کمونیست ها در مبارزه با سرمایه داری و همه مصیبت هایش برای کارگران و مردم ستم دیده ، شرکت و دخالت میکنند و تلاش میکنند که جنبش کمونیستی و کارگری را قدرتمند کنند و قدرت سیاسی را گرفته و جامعه را نجات دهند. کمونیستها در انقلاب هایی شرکت میکنند یا سازمانده آن خواهند بود که بتوانند شرایطی را بوجود آورند که بلافاصله به انقلاب سوسیالیستی عبورکنند. ←

روز قدس از تهران تا استکهلم

بهنام ارانی، مصطفی رشیدی

روز یکشنبه ۲۰ سپتامبر، روز قدس، اجتماع سنتی جریان‌ات اسلامی در دفاع از فلسطین در مرکز شهر استکهلم برگزار گردید. جمعیت ۱۵۰ نفره با ترکیب شناخته شده ای از سخنرانان و پرچمهای حماس و حزب الله و تصاویری از خمینی بخوبی گویای رنگ اصلی این تجمع بود. این تجمع با همین شعارها، سخنرانی و فراخوان دهندگانش در چند سال اخیر بزحمت از پانویس خبری شهر فراتر رفته است. از آن مهمتر، هیچگاه توجه افکار عمومی و رسانه های متعدد فارسی زبان را بخود جلب نکرده است. دیروز گذشته یک استثنا بود. این تجمع در محاصره جمعیتی حدود دو هزار نفره از ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی روبرو گردید. جمعیت ایرانی با پرچمهای خود، با انرژی و هیجان و شعارهای تند و پرسر صدا راه را بر ابراز وجود تجمع مدافع قدس بستند. رسانه های محلی سوئدی از تقابل دو اکسیون، یکی علیه جمهوری اسلامی و دیگری علیه دولت اسرائیل، نام بردند. رسانه ها و جریان‌ات سیاسی متعدد ایرانی از آن بعنوان "یک اکسیون پیروزمند مردم علیه جمهوری اسلامی و مزدوران حماس و حزب الله" گزارش دادند. هر چه که بوده باشد و با هر تحلیلی و با

نیتی؛ و هر چقدر که از رسوا ساختن و افشای حماس و حزب الله و تروریسم اسلامی و جمهوری اسلامی بتوان در تقابل روز یکشنبه در استکهلم اثری وجود داشت؛ بزحمت میتواند موجب خشنودی نباشد. البته که مطابق شعارها "حزب الله و حماس مزدوران رژیم ایران هستند"، البته که "حماس و حزب الله تروریست اند"، البته که "خامنه ای و خمینی تروریست و قاتل و هیتلر هستند". و صد البته که باید این قاتلین و تروریستها را رسوا کرد. اما اگر دنبال "پیروز" میگردید، ناسیونالیسم ایرانی پیروز قطعی نمایش روز یکشنبه در استکهلم بود. موتور محرکه اجتماع ایرانیان در یک شعار خلاصه میشد: نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران! این شعار بخودی خود در مورد محتوا و نتایج این حرکت گویاست. حکایت تبدیل شدن راهپیمایی روز قدس توسط جریان سبز به یک "کارزار اعتراضی علیه دیکتاتوری خامنه ای - احمدنژاد" نیازی به تکرار ندارد. اخبار، تصاویر و شواهد کافی در مورد این کارزار باندازه کافی موجود است. جریان سبز در ایران پیروزی خود را حول برگ برنده "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!" همان روز جشن گرفت. قهرمانان‌شان و از جمله کروب‌ی - بنا به روایتی حتی نامزد جایزه صلح نوبل - در رسانه



یا حرف سلطنت طلبای را میزند که میگویند "همه ی اموال و ثروت ایران را دادند به حزب الله در لبنان یا جریان حماس در غزه میدهند". مردم ممکن است در اعتراضشان هر بیان کینه توزانه نسبت به مردم دیگری را تکرار کنند. اما وقتی "نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران" شعارمردم و جریان سبز میشود و آن را در خیابانها سرمیدهند، باید بر علیه اش ایستاد. یک حزب کمونیستی، حزبی که ادعای کمونیستی و کارگری دارد، وقتی نه تنها عکس العملی نسبت به این شعار از خود نشان نمی دهد، بلکه از آن بیشتر آن را فریاد هم میزند، را باید افشا کرد. این شعار کاملاً "شعار ضد کارگری و ضد کمونیستی است. این شعار کاملاً ضد انسانی است. حککا را هیچ کجا نمی بینیم که در مقابل این شعار بایستد، بلکه با آن همراه میشود. چرا که این شعار از شعار های مهم روز قدس بود، روز قدس برای این حزب فازهای بعدی انقلابش و ادامه آن بود، و در آن شرکت کرد.

موخره کمونیست: متن کامل سخنرانی را میتوانید از سایت زیر دریافت کنید.

www.oktober.org

"انقلاب انسانی برای حکومت انسانی" هیچ توجهی به مبارزه طبقاتی که کمونیستها به دنبالش هستند ندارد. به قول کورش مدرسی اینها جامعه را "طبقه فری" (بدون طبقه) و خالی از مبارزه طبقاتی میکنند. همه مردم میتوانند شعار حککا در جنبش سبز، انقلاب انسانی را از آن خود کنند. موسوی هم میتواند با آن موافق شود. هر مرتجعی در راس هر جنبش ارتجاعی میتواند با یک درجه اغماض به این شعار بپیوندد. این حزب در گرماگرم انقلابش شعار های روز انقلاب کمونیستها یعنی آزادی، برابری و حکومت کارگری را پرت کرد و شعار انقلاب انسانی برای حکومت انسانی را بلند کرد تا با جنبش سبز و رهبران آن "درگیر" نشود.

نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران

این شعار مردم غزه، مردم لبنان و فلسطین را هدف حمله قرار میدهد. همه را میزند، همه را میتواند نابود کند و فدای ایران بکند. این شعار ظاهراً به اعتراضی مردمی پاسخ میدهد که میگویند حکومت و آخوند ها همه پول مردم را به "دیگران" میدهند.

هایشان در دسترس است. جریان ناسیونالیست ایرانی، سبزه ها و جریان‌ات سیاسی متلونی از اپوزسیون در خارج کشور با بیرق شناخته شده "دفاع از مبارزات مردم ایران" گرده کش کارزار رهبران سبز در خارج کشور شدند. در شهر استکهلم در اینراه سنگ تمام گذاشته شد. به منظور پاسخ به فراخوان تظاهرات در روز قدس، از ساعت ۱۲ ظهر در میدان مرکزی استکهلم اکسیونی چند صد نفره برگزار گردید. سخنرانان و پرچمها و شعارها "مرگ دیکتاتور" را خواستار گردیدند و در معیت پرچمهای شیر و خورشید یک تظاهرات "سبز" تمام عیار در مرکز شهر استکهلم برگزار گردید. همین جمعیت در ادامه، یکساعت بعدتر اجتماع جریان‌ات اسلامی مدافع قدس را در حلقه شعارهای تند و خشمگین خود گرفتند. هر رهگذر با کمی آشنا با سوابق جمهوری اسلامی و حماس و حزب الله از سر کنجکاو می‌توانست بپرسد در میان لیست "مرگ بر تروریستها ..." چگونه است که فی المثل نام رفسنجانی، معمار اصلی گروههای وابسته به رژیم در خاورمیانه، از قلم میافتد! اما مساله مردم فلسطین، مساله اشغالگری اسرائیل، تکلیف یک گره بزرگ زورگویانه دنیای امروز چه میشود؟ سوال در اینمورد از ناسیونالیسم ایرانی کاملاً بیجاست. این جریان با رگه تند امریکایی گرایی، با تکیه به رگه های ضد عربی ایرانی هیچ گاه مردم فلسطین و حق آنها برای رهایی از اشغالگری و نسل کشی دولت اسرائیل را در دستور کار خود قرار نداده است. حمایت صریح از حملات امریکا به عراق، لگنت زبانشان علیه محاصره اقتصادی مردم بیگناه عراق بروزات دیگر مواضع شناخته شده ناسیونالیسم ایرانی است. راستی از جریان‌اتی که حتی حمله نظامی به امریکا به رژیم را با اغماض مینگریستند انتظار بیشتری میتوان داشت؟ سی سال عفریت حاکمیت جمهوری اسلامی و خواست خلاصی از دست رژیم راه را بر یک تحول انقلابی و انسانی تنگ کرده است. اینرا همگی میدانستیم. طلوع جنبش سبز در بستر همین لجنزار ممکن گردید. در همین شرایط است که ناسیونالیسم ایرانی و همه عصاره های ضد انسانی آن میدان خودنمایی پیدا میکنند. جمهوری اسلامی را باید سرنگون کرد. آنچه سر جای آن خواهد نشست را جنبش سیاسی امروز ما تعیین میکند و بارقه های آنرا بدست میدهد. باید بخاطر داشته باشیم در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، یک حکومت متمدن و انسانی چاره ای نخواهد داشت بجز اینکه در همان گامهای اول خود خسارات وارده

به میلیونها افغانستانی ساکن ایران را بعهدہ بگیرد. اینها از قربانیان مستقیم رژیم اسلامی بوده اند. جنبش انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی نمیتواند بدون موضع گیری صریح در دفاع از خواست برحق مردم فلسطین برای یک حکومت مستقل و آزاد خود، بدون موضع گیری صریح علیه سرکوب فاشیستی دولت اسرائیل خود را تعریف نماید. حکومت بعدی ایران چاره ای ندارد بجز اینکه خسارات وارده به مردم غزه و فلسطین بخاطر حمایت مستقیم رژیم اسلامی از دستجات گوناگون وابسته امثال حماس را بعهدہ بگیرد. این مردم قربانیان مستقیم حکومت رژیم اسلامی بوده اند. انقلاب مردم ایران علیه رژیم شاه برحق بود. این انقلاب بارقه های عمیق انسانی و سیاسی زیبا و پر جلالی را از خود بجا گذاشت. حمایت کارگران نفت از جنبش سیاه پوستان علیه آپارتاید به لحظات پر افتخار انسانی تاریخ بین انسانی متعلق است. دفاع از حق مردم فلسطین خارج از چنگال نفرت انگیز عوامل فعلی، بر دوش جنبش سرنگونی انقلابی علیه جمهوری اسلامی سنگینی خواهد کرد. ناسیونالیسم ایرانی، حتی در رزمنده ترین شمایل ضد رژیمی خود، با این انتظار و افق بشدت بیگانه است.

تماس با حزب

تماس با دبیرخانه حزب کمونیست
hkkh.dabirkhane@gmail.com

کورش مدرسی: 00447956173938

koorosh.modarresi@gmail.com

رحمان حسین زاده: 0046707795954

husienzade_r@yahoo.com

آذر مدرسی: 00447815902237

azar.moda@gmail.com

اسد گلچینی: 00447964685574

agolchini@gmail.com

خالدحاج محمدی:

khaled.hajim@gmail.com

www.hekmatist.com

www.www.oktober.com

www.iran-telegraf.com

سردبیر: ثریا شهابی

soraya.shahabi@gmail.com

کمونیست

مواضع و تحلیل های مندرج در کمونیست الزاماً مواضع و تحلیلهای نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست.

مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است.

کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید.

کمونیست را هرچه وسيعتر توزيع کنید. با کمونیست همکاری کنید، و برای کمونیست بنویسید.

کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است.

به کمونیست کمک مالی کنید.

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

مرگ بر جمهوری اسلامی